فرست مضاین		۲		بمظرجاي	بهار عظرجابی	
مسخر	مضمون	عدد نشار	عىنى		ندو شاد	
٨٩	سيد كريم محد ف ادري	٨.		میمر و وهم دربیان جلوه افروزی		
ΛZ	عليم الله مشاه قادرى	di		ا دال مقام أبركت إثر بطرف		
//	شاه امام الدين قادري			صوبهٔ دارالنصر نتقر نگروان منقب بربیشت گذشته است		
11		سولهم		اول ورور در کیوالور	_የ	
11	سيدشاه عبدالرحيم قادري	μh	or		10	
11	فاكستاه	10	٥٨	سوم ورود در ښامنگلم	44	
11	خواجر ابين الدبين جيشتي	44	42	چهارم ورود در پوزدی	44	
19	خواجه احرشا جسين جيشتى	عام	444	ينجم ورود در لذاب حجتز	Y A	
91	شاه بکھیکا	da	44	مشتشم ورود درسنگا بشری		
"	شاه جال الدين يبن چينتي	r ⁱ 9	۷٠	معقم ورود درنا واكورى	۳.	
911	قائمُ سشاه	٥٠	41	عشتم ورود ررتهر بمر	ا۳	
11	منصف شاه مهروردی	اه	49	حضرت سيد فتح الندلوري	μγ	
11	اتفاق شاه	or	AY	حضرت مشمس برال	سوسو	
911	ولايسندشاه	س	۸۳	حضرت مسير عبدالوباب	مامه	
11	مینڈاشاہ			مضرت مشاه فيفن لترقادري	10	
11	مبد جلال کدری محی الدین سسر مست	00	لم	ث ه نفي الدين	۳4	
"	محی الدین سسر مست مهتاب شاه مثیرازی سیمروردی	04	11	سيدفر پرالدين شهيد	<i>پ</i> سر	
94	مهما بهنا ه سیراز ی مستهروردی زیارت مقابر اہل شاندان	۵۸	۵۸		7 1	
1.9	مسيد حفرت قادري	39	11	سيد زين العابرين	puq	

ين	فرستنفا		۳	اعظم جابي	بہار
بدد شار	مضموك	14	صنى	مضمون	3.5 2.6 2.6
المرا	جهارديم ورود در نترى	20		جموب يوم دربان سلوه	4.
14			1	فرط في از صوبه مذكور لسمت صوبر	
101		ı		دارالنورمحدلوروس فننفسم	
104			114	بر پانز وه گلاسسته است	
109	بیان آثار مبارک	29		اول ورود بر لب رود	41
14.	ذكر بازار و پورجات	۸۰	"	بيرون مجنئنامني دروازه	
141	ذكر باغاست	Al	۱۲۳	روم ورود درا والور	41
سواوا	حفرت سبدعلی محد فادری	1	145	سوم ورود درتری نظم	412
140	حضرت ثاني سشاه صبيخة الله	عو ۸	١٢٨	جهارم ورود در تلور	44
//	حضرت ليبو قلندر قدين سرة	۲۴	149	ينجم ورود در كردى اور	40
144	حضرت انمنزجامی	10	اسوا	سشنتنم ورود در آ چالور	44
144	حضرت شاه ناصرعليهالرحمه	٨٧	١٣٢	همفتم ورود درولندور بييه	46
149	حضرت عثمان خان سرور	۸۷	سوسوا	عشنم ورود در ترون نبلور	44
124	شاه عظمن الله فادرى	٨٨	IPY	النجم ورود در كلبيج	49
"	سيداحد ون يا پير	19	يها	دہم ورو د در بنملا بیچھ	۷٠
//	مشاه محدعلی علیهارجمه	9.	المسا	بازدهم ورو در نفر مركز مدجيني	41
140	یا دانتُرمشا ه	91	الما	حفرن ها فظ حسین قادری	64
"	ا بين بير	91	سنهما	دواردم ورود درجيك پيط	4
144	المتوسثاه	اسرو	ולא	سيترديم ورود در آرني	4

بن_	<i>خِرِست مغ</i> ابین		لم	بها رعظم مابی	
سعخ	مضمون	عدد شمار	سفر	مضمون	عدد
۲.,	سعوهم ورود در بالسيطى حجيتر		1	کا <u>سکے می</u> ان وتر تا ترت بی بی	
r.r	4.	11/1	الملا	حضرت لذر محمر قادري	90
1.0	بننجم ورود در والاجاه آباد	1.9	110	حضرت شاه الولجن قادري قربي	
4.4	مشعد شهر ورود در مود چور رار د	11 •	"	سيدعبداللطيف ذوقى	1
4.2	م فتم ورود درفرنگی کنده ه م شتم ورود در روشن باع	[]]	IAY	ىشاە ^{على} خىينى چىشتى	1
4.4	است م ورود در روشن باع	۱۱۲	"	حفرت على سلطان عليدالرحمد	ł
111	بنهم ورود در دارالا ماره مراس	114	114	ا بین بیر	
אוץ	خياً با ن				l
			11	صاحب بإرشاه فادرى	1.4
	,		119	بخشى بيكم	سورا
	ضميمه جات در آخر كتا			جمن جهرارم درسیان	بهادا
	معرفی بربان انگلیسی	1		جلوه بيرائ ارانجا بسوس وارالارة	1
	از نی چندرسیکھرن			درس عشرتهاس واكنفتهم	
	دىبا چەرىزىان انگلىسى	۲	191	بر نه گکادمسنهٔ اسنت	
Ì	از محد يوسف كو كن عري		"	اول ورود در کاویری پاک	۵۱۱
	;		199	و وم ورود درا د چیری	1.4
				-	

مفسامه

مولوى غلام عبدالقادرنا ظركه مصنف ابن كتاب بهارعظم جابي است از فالوادة بزرگ نوایط است که در قرن مفتم بیجری از نایت که مقامی است در اواحی بصره مجرت کرده برساحل عزبی جزیره منام جند جنوبی که بدعلاقه كونكن معروف است سكونت ورديد - سلسله لنبسش اين است: . مولوی غلام عیدالفادر نا ظر (۱۲۰۰ - ۱۳۸ م ۱۵۸) پسیرمولوی عنسلام محى الدّين معجز (١٧١١ - ١٢٢٩ هر) ببسر محد نديم النّد نديم (١١٨٨ - ١١ هر) بسر محد عبدالقا در (١١٠٥ - ١١٧١ ه) بسر مولوی محد صبب المعروف بنيخ المر سوائخ نگار (١١١ ١٠١ ١ ١١١١ه) يسرشيخ ايومحد بسرشيخ محدحسبن يسر عبدالقادر بسرحسن فضل الله المعروف بمحد نفت الله ليسر رمنی الدین مرتقنی رمنی بسیر قاصنی محمود کمپیر (و فان ۵۹۹ه) بسیر قاصنی احرشا فغي بسرفقيه ابومحدمشافعي بسيرفقيه مخذوم أسمخيل شاقفي بسير فقيه مخدوم أسحق شأ فغي يسر فقيه عطا احد سشا فعي .

فقید عطا احمد شافنی معاصر ملا فقید مخدوم علی جهائی (وقاه ۱۸۹۸) که صاحب نضاییف بسیبار در عربی و فارسی بوده که بود - از اولاد این فقیبه قاصنی محمود کبیر نامور گشت - او در زمان سلطان علی عادل شاه (۱۹۵۵ - ۸۸ ۹۵) قاصی النقناق معالمه گووه بود در سند ۹۸۰ هجری بهه معاملات قصنا را به بسر خود قاصی رصی الدین مرتفی را سپرده رواند در بیش رفیین زادهاالله سنرفا و تحریما گشت و جندے دران جا اقامت کرد و باز به بیجا بور بیار و برہفتم رسیع الاقل همه هم وفات یافت کیک تصنیف لطیف الاو در زبان پارسی بنام تعلیقات قاضی محمود بر معالم گووی یادگار مانده و در زبان مایل فقید از ففاة وفت خود اختلاف کرده و صورت حقیقت بر مشلم را و منع کرده و

قاصنی فتحود کبیر را یک برا در بنام ملا فلبل المتد بود کم پیش ازو درسسته نهصد و شصت و مبشت رهجری ازین جهان فانی در گذشت - او پدر مل احد و جدا مجد مل حبیب الله بیجا پوری بود. مل احد عالم و فاصن و صوفی بزرگ بود - بهنج سال در مکه معظمه ا قامت داشت و از شيخ شبهاب الدين ابن حجرالهيتني المكي المتوفى هي الدين ابن حجرالهيتني المكي المتوفى هي الدين الزين عسلى متقى المتوفى هنافسه درس عدبت و فقه گرفته و جول ملا احربه ببجا بور باداتد سسلطان وقت على عادل سنتاه المتوفى شيهه هج بسا نغطيم وتكريم كرد و اورا بسیار مجوب داشت در محرکه با اورا همراه خود داشت تا از مرکت او نتح وظفر میشر گردد. سلطان در هشفه در موضع کندرگی قربیب مصطفیٰ آباد المحوف به بلگاؤل با اردوسے خود مقیم بود که ملا احمد بیک اجل را لبیک گفت -سلطان بسیاد محزون شد و اور ا باحرام تام درانجا دفن حرده به بیجادور باز آمد۔

زوج او بی بی نیمه دنترسید ابوبر از خاندان بزرگ سادات بود - نهایت متقی و بارما و باک باطن و نیک سیرت بود - در سال یک بهزار و سی و پینج تهجری وفات یا فت - بسترش ملا صبیب الله در یک قطعه تاريخ وفات يدرومادر خود يحنين يافته

انش وجن دا دریں چہشتلم است پدر و مادرم فرستسته بدند زال يكى را فرشته است تاييخ وال دوم را فرسته دوم است

ملاحبيب التند درسال ننصد و بفتاد ونه بجرى بشب عيدالنطر متولد سشد و ازمیان حبیب الله خبراوستاد و طل ابراسیم زبیری و ملا حسسن تجغی درسس علوم نقلیه وعقلیه گرفت واز قایمی محر کیانی و میرال محر با با بمگری تقوف و سلوک ۲ موضت و خواس*ت که بوبستا* و دیگر مالک مسلامیه رفته بر دست بیری بزرگ بیعن کند و خرقه فلافت پونند گر میرال محد بابا نگری گفت ترا حاجت دفتن نیست ^{ریخ ک}ا مل عن قریب پین خوابد آمد. چنامچه حضرت میدمشاه صبغة الله نایب دمول الله درسنه میهزار بهری از مديمة منوره وارد بيجا بور كرديه وبينج سال درين سنهر اقامت داشت. خلتی ارد مستفید و مستفیض گشتند ملا حبیب الله نیز بنزد او رفت و درس تفییرو حدیث و نقه و تقوف وسلوک از و گرفتن آغاز کرد و در اندک مدت چنال مهارئ بهم رسانید کرکسے اورا در بحث و مباحثہ عاجسز کردن نتوانست و چول سسید شاه موصوف در سنه یکمزار و بینج هجری روانه حرمین ت ر الا حبیب الله بنز خوارت کم بمراه اورود مگر مرسفد گنت تو قصد سفز حجاز كن تا استكر من ترا امضاره مذكم النا جار ترك قصد مع كرده تا وهن شاه إ اولین منزل از بیجا پور بیدل مرسندخو د را مشایست کرد . مرشد موصوف این جا

بمه مريدان خودرا بصلاح وتقوى وصيت كرده رخصت كرد و ملا حبيب النر را به تلقین مشرف ساخت ، بغائمه ملا حبیب، ملنه تاییخ این تلفین باین طور گفته

بهارعظ جابي تلقین شاہ چوں سندہ ایں جام رسستگیر تایخ این خوش است که تلقین گر فقیر <u>۱۰۰۵ هم</u> بنشرف و بزرگی حضرت سسید شاه صبغهٔ الله چندال محتقد بود که مصاحبش راهمایی قرار داده چنانکه گوید کو مصاحب لا صحابی می کنند صبغة التي شو ار خوابي مراد بول محتد درمیان انبیار صبغة الله درمسيان اولياء و در جائے دگیر مجموعه اعداد مل حبیغة الند را صنامن امن و امان قرارداد وجنانگرائید یک براد و پا نصد و پنجاه و بشت صنامن امن است در دریا و دشت لا حبیب الله اوقات گانمایهٔ خود دا در درس و تدرکیس و تقنیف و تألیف و ارشاد و نفیهیت صرف می کردر ذات با برکات او جامع شربیت و طرلقست و معدن مرفت و حقیقت اود باکالن، بیداری و خواب بارها از رویت جمال بجرة مبارك انخفرت فعلى الله عليه وسلم مشرف سنده - جناكك درشب بست و بهم از ماه ربیج الاول درمال یک هزار و بست و نه بیجری بعد از نما زعشا در حجرهٔ خود تبنا لنفسند كتاب افراد سخاوى راكم مصنف س را برسسند خود النشته بودا مطالعه مي كرد - ناكاه الخفرت صلى الله عليه وسلم الدر در امد -ملا حبيب الله في الفرر از جائي خود برخاسسته تعظيم اداكرد والمخفرة را بر مندخود لشانبد وخود دست بسنة روبردسه او لنفسن ـ انحفرت فرمود ، چه میخوانی ؟ او همون کتاب را بدست انخفرت گذاشت و او بر بر دو منفی کتاب انگشتها به مبارک خود را داستنه چندے مطالعه کرد و سرمبارک خود را جنال بجنبانید کر گویا مفاین آل بر دوصغات دا تقدیق می کند. ملا حیالینه پرسبید بهرا فراد اقوال حفرت شاکر درین کتاب ذکر کرده داست است یا ند. آمخفرت جواب داد - بلی بهر این اقوال از افراد سنن من است - ملا حبیب الله این واقع دا در بک قصیدهٔ تائیه قلیند کرده است چنانکم گوید

وجالسنى ستقبلا وهوقبلتي اتانى رسول الله فى عين يقظتى اطالع باب المطاع منها بخلوتى وعندى افرا دالسخاوى بخطه امراصع التبيح فحلسطرة ولىقال ماهذاإفلما اجبته كغي شوفا لوس اس شعوبنقطة من اسطر كلتى صفحتى بابها فقط وياعن ظفار بمس ونظرة خياعن قبطاس وياعزاسطر يوتمل فالمعنى بتعيق فكرة وحرك تحريك المصدق راسه فقال نعمداالكل افرادسنتي وقلت لدهل كلها افرادقولكا "يعني كتضريف أورد بيغمر خدا صلى النوعليد واله وصحبه وسلم درحالت بیداری من و روبرو نشا ند مرا در حالبکه سمخفرت در جانب قبله من بود. و بدست من کتاب ا فراد سخاوی بود که مصنف آل را بدست خود گوسشند ' ومن اذال كتاب باب الطاء دا در تنهائى مطالعه مى كردم - المخفرت يرسبيد چرمیخوانی ؟ ویول من جواب دادم استخضرت بربر دو صفح باعمفتوح كتاب انگشتهای مبادک خود را بر برمسطرش براند . پس کاغذ و سطور از مرح نظرِ مبادك متخفرت تسلى الشرعليه وسلم شرف عظيم بإفته - مستخفرت سرمبادك خود دا بنال بجنبا نيد كم كويا تصديق ميكند و درمعين عور و محكر مى كند بسمن اورا گفته آیا ہمہ ایں افراد اقوال حضرت شما است ؟ گفت بلی ایس ہماز

بهاد عظم جاہی

ا فراد سنن من است"

ای قصیده طویل است آل را بتمامه درین جا نقل کردن ممکن نیست. ملا حبیب الله مسحنور بزرگ عربی و فارسی بود - بعضے از اشعار او

ملا حبیب الند مسعنور بررت عرب و ر درین جا نقل کرده می آید - اوست که گوید -

على ثياب لا تباع بدرهم وفيهن نفس لا تباع بعالم

برمن بإرچها است که بربهی بهم فروخته نشود مگر درال نفنی است که بنومن عالمی بهم فروخته نشود .

عليكم ذكر مبى كل حال فان الذكر احلى حال عليكم فرس المحل على على على المال الاقامنر واستحال على جنب قعود ا وقيا ما

در بهر حالت ذکر برور دگار دا برخود لازم گر دانید زیراکه ذکر وربر حالت خواه آل بر بهلوست خود و قیام یا در حالت اقامت و سفر شیری آ

اوست کر گوید پریروے مرا دیوانہ کرد است نخویش و آشنا بیگانہ کرد ہت

نمک زفنده بریش جگر بهی ریزی بغیزه کنیرغم برشکسته انگیزی مشعله مشعله افروخستم دیده بدل دل بخدا دوختم فار وخسم فار وخسس غیر بجاروب لا رفتم وجز هو مهم دا سوختم

من بہ تامشاہے خودم مشتفل نیست مرا سوے دگرروے دل در بحر عم ہمیشہ کند آمشنا مشنا مشنا مشاہ است آنکہ بغم غیست آمشنا

دادهٔ خفراست علیباُلتَ لام خنجر من خنجر خصهش نيام برکجا می بگرم نقش تو درجلوه گری ست منگرنتش تو کآفت زدهٔ بے بھری ہت ك نظرے بر دركے كرده أم بير تومشق نظرے كرده ام --ازیں دو دردیکی عنقریب می کشدم فراق بار و وىسال دقيب مى كت دم تا تیمچو جمال تو جمالے سیاز د ہرشب مہ نوسوے فرودن تازد درچاردىم چونكه بخود برداز و بیند که چو تو نیست 🛚 زغم بگدازد وقتيكه سلطان ابرهيم عادل سفاه (٨٨٨- ١١٠٠٥) ملا حبيب الله لا بربی فرستاده بور راجه مان سنگه و مرزا عبدالرضیم خانخانان و دیگر اراکبین دولت سنسنشنابی بأعزاز و اکرم و احترم بسیار پیش آرند - راجه مان سکحد يهيج وقت برمسسندخود لنضسته الماقات تنىكرد - مرزا عيدالرحيم فانخانال اورا بسیار عزیز داشت - روز سے بیش او اشعار خودش می خوانر ازائجلمه ایں رہاعی کود۔

اے دوست نہ کٹمنی دل آزاری جیست نوی تو نہ وحراست ستمگاری جیست جشم تو نہ بخت ما است بیداری جیست بخت تو نہ بخت ما است بیداری جیست ملا حبیب الٹرگفت بخت را بیداری لائق مرح و نشا است نہ کہ مذموم و ناستوده مرزا عبدالرحیم فانخاناں ایں ایراد را شنود و فانوش ماند و جواب نواد

ملا حبیب الند تا مدت بست و پسنج سال از هبوت سبدشاه صبغة الله کسی را مرید بحر و خود را در لباس الل علم ظاهر پوشیده داشت - حرف سه چهار اشخاص مخصوص را مرید کرده بود - باب ببعت و ادادت مفتوح نربود جون خواجه حافظ والد ما جدعبدالقادر مصنف کتاب مناقب حفرت سشاه

مفندمه

حبیب الله در مال یک هزار وسی هجری مریدست و فیل فسنت عام گردید و تا بقیه عمرست داین که یازده سال باشد بسا مردمان لا مرید کرد و فلانت داد - ملاے موصوف در تاریخ گوئی بیگانه روزگار بود . رقع^م عن بانه بخواج حافظ نوشته كه از بر فقرهٔ آل ناليخ بر می آيد. و آل اين است. سوالحافظ - خلاف بما ورزيدن - كفران حق نعمت بود - راه شقاق نورديدن كفرط يقت بود - بيائيد ببختيم - بانتقام سيئه قيام نتمائيم ١٠١١ه - الا١٠ه شكر اللتهاب الاواب

چوں عرمض بشصت و سه سال رسید مکتوبی از عارف کبیر سید اسعد بلخی خلیفه حضرت سسید شاه صبغة التُّد از میه منوره بغره ذی قعره نهمنای^{ره} دسیر مفمونش این بود -

" اشارة بابت دمتكاه العارف بالشرسيدنا و مولانا شاه صبغة الشر نفع الله ببرکاته و برکات علومه در باب طلب شما مرئی شده است - با پذکه در بیریج باب عذر ننموده روانه حرمین شریفین بشوند که نفع دارین درین است و"نا شاعزم این جانب درست مكنند اشارهٔ بدایت دستگاه نخوابد شد- از روست یک اسشاره کافی است و مارا بسر دویدن است. التاکیدالتاکیدالتاکید بول این مکتوب را دید کتاب نفخات الالنس تقنیف تطبیف حفرت ملا

عبدالها جامی را بر دهشته ازال فال گرفت این دو بریت بر آمر دریں زمانہ منم فائد صراط اللہ ﴿ زُ هِدُ فَاوْرَى تَا السِتَانَہُ اقْصَى رُونِدِكَانَ مَعَارِفُ مِلْ اللَّهِ عَلَيْمَ مِنْ وَلَاحِ وَلَا

9

ازی فال نیک اسیاد مسرود شده نکر تهیبه سغر مجاذ کرد - دری اثنا م صف خان سپرسالاد افواج مغلیه با کمشکر جرار از دبلی بیامد و شهر بیجابور را محاص کرد - بهم ساکنان شهر از بیم این کشکر نیم جال شدند و طا حبیب الله نیز بعارضه شپ مبتلا شد و بیماری او فول گرفت ، جول احباب متحرست ده بیم خود عرض کردند گفت از جانب افواج مغلیه ایسی گزند شخوابد رسید -

آخر مل تبیب الله بتایخ نهم ماه شیان المنظم الکناره روز یکشند پیک اجل را لبیک گفت و روز دوم اورا دفن کردند . تایخ وفائش قطب خرالزمان است - بعد سه روز آصف خان نیز محاحره را برداشت و بتایخ ۱۲ رشیبان المعظم از بیجا پود کوچ کرد .

او از ام صبیبه دخر خال اعنی سسید آسخی کالیی کتواست ده اود میدا سخی در مدیم منوره نا دوازده سال سکونت داشت و باز ازانجا وارد بیجاپورگشت و دست ادادت نود بدست شاه بران الدین بیجاپوری داد و در کالیی وفات یا فت - ام صبیب لاولد بود گراز بطن سی تفاحته لینیسر دو داد و در کالیی وفات یا فت - ام صبیب لاولد بود گراز بطن سی تفاحته لینیسر از دوفات کسندایش که کنیزک بود یک پسر متولد سند و چول این پسر از برکمت حضرت سید شاه صبخه اند قدس سرهٔ ذائیده بود اورا بنام صبخه الند موسوم گردا نید بخانکه خود کوید

ذا دهٔ من که دادهٔ شاه است نام نامیسش هبخهٔ الله است ایس پاردهٔ من که دادهٔ شاه است ایس پسر بیان دیم شیان المعظم مین لیچ متولد مشد و در سنه بیک هزار و منتاد بنجری وفات یافت -

فاصى رعنى الرّبن دلفني بسر قاضي محود كبير مالم و فانس

بهار شختم حابی

و سشاع شیری مقال اود - رصی تخلص می کرد - یک کتاب در فسالع و بدایع لوستن و آن را بنام تخفة الحقير بمخدمت سلطان ابرابيم عادل سشاه

گزرانید و باین طور فخرنخود. کاحسنت گفت زہرہ و مریخ اے رصنی تحفہ ات بسند افتاد

<u> آفرین گفته آسیان</u> تاریخ <u>۱۹۹۸ ه</u> قدر او بین که از ساب جمل

نیز گفت

تحفه را جول نباشد زبب سم درو لعسل و درنسی سفنه پایهٔ او ببیں که تاریخت میں اسلان باز <u>آفیل گفتہ</u> ۱۵۸ = ۸۴۶ ۲ + ۱۵۶ ایر کتاب بریک مفدمه و نالمه منقسم است - مقدمه

در بیان اقسام سخن باصطلاح ارباب این فن کمحه اول در نفضیل محسنات ننرو تعرلف وتمثيل آل لمحه دوم در تعريف وتمثيل انسام نظم خانته در خوش طبعی و حکایات و استهزا و هزلیات فرح انگیز. و در

لمحه دوم اذ اشتار ومنظومات خود استدلال آورده ار تاريخ وفات قاصى رصى الدين مرتضى أيسي اطلاعي نداريم البته

او بين بسسر داخت كى حن ففل الله المعروف به محمد لفمن الله دوم قامنى حسين لطف الله سوم فاضى محمود صغير بجمارم حسين سنكرالله بنجم محیالدین روح الله - از دو بسران موخرالذکر بیج اطلاعی ندریم. قاضی

محود صغيركتاب مالا بدست فني داكم تضنيف لطيف لورالدين محمرالا يجي است اختصار کرده و اس مختصر منوز موجد است و لبسیار مقبول است. قاضی حسین لفف الله بند میزن عبرالقادر (وفات سیکنایش) و محمر علی

و قاضی نظام الدین احد کبیر (وفات بعدستنایش) است و ایس میرال عبدالقادر بدروكوى محمر من بيدرى فهيد المعروف إلم صاحب است که به کششرع و دینداری و علم و معرفت الهی و فضل و مترف باطن ممتاز و مشتهر الوده مشنشاه مند اورنگ زیب عالمگیر اورا در مدر محودگاوال در محد آباد المووف به بیدد صدر مدس مقرر کرد و بخطاب الم المدرسین اورا ستهرف امتیاز بخشید- در حت گونی و حق زیسی بیباک بود اکثر محام و امرا را بر اصلاح امور رعایا و احوال طلبه و رد فذاحش و منکرات موّجه ساخت ٬ فربضه امر بالمعوث و ہنی عن المنکر را کما حقہ بجا می آورد. ورمین شريين كلنزحيق عندسلطان جائرٍ بيش نظر خود وسشة . بود . جول یمی از زمینداران قوم بیڈر در صویر محراکاد بیدر بنف زنان مسلمانان را غاصبانه در قبضه تفرف خور آورو و این حاکم و امیر بداد او نرمید. مولوی محد حسین عضناک شده رقعهٔ برغیظ بنام اورنگ زیب عالمگیر نوشت مفرونشش ایں ہوو۔

"بیش ازیں دو بادستاه برعتی دریں ملک بودند. عالمی از فدا البخیا می کر دند کر حق تعالی این دو بادستاه برعتی دا اخراج بخوده بادشاه سنی دا دری ملک بیادد - حق تعالی شیا دا آور و و در سلطنت شیا بیدر شقی این قد سربن ملک بیادد - حق تعالی شیا دا آور و و در سلطنت شیا بیدر شقی این قد سربنسا د آورده کر سشرم سادات یفی بخوده به حالا از حق تعالی مردم دیا می کنند کر بهای بادشایای دا بیارد و مشها دا اخراج میابد"

اورنگ ربیب عالمگیر فی الفور جواب نوشت: "حق تعالیٰ این مردِ بزرگ را سلامت وارد ما از چندین معنی خبر نداشتیم، خبردار فرمیدد، فان فروذ بنگ را تنین کردیم - السعی منی والاتمام من الله " در تنبیر و عقایر و تصوف جند کتاب با و رساله با نوستند - بک

در تنبیر و عقایر و تفوف جند تناب ا و رسانه و صفه بید کتاب المون ده که بر دوباب کتاب لطیف ده که بر دوباب کتاب لطیف در علم عقاید بنام عقاید نامهٔ حسینی تالیف کرده که بر دوباب منقب منقب است و برباب بر چند فصل - باب اول در اثبات صالغ و وجود

منقسم است و برباب برجند فقبل - باب اول ورانبات مناح و رادر و و صفات او باب دوم در انبات نبوت و آن بر سه فقبل منقسم است.

گر بهنوز از تکیل این کتاب فراغت یا فته نبود که بشب یا زدیم رمضان لبار شنانده برق فاطف برم تضخانه که متصل مدرسه محمودگاوان بود افت اد و

مدرسه و مسجد را منهدم ساخت - مولوی محد حسین با نمازیان دیگر مناز ترافیکا ادا می کرد - در قدره دوگاند اولی بود کر از صدمه برق و صاعقه اسمانی سقف مسجد افتاد و بمه نمازیان ستنهید شدند حاکم و مردم ستنهر در شهادت گاه رسیدند و یک یک را از توده فاک جرا کردند-مولوی محمر حسین در عالم تشبهد

بود انگشن او با دارس بهادت بردهشته بود و قرآنی کرمتصل مصلی بود بر از خون سنده مشخصی تاییخ شهادت او باین طور گفتنه

امام ذمانه محرحسین که زبداز وجودش گرفت است زین ولایت مآبی که مرحسین بر ارباب دین فرض ما نند دین اجل برق اس برویش اس برویش اس برویش برویش

وَاصْ الله الدّبن احر كبير مرد فاصل و ينظام الدّبن الحر كبير مرد العنام و ينظام الدّبن الحركار بود - درعلوم عقلبه و نقلبه مهارية عام داشت الرشيخ عوض بن محر الفَّنَعِبق السّقّاف

سند روایت حدیث ماصل کرده بود - میر منتی دربار سلطان علی عادل سناه و سلطان ابرهیم عادل سناه والیان بیجا پور بود - بود از سال بک هزار و یک صد هیجری در بیجا پور وفات یا نت .

اذنس قامنى نظام الدين احد كبير بساعلماء وففيلا برفاستندمش محد عبدالله سنهديد (۸۰۱- ۱۱۲۵ ۵) بسرقاننی نظام الدين احد كبيرو قاننی نظام الدین احد صغیر (۱۱۱ سا ۱۱۱ – ۱۸۹۹ ه) بسرمحر عبدالنّدشهمید و حوادی نا مرالدین محددوفات ۱۲۰۶ هر) بسر قاضی نظام الدین احد صغیر و مولوی محر غوث شرف المكك غالب جنگ بها در (۱۲۹۱ - ۱۲۳۸ م) بسسر مولوى نا صرالدین محمد و مولوی عبدالوباب شرف الملک مارالامرا بها در (۱۲۰۸ ـ ۵ ۱۲۸۵) و مولوی محد صبخة الله قاصی بدرالدوله بها در ۱۱ ۱۱ م ۱۲۸ هم بسران مولوی محدغوث ستشرف الملك بهادر- قاعنى نظام الدبن احدصفيرو مولوى محد غوت شرف الملک بها در و مولوی عبدالوبائ شرف الملک مادالا مرا بها در در زبان عربی و فارسی و مولوی محمصبغة الله قاصنی بدرالدوله در زبان عربی و فارسی و هندی نضبنفان و تالیفات بسیار کروه اند که تقصبل مریمی ازیها درين مقدمهٔ مخقر گنجائش نلارد- لهذا ازبهها اغاض كرده احوال اولادحن

ففن الله المعروف به محمد لغمت الله را بيان مي كنيم .

اذ اولاد حسن ففل الله مولوی محرحين المعروف به فنح احد بود كد در زمانه اورنگ دب عالمگير بر خدمت و قائع و سواخ شكاری و خفيه نياسی احسن آباد المعروف بگارگر ما مود . بود ، برگاه يار علی بيگ فان كه ابيركبير و بخشی سوانح نگاران . بود روداد اله و قائع حوبجات را در حضور شهنشا بی و بخشی سوانح نگاران . بود روداد اله و قائع حوبجات را در حضور شهنشا بی

بهار اعظم ماری

ارسال می منود اورنگ زیب عالمگیر بیش از بهمه روداد سنیرخ احر سوانخ نگار را ملاحظه می نمود زیراکه او برو اعتماد کلی داشن.

را ملاحظه می مود ریرانه او برو بهاد می توست.

بهه کام و امراے بادخابی اورا بسیار معزز و محرم داشتند و ملال فاطرش را باعث صد ریخ و تعب می دانستند . از رفعات مولوی محمرصین ببیدری شهبدکه برا در زوجه سنیخ احد سوانح نگار بود ، چنال ظاهر می شود که برر دوز قریب بنجاه کس از سفرهٔ خوان او لذت اندوز می شدند . بسیار مخبر و عالی بهت بود . سشاع خوش فکر محد بران نام بسیب ا فلاس و تنگرستی

و مای من بود بست و دل سر مدر به این است و متنوی ورباعی برایشان عال شده بخدمت بیخ احمد سوانح بنگار یک قصبده و متنوی ورباعی گزراند و صله و اندم ستایال ازو حاصل نمود - برای گوید .
است صاحب کریم کرم بخشس نا مراد برخی بیال کینیم عنم ول ز صد بزار

تا بحر بخضش تو در آبید بچوشش از فیض تو رسیم ازیں قعر برکنار ایں با دمفلس که وزیده است درجهال بول عنچهٔ خزا ب شده دل ناتواجی ذار وقت عزیب و جائے غریب است ماغیب در مرد مان سشیر نداریم سشتهاد

وفت عرب ربات ربیب است براب معتاج قوت شب شده ایم اندرین دیار خالی است جیب و کبیسهٔ ما از بشیر و دم سامان رخت و بخت نداریم ایسیج جیب خوست فرست را در ایر لحاف است بینبدار

داریم جامہ جوں دلِ عثاق چاک چاک جوں ذلف دلبراں شدہ دستار تارتار باق قیاس کن ہمہ عالم بریں منط پوسٹیدہ نیست در نظر مرد ہوسٹیار دستم بگیر و جوہر مارا نگاہ کن عربانم ارجو برهنہ سشمشیر آبرار بہترے و بے وسیلہ و بے سازو بے اوا جیزے کرم تمائی سخن را ہیں مار

بے ران وجے وسیر وجے ساروج والم بیرے رام ، فال من را ، یا سر برہان سخن وراز مکن اختصار کن دست دعا بر آر بدر کا بو کردگار

ایں فیفن بخش دا بھاں فیفن بخش دار یارب دریں زمانہ کہ تا دور منتری ہے وجودت أيئر خسلق محمر زيه خفيه لؤيس ستيخ احرر بذات خود جهالئ را جو مالئ جوال بخت وجوال دولت جوالئے برائه فدمتت این جا رمسیدم ز خاص و عام چوں وسنت شنیدم پریشاں حالم و بس نا توانم دریں شہر غریبم بے زبانم بود نہ سال من بے روزگام عجب منسوئ وتنوار دارم ندارم غرالطان توحيله ىنم بے دست و پا و بے وسیلہ ز لط*ف خلیش*تن کن سرفرازم تونی مخلص لؤاز و جاره سسازم قبائل سفت كسس دارم بهماه ندارم جز توکل در جسگراه پرلیّال مالم و وقت استمشکل ہمہ عرباں وبے سامان وب دل چو گل خندال شود عنچه دل من ز تو آسال شود ایمشکلمن بكام نوليش برخدواد كردى قبول حضرت جبار گردی کند ایز د ترا عاجت روائی كر . از كار برال بول كشائي س بی که بنا . اہل دارت کردند بیچاره گزاز و چاره سازت کردند مشكرانه اككرسسىرفرازت كردند لطفي فرما بحال ياران قديم درصوبه احسن باد المعروف به گلبرگه جاگبرے باو مرحمن شده بود که بست و بهار برار روبیه محاصل سالیانه داشت ر مگر موادی محد حسین بیدری از جاه و حتمت دنیوی او اندلیشناک بود و بمیشه اورا تاکید کرد که از کسب مال حرم بسیار اجتناب و در نوشتن اخار ببارگاه سلطانی بسیار احتیاط باید تنود . اورا رقعهٔ باین مضمون توشن

«مجل آنکه خود تصدیع بابر کشید و از تصدیعات اندنیشبد و موت النفسب العين ومنتنه واز رمم احترار كرده كم سعادت دنيا و آخرت دارین است ، در طعام ہم نخفیف بکنند برشل فرص نیست کم البته با بعد كسس بخوريد و فرض است كه الا مال حرم احرّاز ورزيد اكر سکے دشوت بگیرد و برفقیر بدیر یا بخولاند موجب اقداب نیست - مکبکر گر امید الخاب در تقدق بال حرم دهشته باشد بیم کفراست و درحی آل فقير مم ظلم كرده باستدكه مال حم بخورد وس بيجاره را واده الحال ک بیار ٔ باید کرد که بهر مال منصب دارید و جاگیر بیست و از تصدلیات کشکر فارغ بیسننید و جاگیرشا در محل خدمت شما وافع است و به نان جوار باید ساخت و اگر ترم ما بر خود هلال گیمرید ظا هراست که چیز سے تخواہد ماند و وہال تا ابد باتی است و در صورت اخذ حرم از رسوائی دنیا نیز امن نیست عرض اینکه خرج بسیاد دارم عدر این منی شود کمرمم بگيرم برمن لازم است كه خرج كم كم و گرسنه باشم و حرم نگيرم - زمين نتا ہم ہست چند سال اذاں مادا خرج می سند۔ الحال براے خرج فالرص و برا دران خود بكنند كم صورت حل بهم وسانند و از سابق كم ما خرج كرده بم اميد داريم كم ال سفاء الله ادا بكينم حساب اوسفة سكاه داريم". " نوستننه بودند كر آنچر مى شنود و مى بيند ليه كم وكاست حضور بر

می نگارد. مشفق من! بول احتمال آن است که نوست شما بعرص بادشاه رسد لازم است که در نوستنها بسیار اهنیاط بکار برند - بعض چیزا است که البته باید نوشت و زود باید نوشت مثل آنکه فوج غینم یا بیدر فلال جا

سرداد بادستایی با نوج کر و جنگ مشد و بصفے چیز است که تا یقین نه شود برگز نباید وشن مثل انکه فلال خان این قدر زر از مخالفا گرفت و این قدر زر تهی کرد و چول باعث رشمنی مردمان و ضرر دنیوی نوشتن این نشسه است بس درین نوشتن بسیار احتباط باید کرد تا آنکه كالشمس فى نصف النهار برخود كلاهر نشود بمجرد گفته كسى نبايد نوشت. و بعض چیزا است که بیش از نوشتن آگاه باید کرد مثل آنکه متعدی بر کسے ظلمے کند اولا اورا بملائمت بایر گفت کہ ظلم خوب نیست و ما نیک خواہ دنيا وآخرت شا بستيم أكر از گفته شا از ظلم باز آمد بهم شا ثواب عامل کرده با شبید و هم منظوم سلامت باند و هم ظالم از ظلم و مثل آنگرمسکر۳ وغيره منهيات سشرعيه در جا عام بوده باشد اولا اورا منع درخفيه بايدكرد که فلان جا منہیات است و بر ما نوشتن لازم است که با دشاہ براہے ہمیں کار فرستناده اسن و نیز اگر ننویسم و خبر برسد بخفشب با دشاہی گرفتا ر شويم بهتر آن است كم چول نفع مهل است و ضرد دنيا و مآخرت بسيار منع میکنند اگر منع کرو فیها و الا آنز باید لؤشت - براورا وریس صورست

آمد و فلال دبیر را تاخت و مولیشی گرفت و چناں وجینیں کرد و فلال

ان شاء الله بهم مرد مان دخمن نخوا بهندستد و بهم فرض از ذمه خود ا واکروه باسشیم" (رقعاند خطی از مولوی محد حسین) و مکرر التماس کمود و مکرر التماس کمود "مکرر التماس کمود "مکرر التماس کان است که به بهر تدبیرخود را از آفت خدمت ملی

برارند کرخران دارین می ناید. دنیا مناعی نیست که عاقل از بهراک دست

از دولت ابدی بشوید - مع بذا دری خدمت سوام درد سرو نفندلیات لا طایل بجیزم نیست - بهر شخو مسبب سیبه سالاد که ازیس بخوب تربین وجه برآیند - حضرت والده سلمها الله تعالی بمین الحل دارند، مفصلا احوال شود بر نگارند که جمعیت فاطر است"

بمجود رمیدن این مکتوب از فدمت شابی سبکدوشی طاصل کرد و گوسته عافیت و قناعت اختیار کرد و ازال پس از گلبرکه بهجرت کرده در محمد پور المحروف به آنجا نواب سحادت التندفال (و فات ۱۳۷۱ه) دو صدروبید ما بهوار باو وظیفه مقرر فرمود آخر بسیزدهم دمفان المبارک در منسله هیک اجل را لبیک گفت و منصل تو پحنا نه در مقبره صادق در آرکات مدفان سند .

اد از شهر با بو دختر میران عبدالقادر و نوابر مولوی محد مندوم و بیدری شهرید کنزا شد از و دو بیسر محد عبدالقادر و محد مندوم و یک دختر بیگر صاحبه متولد سند - بیگر صاحبه روجه نظام الدین علی بیسر مولوی محرحین بیدری سنهید بود _ محد معیدالقاور در سال یکهزار و یک صد و پینج بهری تولد یافت و از اساتذه آدکا شر تحصیل علم عربی و فارسی کرده - تدبر و دانائی بمرتبه کمال داشت _ گاه گاه بسخن بنجی بهم رفیست می فرود ، مرید سبید علی محد قدس سره المتونی شرالایم بود - بیش از دو ماه و ده روز از سنهادت بواب ناصر جنگ شهید بعر بینجاه و بستن دو ماه د ده روز از سنهادت بواب ناصر جنگ شهید بعر بینجاه و بستن به بهنم ماه ذی قعده سئال الدیم در آدکا شاه وفات یا فنت و در مقرم مرشد مرد در تا جوده مدفون سند .

محد مخدوم بسرخوردسین احرسوائ نگاد درسطالده تولد یافت اور فقه و عقاید و ادب فارس بهادتی بهم درسانیده و اذعلم باطن بیز حظ وافر دهشته اذ مریدان خصوصی حضرت سید علی محد قدس سرؤ بود و بعم به نقاد سالگی به بست و مششم شوال المکرم هشاله اذین بهان فانی در گذشت و در مقبو تا بجیوره بجانب غزبی گنبد مرسفد خود قدسس سره مدفون سفد و در مقبو تا بجیوره بخانب غزبی گنبد مرسفد خود قدسس سره مدفون سفد و در قبول دعا مقبول به گنال بود و میر اسدانشد فال کر از جانب نواب محد علی والا جاه المتوفی سایده نیابت صوبه داری آدکا سل واشت ادو ملتی شد که براید نزول با دان دهمت نماز استسفا ادا می کند. بهنوز اذ مصلی بر مخاسنه که بس قدر با دان بارید که در کوچه و بازار گذر شدال یق در نواد افت ادر مقبل یق و متواد افت ادر با دان بارید که در کوچه و بازار گذر شدلی یق و متواد افت ادر با دان با دید که در کوچه و بازار گذر شدلی یق و متواد افت ادر با در با دان با دید که در کوچه و بازار گذر با دان با دید و متواد افت ادر با دان در نواد افت ادر با در در با دان با دید و متواد افت ادر با در با ب

مولوی محدندیم الشدندیم بسر محد عبدالقادر در مهااله متولد شد و از اسانده وقت علم عربی و فارسی حاصل کرد. در زبان بارسی بهارت داشت که مزید برال متصور نمی شود خط نسخ خوب تر می نگاشت اکثر دوستان و سفاگردان در فن خطاطی ارد بسیار مستفید گشتند بهایت و جیه و بالا قد بود و در اوصاف نیک و اخلاق جمیل متاز بود عم محترستس محد مخدوم دو دخر داشت - دخر کلال حسین بی بمولوی نا حرالدین محد بسر قامنی نظام الدین احرصفیر منبوب سند و دخر نور د سنهر با نو بعقد نکاح حولوی نایم الدین احرصفیر منبوب سند و دخر نور د و عفت و اخلاق یکانه روزگار بود و از سن سفت سالگی تا روز رطلت و عفت و اخلاق یکانه روزگار بود و از سن سفت سالگی تا روز رطلت و عند رفتر شادی بهم از نزار فروزه را قضا شرکه و بروز شادی بهم از نزار و موزه را قضا شرکه و بروز شادی بهم از نزار و می و بروز شادی بهم از نزار

غافل منه سشد - جو ں ہر ادایگی رسسم جلوہ ہر شخنت عروسی کشست و لوجم نغمه بیرائی مشاطکان رسیم داوه بلول انجامید بدایه خود که از زمان طغلی الوس بود گفت دری رسم نامشروع نماز فرض عصر برباد می رود - باید که برده نموده سامان براے ادایگی نماز مہیا تھی ورمنہ ازیں حجاب عرفی بدر آبم و فرض خودرا ادا کنم رایس اورا بجانبه برده مصلی بهیا ساخت و سبسترد و شهر بانو برو ایستاده نماز ا دا کرد ـ

بعد اذ یک سال و چند ماه بتایخ یکم ماه صفر سلط ایم شب یکسشنبه بمنوز نماذ عشا ادا کرده بود که درد زه برفاست . با وجود درد زه نناز عشاادا كرد . بعد اندك وقت بسرے تولد شد كراك را بنام غلام في الدين موموم گردانید. مادرسش شهر با نو علیل و فریش شد و بهیج علاج فائده نداد-سترین اميد دند كان اد دست رفت و بشب پنجم از ولادت ايس بسرشمع لور خانه ہم گل سند - مادرش بی بی محدومہ ہشر ف دختر محد عبدانٹد شہید کینیزک خودرا ندا داد و گفت بزودی دری جا شمع روستن کن - شهر با نو گفت ای مادرعزین ا فروختگی شمع احتیاج ندار د - جراغ لؤر ایمان کانی است - وسیس این شعرمبندی برخواند . گرمشہع ایمان بخھ سان ہے

اندهیری کور بخد پر شب برات سے

ینی اگر شمع ایمان ہمراہ بست قبر ناریکی براے تو حکم شب برات دارد کم درو روسشنی بسیار جراغال میشود .

و نیز گفت اے ما در من بما در ما در تو یک دختر تولد شد و بفضله تعالیٰ کثیرالاولار گردید و مبنوز سلسله نسل او جاری است. من این پسرخود

را بنو می سبارم خدام تقالی قادر است که این بسر را بنر معزز وطویل همر سر دانه و سلسلهٔ اولادش تا قیامت جاری باسند . باید که به پرورش ایس ندر دیدهٔ من کما حقه متوجه متوی و بکسے دگیر اورا په مسیاری . شهر بایز هموں شب کرشب جمعه سششم ماه صفر بود پدر و مادر و شوهر و همه ا قادب را الوداع گفت و سفر آخرت اختیار نمود و در مفرهٔ تاجیوره با دوستان خود بیامو-بعد رحلت زوجه نود مولوی ندیم الله ندیم بخانه داری ایسی رغبت نفرمود وفنتیکه اذاب حیدرعلی از میسود براکات کشکرکٹی کرد اکسشر ساکنان آنجا باطراف و جوانب منتثرسندند مولوی ندیم ا نشد ببرز با خولیثان و دوسستان خود بر کوه چی منڈل گڑھ که دراں وفنت دار امن وسلامتی بور پناه گزید و کسان دیگر ہم دراں جا سمدند و سکونت ورزیدند۔ سو ع ا تفاق است كه اكثر ساكناك ايس كوه بعادمنه تب مبتلا شدند و بعضه اذال راہی ملک بقا گردیدند . بعد چندے مولوی ندیم الٹر نیز بیار سند- روز بروز تب او زیاده سند و پیچ علاج فائده نمی مختید - آخرکار ساجی سيد عبدالله بن سيد قاسم كر دا ماد مولوى ناحرالدين محد بود ازكوه بی منڈل گڑھ بآرکاٹ رفت و از صوفی بزرگ عنمان فان سیسرور روفات ۱۹ررجب سواله کوید گرفته باز بر کوه بهی منڈل گڈھ لعد نمازِ جمعه رسيد ويد كه مولوي محد نديم الله جان خود را بجان آفريس سبيره. بسيار حزين و متاسف گشت - ووسستان و خويشانش جمع شدند و تجميز و ننځونېن کر ده لبد نماز مغرب اورا متصل رروازه قلعه د فن کر دند . تا بیځ و فانش بست و دوم جما دی الاول سفاله چود و عرش دران وقت سی و دو سالم مولوی ندیم الله سناع خوش نکر بود - ندیم و ندیمی تخلص بهی کرد.

داله منتل بر عزیات یا دگاد مانده کلامش بخته و مضایین ناذک
و رنگین است - این جاسه عزیات نقل کرده می آبید شکست عارمن صاف توقیمت گل دا گلند زلف تو در بیج و ناب سنبل دا فروخت عارمن گل شمع وادی کین بباغ منصب بروانگی است بلبل دا

فوضت عارض گل شمع وادی این بباغ منصب بروانگی است بلبل لا میان عاشق و زابد مسافته است بعید که این جمال تو می جوید آن تجمل را جن شناخت که گلبن شداست فتنه بتو محرده بیمسد زنجیریا سے سنبل را

فتیله از پر پروانه خوش بود ایمنت پراغ مشهد بلیل اگر کن گل را به غره داده ا جازت بجنگ گلیخت پهانه ساخته ۲ مشفنته کاری مل را راودهٔ دلم از عشوه لیک جانب من کن نگهی بسنده ام تضافل را

سنید مار طری وسط مین گل چو داغ دل من زباغ من غلط است

ننوخت لالمركر از رسك داغ من غلط است

به بحرصن شدم محو قطر وار اے خضب

مستاز بیهده کز توسسراغ من غلط است ز داغ فرق نشد فرق در جنول یک مو

براغ وشكر مسلاح دماع من غلط است

كسى بداغ دل من نه سوخت جز دل من

كه خسائه سوزى غيراز يراع من غلط است

كاشت دمتنان محبت بدلت تخم وف

بدورجشم تؤكز جور بإيالم سباخت

بغيرخوَل جسگر در اياغ من غلط است

نديم بے تو اگر باغ جنت استنگلستن

ہوا۔ آل بدل بے دماع من غلط است

تأكى افسرده لنشيني شررس بيداكن دلبرے غزہ زنے عنق کرے برداکن برطرف عبادة حن است نه واقف أزال برو از برتمات انظرے بیداکن تا بسرمنزل مقعود كددابى است دراز ىنەرسى زىن تىگ و دو بال دېرسے پرداكن

اربل ننوو نماجتم ترسے بیداکن تأكى از كومكن و وېن و مجنوں گوئی از بی شمرت خود ہم مرے برداکن مغلساں دا نبود پیش بستناں منزلتے ومسل الشال طلبي يم وزرع بريداكن

> زہرخشکت نبرد راہ ندیمی جلے میل خاط به بتال هم قدیمه پیداکن

بسرش مولوی غلام محل لدبن جنائه ذکر کرده ایم در آغزش مادر مارستس بی بی محذومه مشرف برورش یا فت و تا سیزده سال جنال زندگا نی گزراند کم ينيج وقت فقدان ما در خود را محنوس نمي كرد ـ اولا از اساتذه أركات درس فارسی و خطاطی آغاز کرد و در شوالدچ با خولیشان و اقارب خود بمدرسس منتقل شد- واز میرمحسی خال امتیاز المتو فی مصلیهم و محد عاصم خال المتوفى المناهم و اميرالدين على المتوفى شياهم و مولوى بأقرام كاه المتوفى مناهم و مولوی محمد غوث سشرف الملک بهادر المتو فی طستایج علم عربیه و فارسیه حاصل کرد · لذاب محد محفوظ خال - بها در شهامت جنگ فرزند کلان کواسید سراج الدوله الزرالدین فان بهادر ستیمید بسابقه معرفت که با اولاد شخ احمد موانح نگار داشت فلام می الدین را از کمال قدر دانی تائید مالی می کنود - فلاً محی الدین معجز تخلص می کرد و اشعار خود را از نظر مولوی با قراکاه بمی گزرلند و در اندک مدت نکات و غویمفن شغری را یاد گرفت و مقدمات علی وشغری و در اندک مدت نکات و غویمفن شغری را یاد گرفت و مقدمات علی وشغری را خوب می فیمید - او بیک واسطه شاگر د میرزا عبدالقادر بیدل بود و اسبت می از عمل دل فال تمروت المتوفی سامی هر داشت که از مرزا عبدالقادر بیدل اصلاح گرفته - در اندک مدت فضایل و کمالات معجز شهرت گرفت و بیدل اصلاح گرفته - در اندک مدت فضایل و کمالات معجز شهرت گرفت و بلند آوازگی علم و بهنرش به بهر سورفست .

روزے در تبتیج سلطان قلم و سخندائی کیم افضل الدین فا قائی قصیده گفتیه کرمنت کم مشتل که برینجاه بیت بود نوست بخرمت اگاه دوانه کرد تا دو روز پیش خود نهاد و بجشم انفاف اس را مطالعه کرد و باز آل را والبس کرد و نوشت: کلام شما بسیاد مراوط و مضبوط است بینج گنجائش اسلاح ندارد. این قصیده در گلاست اشعاد مجرز موجود است مطلعش ایست در شب بهجر تو اے خورست بیرمهرسیا ہے من

زد بہم نظم کواکب کاہ محتشد زاے من

در زبان فارسی بعد ساگاه سنم اوسناد بود. نواب امیرالا در المتوفی سنده بسرخورد نواب محمد علی والا جاه المتوفی سنای ایم اورا برائ تعلیم و تربیسند. پسرخود عبدالعلی خال که بعد ازال بخطاب نواب عظیم الدوله برمسند نشست مقرر فرمود و مشش سال اورا تعلیم نمود و چول نواب امیرالا در وفات یافت نواب فیمد علی والا جاه اورا برائ تعلیم و تربیت دامادان و مبیره گان مامور کرد بچول

ذاب عدة الامراجين فرندانش بر مند كومت جلوه كركديد بسبب اختلاف مسلک و مزاج ان و برگفت و در دور مكومت خود اورا حبه نداد حتی وجه يک ساله که بر پيرسض واجب الادا بود آن را ېم در خزينه خود بهاد و د اوابل رياستش منكومه لااب محرعلی والا جاه مسماة رئيس الشاه برگم اولا براء تحليم بسرخود مدين فرموده بود - قريب يک سال در تربيتش سعی بليغ بكار بوه بينان حق يک سال در تربيتش سعی بليغ بكار بوه بينان حق يک ساله مم دائيگان دفت و جون نواب عظيم الدوله در سلاماله مي مرائيگان دفت و جون نواب عظيم الدوله در سلاماله مي مرائيگان دفت و جون نواب عظيم الدوله در سلاماله مي مرائيگان مد و جهل روبيد ما مواد باستاد قديم خود مقرد فرمود که تا وفائش جاری بود -

معجز اکثر در زبان فارسی طبع آزمائی می منود کا ہے کا ہے در عربی و بهندی هم سخن سنجی می کرد . اکثر غزل می سرود و قصاید لغتیه ومنقبتیه هم مى لنشت راز مرح و قدح حكام و امرا و ابل دنیا بالكلیدبهاوتی كرد -در دیوانش بیج قصیده در مدح ومنعبت امیرے از امراے زال یافتہ تنی شود - خود را غلام حمی دین حضرت عبدالغنا درجیلانی می بنداشت جنانجهگرید ز اول این و سهل معجز چه می ترسی قوی دل شو که داری دردو عالم محی دین مشکل کمتا بیرے در یک بیت بندی بین مفہون دا اداکردہ است کیج روی سے جرخ کے معجز نہ ڈرنا زمینار لو غلام می دیں ہے ہر بااسے بار سے یعنی اسے معجز از کیج روی جرخ بد ترفتار ہرگز مترس - زیراکہ تو ظام محی بن است واز ہربال آذاد است ۔

سخر درسال فی ایده اورا حرض اسهال لاحق گفت و با ایس بهمه روزه با به درسان و خواست که مشش روزه با به نغل شوال را نیز ا دا کمند - پسرالنش مانع آمدند گفت نمی دانم که ایس سال برمن خوام گزشت از روز دوم شوال روزه شروع کرد دردشکم زیاده شد. روز چهارم از خوال دستها به نویس آمدن گفت بسرایش برا به افطار اصار مخود ند بخریدا نفرمود . روز پنجم به چرواکراه اورا از روزه باز دشتند - حالت او روز بروز بتنزل روگرفت تا آنکه فریش شد و از اشاره نماز ادا کرد . ب بست و چهارم ماه شوال هستای جان خود را بجان آخرین سبرد - روز دوم در مسجد الذری مربس نماذ جنازه ا درا کردند و درصی مسجد میلا بور ا ورا در فرد در فرود . ب درفن کردند - بسرکلانش مولوی غلام عبدالقادر ناظر تایی و فاکشس چنبی دفن کردند - پسرکلانش مولوی غلام عبدالقادر ناظر تاییخ و فاکشس چنبی

حضرت محی دیں ز صرصر درگ بیوں صبا رفت سو سے باغ نیم اود سالاد اہل فضل و کمال متصف با سخا و خساق کریم المتم آنجسنا دل ایں مضطرب کنورہ دو بنم التم گفت با لیب افیوس سال مرگ پدر کر دردعظیم با تقم گفت با لیب افیوس سال مرگ پدر کر دردعظیم دو دلوان قصاید و غزلیات یکی در فاری و دیگر در ہندی دارد سترتیب دلوان خورش نیرداختہ و اتفاق تصنیف ہم نیفتادہ . ذکاوت مزلج و رسائی فہم بمرتبۂ داشت کہ اگر بر تصنیف و تالیف متوجہ شدے با تصنیفات و تالیف متوجہ شدے با تصنیفات و تالیف متوجہ شدے با میں سال از دفاتش قصیدہ لامیہ مشتل بر اصطلاحات علوم و فنون از صوبۂ سی سال از دفاتش قصیدہ لامیہ مشتل بر اصطلاحات علوم و فنون از صوبۂ

بهارعظم جابى بنگاله بمدراس رسسید خواست که در تنتیع این قصیده قصیدهٔ لامیه دیگر نویسد و لیکن اتفاقش میفتاد بعد بچندے آن قصیده را تلاش کرد۔ در بیج جاس را نیافت - باز بعد پانزده سال روزے در محفل یاران وکر این قصبیو آمد - فی الغور بجوالبش برداخت و در بک کنشست سی بیت نظم كرد و از تشبيب تا حن التخلص رسيد. باز گفت اكول ايل امر مشقت طلب است رمگران شاء الثرالمسنتان بوقت فردست ایر نقبیده را باتام رسام. کیکن انفاق اتام و نظر نانی ہم نیفنار - نبرکاس سی ابيات را ابس جا نقل مي كينم ـ امروز منم مصدر الذاع فضايل در اہلِ کمالان مفناعف بجلایل اجوف بوداذ علت ايراد كلامم برطيع صحيح است ازبي مشله قايل منغى است زكرم الره معنى ناقص متبت بود این صبیخه باصحاب فوانسل كوبست نهال از نظر محتل جابل كفظم بمه بالمعنى سنجيده لفيف است ماصنی بود امرم با قالیم معسانی مستقنبل آل ہنی نماید بر کامل تأكيد كنم لفي مخاصم جوبيك حرف جحدم نبود قدرست حاسد بمنفابل در درک کما لم که او د برهمه فاعل مفعول بود وابمة خضم غلط كار اذ دقت فکرم کر پود مبت راءعقل بربع خرائد نظرجسا بل غافل ازمعرفتم صاحب ادراک درسیا دا تتنكيرمقالات فضولا لسننده حاصل در بزم ا دب بسکه منا دی شده ایمم ترخيم بزيرفت إذال نام افاضل نفس علم كرده مكول ابل روابل ازرخ مقامم شده مجرور بداندليش ہرگونہ کملئے کہ .لود ہسست،مضافم موصول منم بانهمه اقسام فضايل

متبوع بود جودت ذمهنم بكمالات باقى بهمه اذبال بودش تابع وناقل معدول بود كشمنم از جادهٔ شخقیق نخبرمن از عدل ومنم منصف عادل

وفنعم بهمه ظاهر و محتلج بيان نيت تركيب وجودم شده الأحس خصايل وفنعم بهمه ظاهر و محتلج بيانيت موزون بودا فعال من ازلطف شايل وفنعم نشود و بيانيت

امكان مدكس نبود رسم لطبغم جستم بمه عالى است نه از اوع اسافل شدصلح كلم خاصيت اذ مبدأ ايجاد اذ كبنه وبد فصل مراطينت فاصل

کارم نبود بینیج گهی با عرص عام جون بحوبرمن کشند مخربجسزایل کلی چومنم در ہمہ اخسلاق معالی با من چرکت د جزئی کم پایئر سافل واجب بود اقرار کمالم بحسز وکل شدمتنع اسکار ملامت گرعاذل

مدلول کما کم بدلالات نلاش این امریدیهی است برناظرعا قل با من نرسدخصم مرا لاف تساوی باشد متباین زادل ناطق وصابل موضوع بود ذایم و محول مکادم شرطبیهٔ من منفصل از صدق رزایل

طبعم چو اود ما نعة الجمع بلا دسند سند منع خلو لمازم اوصاف کوا مل مفهم بسیط است قضایای کلامم نی نول مرکب چوسخن وار مجادل در نهر حیات دل من روح سخن تا در خوط و افشا ندیر وبال بسامل

اللاک معانی سنده موجود زرشحش در کعبه توحسب دهمستن بجلایل توحید وحیدی که بود و مدراز اما نل از عداد و مبراز اما نل واریخت را وجه تومش سلم برهال بیکستند ز کاخ صفته شده برهال بیکستند در کاخ صفته شده برهال البل

بعد از وفاتش پسر کلانش حولوی غلام عبد القادر ناظر بسر تبب به محوعه بات اشعارش در فارسی و بهندی بردانست بفرهٔ محرم از نسو میدد بوان

فارسی و بغرهٔ دمنیان المبادک مستلیم از نشوید دیوان ببندی فراغت مامس كرد - از ديوان فارسيش سر غزلیات ایں جا نفل کردہ می آید۔

حمثترم

تا کی محروم داری زرهٔ بیتاب را جلوه گه فرها زمانی مهرعالم تاب را حسن جانال بدنياز از طهنه بدبير بود

ا ذخویش سگ چرنقصال پرتوبهتاب دا

غنچاش تا گلفشانی کر د درصحی جین سرفروشدا دخجالت ببرگل شاداب را كل نه تنهما خوں شروائے جان گلتن درغت خاروكل بابم كشد ببرلحظه خون ناب دا کی کشد باغ محبیت مننت ابر بهاد

ابرباشد كريه اير كلزار أتش تابرا نيسن غم بخوت مرے كز بېرتفظيم نخامت مست لا ليقل جر داند شيوهُ آ داب را

معجزا از درگه سلطان جبیلان رُخ متاب قبلة خود أيميحو بأب الشرسازايس بأب را

ز دنیا حاصل رنگ وفا نیسن گل این باغ جزجور و جفا نیسن

گرفستدادان دم عاستقی را پر برواز بز آه رسیا نبسن چه می جوئی زگردوں ساز عشرت اذاسے عیش در مائم مرا نیسنت

ذا قبال كن پايشس سرم دا خيال ساية بال بمانيست بجسان دردمسند مبستلايم بحز لعل لبت عامت دوا نيست بمنگ عقدسشبنم آب گرود بخورمشيد رخت چيشني كه وا نيست

بيو جوہر ہمدم شمشيبر بادا مری کو در سر دابست فدا نیست به بند کلفت و غم سندلا باد شور پامال هیجون خاک یارب دلی کو بندهٔ زلف مشها نیسست ہر آنکو ہر در اوّجہرسا نبست

دل الفن برست معجزم را بحز وصل تو جاناں مدعا نیست

نزقه خلافت از سیدستاه مصطفی قادری خوابر زاده حضرت سیدمیاری مدین قدس سرهما بوستیده ، بهمر بهشتاد وسنسش سال به بهفدهم محرم الحرم مشایع در نفرت گذه وفات یافت - تاریخ وفاتش سه

از کرم مصطفی بجنت برد

بسرش ما فظ محمد شعید در فقر و خاکساری منبود بود ، از پدر بزرگوار خود خرقه خلافت در بر کرده ، بیازدهم ماه مبارک ربیع الاول الااله بهر لفو و یک سال در میلاپور مدراس و فات یا فت - مولوی با قر آگاه قطعهٔ در تابیخ وفاتش چنین نوست ته

قطعهٔ در تابیخ وفاتش چنین نوسته تو مال و بزرگ و وبد پو مافظ محدسعید آنکه بود بفضل و کمال و بزرگ و وبد نشان سادت د نامش عیال فروغ عبادت ز دولیش پرید برین داد کلفت برافضانده دست بنزهت سرای تقرسس رسید بتایخ سال دجیلش نیال سراسیم بر جانب می دوید بتایخ سال دجیلش نیال سراسیم بر جانب می دوید بگفت از سر بیقراری سسروش خیال نخود وارهید و بحق آرمید بگفت از سر بیقراری سسروش خود وارهید و بحق آرمید بگفت از سر بیقراری سسروش دو بسر نامورگردیدند یکی حافظ ابو محمد از اولاد حافظ ابو محمد معید دو بسر نامورگردیدند یکی حافظ ابو محمد

از اولاد ما وط حد عدید دو بسر مور ردیدند یی مان بر سد (ولایت ۱۱۵۵ه) و دوم حافظ حسین قادری (۱۱۵ه ۵۹۱ه) که داماد مولوی باقر آگاه بود و در مکه معظم وفات یافت تیلمه بی دخر حافظ محمر معدید زوجه مولوی محمد عزت شرف لللک بهادر و ما در مولوی عبدالوباب

ريدن در در سدوت ربب سرب ري ري ياس ر رب سدون . پدر ماور اين صاحبه نيز حافظ قرآن بود . نامش غلام محي الدين بود

در دارالنصر نتقر بگر المعروف به ترچنا پلی سکونت داشت ، گاه گاه بمدرسس رسيد و يعذب ديس جا اقامت ورزيد. بربست ونهم ماه محم الحم سالم الهم روز شنبه بخانه امین صاحبه بیامد و بعد از فراغت طعام بربستر خواب رفت . بآخرشب سم باد نداے الاالله بگوش حفدار رسید ممان بروند کم حسب عادت در ذکر الہٰی مشغول است ہوں صبح مثد و آفتاب برآمد و او از جحرهٔ خود بیرون نیامه اندرون رفته دیدند که روح او از قفس جسد عنصری برواز کرده است - انالتد و اناالید راجنون - و همچنین شیخ مبرال باره ہزاری پدر حافظ غلام محی الدین موصوف مرد سے مقدس و عابد و مراض

یود برروز دوازده بزار بار درود می خواند. باین سبب اورا باره بزاری مى گفتند تا دم وليبين نود را ازيس نعمت عظى محروم نداشت.

مجز دا پېراد پسر بود - یکی غلام عبدالقا در ناظر دوم غلام دمنیا سوم محد صبغة التُّد جهادم محد نديم النُّد - محدصبغة النُّد (٩٠٠-١٢١٥) درطفلي مرد . غلام رصنا ومحد نديم الله الرخوشه المص شجر حيات تمربر جبيدند و له تایخ ولا دکتش از منجز

ار ففنل فداے بے ریائے (۱) در فائه برنده چول بسرت

کشی با د پینہ زہرب*لا گے* (۲) موسوم برنام صبخة التلد محفوظ ببرزمان وجاشيم (۱۷) يارب بحايت خودسشن دار

(۴) درسال تولدسش برامد وْخنده سيرد دل ندام

تاريخ وفالنشاز معجز

اے جان عزیزم جواریں دارفنا رفت لخت مجرک من سلسی نائب مخت ^{خل}تی زده آہی کہ عجب جان جہاں *ش*د هیبات چرگویم زبرمن بجسا سند در فکرت سال غراب دادت جا سند

در جوسش الم فاطر آمادهٔ اندوه ہا تف ز فلک کال کل خندان بحناں سفد + ۱۲۱۷ ه = ۱۲۱۷ ه زد ناله سوز^{دع}جبی با لب <u>ا</u>فس*ی*س

متزم

صاحب اولاد مشدند غلام رهنا بتابيخ ٢٨ رمهنان هنزاره متولد مشدو

بتاییخ ۲۸ردسیم الآخر عصله وفات یافت و برادر او محد ندیم الله در سال سامله تولد یافت و به پنجم شعبان نامله بیک اجل دا لبیک

کنت ، مذکره اینال و ازواج و اولاد ایشال که تا حال جاری است خالی

اذ طوالت نیست - لهذا بر احال مولوی غلام عبدالقادر ناظر فقط اختصهار

كرده مي آيد.

مولوى غلام عبدا لقادر ناظر بناريخ هنديم ماه جارى الاولى سنطيره در ترملکیری مراس بخانه پدرسش که قربب مسجد الذری بود ، لولد یا فن

بىرىش تابىخ ولاد*تىت بدىينگو*نە نظ*ى كرد*ە

پنوں زنشل قادر بے رہب وعبب سنند باین عاصی پسسر فرخنده خو ساختم نامى بعب القادرستس تأمعين او شود مجبوب او

كري از ول بر در دانائے عبب بهر تاریخ تولد سسد فرو از مرآبین بگفت با تغم والى الغداد بادا عون او

ك تابيخ ولادت غلام رصا از معجز چو فردندمسعود شد کمتریں دا غلًا رصاب باو نام نامی مناجى بدرگاه رب الاناى شدم بهر تادیخ سر در تقنیم

درین فکر بورم زیاتف ندا شد حناب المام رمنا بأد عامي ۱۳۰۵ ه سنه نايخ ولادت محدنديم الندار معجز

جلوه کرا گشت در دار سرور گفت <u>برخور دار</u> تیایخ فهور سرا ۱۲۱۸ بول ندم الثدار ففتل خدا حضرت معجز زجوش ابنساط مليخ وفالتشراين امت

با عبادت دنده بود و درعبادت جا رسرد حسب حالش سربه بیش انگذره فردد ۲ سهال دا د فضل عارال واره نديم التدفال

در مناز صبح جال داده ندیم الله فال - ۱۲۹ هر

روز تولگ مادش بسیار ناتوان بود . معجز از ناتوانی او فالف سنده بخدمت حضرت فتاح شاه مجذوب بمتیال بینی مدراس رفت . دید که مجذوب موصوف بکنار دریا می رود . آبهتگی درود خواند و گمال برد که موافق مضمون صدیث اگر آس مجذوب و اقعی بود باو التفات آورده از مطلوب و مقعودش آبگایی نماید - مجذوب نکور فورا بطرفش متوج گشت و برنبان بهندی گفت" سویات نماید - مجذوب نکور فورا بطرفش متوج گشت و برنبان بهندی گفت" سویات کی بگری" یعنی " دستار صد دست" مهجز مطمئن سند که حق تعالی اورا فرزند صالح و طویل العمرعطا خوابد کرد زیراکه او کله بد از زبان مجذوب نشنیده بخانه خود باز آمد و جمول شب بسرے زائید که آس را بنام غلام عبدالقالی موسوم گردانبد .

بعد اذ ادام رسم مکتب و بسم سند خوانی بعمر بهاد سال و بهاد ماه و بهاد روز برد و الف به را شروع کرد و در عصد یک دو به فته آل دا بانگا رسانید . پس ازال قران مجید شروع کرد و در فتمن آل بند نامه معدی و دساله آمدن یادگرفت، و منظومه کفایت الاسلام در فقه شا فعیه تصنبین حضرت سفاه نخمة الله و بی بیز حفظ کرد . بعد ازال گلسنان و بوسستان سعدی و انشامه فلین و یوسف زلیخامه جامی و رساله عقایش و رساله احسان التبیین فی آداب المتعلین مصنفه مولوی محد باقر آگاه دا سبقا سبقا از بدر خود خواند . و بحر دوازده ساله بدرس علوم عربیه بر داخست اولا از مولوی محد باقر آگاه دا سبقا سبقا از مولوی محد باقر آگاه دساله میزان تیمنا و تبرکا شروع کرد و در مدت از مولوی محد باقر آگاه دساله میزان تیمنا و تبرکا شروع کرد و در مدت در بیماد سال اکثر کتب درسید مثل میزان و اوزان و صرف میر و برایت الهن و زنجانی و مائی عامل و سجاوندی و معباح و کا فیب

باتهام رسانید و در ضمن آل سکندرنامه و گلتی سعادت و دفتر اول انشاسه ابو الفضل و رساله قانون فارسی مولفه عبدالواسع با نسوی که بنام دستورالهل نیز مشتهر است و رساله حن و عشق نعمت فان عالی دا با بهدرمان دیگر سماع کرد به موانی و مطالب سکند نامه کما حقه ذبهن نشین او نشده بود. باد دیگر بیش بدر خود قران نمود .

بعد از وفات وأب عدة الامرا جول تؤاب عظيم الدوله مسند تنشيس شد مولوی غلام محی الدین معجز بسابقه محبت که بااو داشت اوقات عزیز خود را در بمنشینی او صرف می کرد- لهذا بسرخود را حاله مولوی مافظ مجر حسین قادری برادر علاتی مولوی مافظ الو محد نمود تا اورا در علوم عربیه تدریس کند- در خرد سالی ارو گلستان و بوستنان سعدی خوانده بود- اکنون فوايد منياتيه المعروف بشرح ملاجامي وكتب منطق مثل رساله صغرى وكبرى و قال اقول و شرح تهذیب و شرح ایساغوجی خواندن آغاز کرد ـ گر بعمر بست مالگی مزجیش بعارصه نغث الدم علیل مشد و سه سال تعلیش موتو كرديد و چول صحت يافت كتاب مختفر المعانى بيش بدر خود خوارن كرفنت. فن اول و روم که متعلق به معانی و بیان است سم منوره فن سیوم کم در بدر لع است انخاز منود . بيند اساق اذال يا د كرده ، لود كه وسمنان مجيخ فلافش شورش بریا کردند معجز از دربار قطع لقلق کرده خانه نشبس سند ، درین زمان مولوی غلام عبدالقادر ناظر دیوان ناصرعلی سرهندی و رسسالهٔ عرو من سیفی و رساله قافیه مولانا جامی و سه نیز و بینج رقعات ملا نظوری ترشيزی و رفعات مرزا عبدالعادر بيدل از پدرش خواند و جهارية در زبان پارس

بهم رسانید - در فارسی و بهندی سخی سنجی بهم می کرد و از پدر خود اسلاح می گرفت -

لا هی و اصافه همفتا د روبهیم ماهموار مشرفتار مرحر با فتگی چنی*ں تحریر ک*ردہ .

فان فا درعظیم را بو خطاب شد بففنل عظیم به بهرم سروشمن بریده بالف عنیب گفت سالش بهادر اعظم - ۱۲۱۳ = ۱۲۱۹ ه در طالاله شال سفید مرحت کرد و بعد چند ماه دو هزار روبسیم

بتقریب دسم خواسندگادی کتید تبیش به مولوی غلام محی الدین معجز فرسناد و وید کرد کرد بعد از وصول در بهنم حصد محاصل دیاست کرنائک براس اداست کار کتخوائی بینج بزار روبیه خوابد داد معجز بامید وصول این در قرص گرفته بهم رسوم کتخوائی ادا کرد . مگر حسب دستور انتظام رقص و مرود لفزمود یکی

از دوسننان پررش قطعهٔ برینگونه گزداند کرد قا درعفلیم خال سفا دی بر صنایے پدر چه نبیک بیسسر بودم اندر خیال تا ریخشش با تفع گفت سفادیش بهتر بودم اندر خیال تا ریخشش ان زر موعود از جانب لؤاب مدوح فقط نفست زر موصول سند.

برگاه نواب بخطم جاه فرزند نواب عظیم الدوله براس زیارت جناب حضرت قادر ولی گنج سوائی و حضرت نتم ولی قدس سرها بجانب ناگور و تریخابلی نهضت فرمود مولوی غلام عبدالقادر ناظر را بسر انجام و انتظام امور سفر میمنت اثر معین نمود و چول بیشیالی رسید حکم کرد که و قارتی و سوانخ روز مره این سفر میمنت اثر را نشگاست بعد اختنام این سفر براه چنی و چیت بیش و آرئی و آرکاف بصورت کتاب بیش کند چتا بخرصب مکنن کتابی بنام بهار عظم جابی که نام تاریخی است بحضور نواب مدوح حکمن کتابی بنام بهار عظم جابی که نام تاریخی است بحضور نواب مدوح گردانید و در اقران و امائل خود علم عزت و اعتبار افراشت . مگر بعداز بینج سال به بهارم شوال سام ایمار عزار سام ازین جهان فانی درگذشت .

یک تصنیف بنام روضته النساء برنبان سندی در فقه ست فعیه و بینج کتاب با برنبان فارسی گرامشنه تقفیلی این است.

اد گلسنان کشب در رساله مختفریست مشتل بر ۱۵۹ صفحات که در ساله مختفریست مشتل بر ۱۵۹ صفحات که در سرای در احوال خالوادهٔ خودسش کونست بر یک مقدمه و سه الواب و یک خالمه منفت ماست

مقدمه در بیان مولد و توطن آبادو اجداد و برخی از احوال ایرعاصی (ای مولوی غلام عبدالفادر ناظر) عجز بنیا دعفی الندعنهم باب اول در بیان فضیلت قوم بنو نابط

باب دوم در بیان نسب راقم سطور (ای مولوی غلام عبدالقادر ناظر) کان انتدله فی جمیع الامور و س متصنن است بر سه فصل مقدمه

فصل اول در بیان سلسله پدری فصل دوم در بیان سلسله ما دری فصل سوم در بیان سلسله صبری

باب سيوم در بيان ففنيلت مسلاف بمزرگان خود

فاتمه در بیان رسبدن سلاسل اقارب بجد اعلی رحمه الله نفالی و افتنام رساله یسخه خطی ازال در کتاب فانه مرسه محمدی موجود است و مرحبکیه دری مقدمه مختصر از احوال این فانوادهٔ بزرگ ذکر کرده م اکتراک از ہمیں کتاب ماخوذ است -

ایروشه ولکشا شرح یوسف زیخاے جامی ۔ ایس ہم دسالہ السن مشنل برہشتا د و دوصفحات - در دیباچہ آگ می گوید.

سلم المدن المجناب كرامت انتهاب (مراد ازال برش مولوی عنسلام می الدین معجز است) كه زبان در محامد ذائی و صفاتی او بس قاصر است زنگ سنبهات مشكله این كتاب مستطاب كه در سن ده سالگی بقرات ایده بود از مرات فاطر عجز ماثر زدود و بحسب فهم و استعداد نا دما جاده "نالیف این اوراق بیمود و موسوم بروضه دلکشا شرح بوسف زاینا نمود".

این دساله را در کلالاله تالیف کرد و برای اصلاح بحدمت پدرش حاضر کرد - و او در اوایل جادی الاخی سب البه آس دا با تام دسانید نسخه خطی ازان در کتاب خانه امیراواز جنگ دیوان صاحب باغ در اسس خوجود است.

سایشرچ مگندر نامم نظامی گنجوی - مسوده اصلی این کتاب

مقدم

نزد حاجی ابواحد محدعبدانتُه، دیوان صاحب باغ، پرداس موجود است مگراوراق پربیشانش کهند گشته و پیناں پر از حک و اصلاح و اصافرست كم اذال استفاده كردن خبلي ومتوار اسست .

مهم فلدستنان شرح بوستان سعدی میک نسخه خطی ازیر کتا دركتاب خان معيدي بيدرآبا دموجود امسنت

۵ بهار عظم ها بهی و یک نسخهٔ از بس کتاب در کتاب فانه مخطوطا شرقیه مکومیه مدان موبود است معنعت این کتاب دا درچهارچن منقسم سأخة و برجمن منتل بر بعند ككدسنه است - ايس كتاب بجند وجوه أدارك الهميت خفتوصي است.

یکی آنکه مارا از مردمانی که در خاک مدراس آسوده اند معلومات مهیا می کمند . توم اینکه احوال و صبیه سیاسبیر اس زمان را ابعناح می کمند و از امرا به مسلین و راجگان مینود هم خرمی دید سخوم آنکه از مساجد و باغما و بنابات سُهريات قديم مثل نتقر نگر المعروف به ترچنا بلي و محد بور المعروف به الدكاك كر اكرْسه ان النما ويران شده احوال فرام ميكند-مولوی غلام عبدالقا در ناظر سناع خوش ککر ہم بود۔ بھنے ان غزلياتش در تذكره صبح وطن مذكور است آن دا اين ما نقل مي نايم.

خداوندم بودس صاحب تاج دو عالم بردر او می دیر باج بح ديدم آب و تاب روساورا

شده بول وزج عشق او صف آرا کمال ابرو تگاہی کرد ہر من

بلاشك شد دل من بحرمواج بیک دم قلعه دل کرد تاراج خُرْكُشْ رَا دل من كَشْن آماج

بدرگاہت چنین ناظر کسند عرض

بها رعظم جاہی

بندرہے. ین خدا وندا ککن محتاج محتاج

کفر و ایمان را فداسازم بروے یار خوکیش

تار زلفش اختم بهم سجه بهم زنار خوبسس سرده ام آبنگ کسب عشق از قانون او می کسندساز دِلِ من نغمهٔ دلدرخیش

جور بد اصلاں باقصامے مرارج سسر کمشید بر خدا تفولین کردم جملہ کا روبار خولیٹس

گشت بر اعدا مظفر ناظرم ال ففل حق بوککه وارد در حمایت حسیدر کوارخولیش ناکست در حمایت حسیدر کوارخولیش

جلوه تا کرد در انجیمنه دل شوخ مهک نشدم سابه وسنس از مهرجالش منفک

وصل او دست نداد از فلک کمج رفتار ساخته ام گردش و تک

ربه مارد مدت مردن و مد فال مفکیس برخت طرفه تاسفا وارد

سورهٔ لبل وضحی جمع سند الله معکط تا دلم سوخت بیاد لبمسیگون کسی محوست دار دل من لدت صهبا وگزک

دیدهٔ ناظر ما ابر صفت می گرید برق سال می زند آس شوخ ستگرچشک

مقدمه بهارعظم عابي بیند بیشم تیز اگراس نگار گل ا ر صرت نگاه شود نار تار گل بر روے ہر دکال متٰدہ بے اعتبادگل برگاه کرد زال رخ چول چر ہمسری از رشک چهرهٔ بت نازک ادلےمن از نوی انفعال سشده س بشادگل گربهر سیرآل بن گل بیراین رمید از سرشود بیلےبن من نشارگل نا ظر سنور بسوی چمن جون نگار من خندد بدلکشائی صبیح بہار گل اذک مژگان توست از جگم نیسند اندلینه ز نیرو تبرم السنه ام فاطر خود با رُلفنت مثل زنجير مكن در بدرم تخم مبرتو بدل کاسشته ام کرده ماصل بحذا برگ وبرم در ضیال گھر دندا شت ہرناں ابر صفت جشہ ترم گشنة ام ناظر روسے محبوب بست بحركم اوبسرم بهر نظاره ات ز عدم وارسیده ام ازسر منوده با قلم آسا دويره ام بول گشت یار من بخط سسبز جلوه گر بر خط دلران جهان خط کشیده ام زنار کفروسبحه اسلام را بهم جز "نارشع و دامهٔ اینکش ندیده ام دل منقبض ز صحبت اغیار گشته است عنقا صغت ومجلس اينها رميدهم

یارب بیاس احد مخت د و آل او ناظر برحم شو كه مطرت چشيده أم

عمرخود یا برکاب است تو مهممی دانی زېد بېتر به شباب است تومېم مي داني دندگی مثل حباب است اقرام می دانی تکبیه بریستی فانی مکن اےبادہ فروش

غره زنهاد مشو یار بر افسانهٔ دهر ایس جها بصورت خواب ست توهم جی کی مولش مردکتاب است تو هم حی دانی مصحف چررهٔ خوبش بنظر دار مدم ناظر برسخن یار جرا دل بستی

وعيده الش كفتش برآب است توسم حماني

مولوی غلام عبدالقادر ناظراز خیرالنساء عرفینب خیرو بی دخستسر عبدالقادر مخاطب بقادر على خال بسر محمد أولياء كتخذات و ابن

خیرالنساء که خواهر خورد رقیه بی زوجهٔ مولوی عبدالوباب مشرف الملک مارالامرا بهادر بود از ناظر دو دختر و یک پسر داشت و بعدازونا

شوهر خود قریب بنجاه و دو سال زیست و به پنجدیم ربیح المثانی همهم ا وفات یا نت. دخر کلانش سنیمربای عرب بری بی به بست و دوم رمضان المبارك ليميم لمتولدست، وبرجمادتهم ذي حجم سيم عله هاز

محد رحمت الله بسرعوث محد خال كتخذا سند و بيازديم سعباللمعظم مصطليه وفات يافت وخواهر خوردش بى بى محدومه عرفت اشرف بى له زبى اختر با فرايش سرابنساط نايخ ولادت است . قطم نايخ ازمو لوى

ز بوش دل جناب فبلسكا ہى

قدوم او مسهرتها بیفزود بتاریخش زیهی اختر لفرمود ۱۲۳۷ هم

بربست دسته فی جمد هایم از کیم صبخه الله فال دالمتونی ارصنالمظفر است و یکم جمادی الاخری ایم سایم و فاحت یافت برا در اینال اعنی مولوی محرصین مخاطب بقادرعظیم فال نمانی در داه صغر مطلاله و قاحت یافت محلاله و قاحت با فت محرم الحق و قاحت با فت محرم الحق و قاحت و از صاحبی صاحب عرف زبرا بی دخر حفرت صاحب خوابر خرالمنداع کتندا سند و به بهضدیم محرم الحوم الموه و فات مناحب خوابر خرالمنداع کتندا سند و به بهضدیم محرم الحوم الموه و فات یافت - سلسله اولاد اینال بهنوز جاری است - و تفصیلش درین مقدم مختصر گنجائش ندارد - لعذا برخ از احوال مولوی محرصین مخاطب بتادر عظیم فان نمانی این جا ذکر کرده می آید .

عظیم فان تانی این جا ذکر کرده می آید.

مولوی محرحسین از بدرخود مولوی غلام عبدالقادر ناظ و دیگر اساتذهٔ بزرگ مدرس مثل قاضی ادتضاعلی خال خوشنود (المتونی شکایج) وغیره تحصیل علم نمود - در خطاطی و خوسشویسی مهادی تام داشت بیعنی از کتابها عربی و فارسی کراو برست خویش نوسشته در کتاب فامنها مشخصی مدرس یافته می شود - بعد از و فاست پیر خود از نوابعظیم جاه خطاب قادر عظیم خال ثانی یافت و صد روبیه ماموار بنامسش قرار گرفت به وقت یکه غلام محمد عوت خال بهادر در هصاله مسدانشین کرفت به وقت برات ملازمین مرکاد مختیف بعن ایم تعدیل و در مسئ برات ملازمین مرکاد مختیف بعن ایم تعدیل قطعم عرفی منتخین مشاهر و در مسئ برات ملازمین مرکاد مختیف بعن ایم تعدیل قطعم عرفی منتخین مشاهر و دولی محد حین کم نمودند - بعد جنرے یک قطعم عرفی منتخین مان وقت کال محد عرفی منتخین مین کم نمودند - بعد جنرے یک قطعم عرفی منتخین مان قطعه تاریخ ولادنش از مولوی غلام عبدالقادر ناظر

مك قطعه تاريخ ولادلت از مولوی غلام عبدالقادر ناظر بعنفسل خلا بحل محد حسين بعزت سرائ جمال گفت ظاهر با فزايش سال تاريخ او بعزمود جدش بود فضل قادر با فزايش سال تاريخ او بعزمود جدش بود فضل قادر تکلیف و تبایی خود بحضور نواب معلی گردا نید و او برتخط فاص خود کم اجرائ بنجاه روبی مخففه در دفتر سسکار خود ارسال مخود گر بیش ازین که برال عمل مثود نواب موصوف در سلکاره وفات یا فت و مهر افنایارات حکومت ریاست کرنامکل نیز برست صاحبان انگریز افنایارات حکومت ریاست کرنامکل نیز برست صاحبان انگریز دونت و ایست انگریز روانه کرد و ایست انگریز روانه کرد و مودی محرصین یک عرضدانی بحرمت صاحبان انگریز روانه کرد و مترصد اورسی اود محم خوابند فرمود و نیرا در بیارهٔ مرحمت کردن و جه بقیه بنجاه دویس مخففه از زمان و می مخففه محد مخففه به داد می مدر و ایست می مدر و ایست می مدر و ایست می منافعه داد و می می مدر و ایست می مدر و ایست می منافعه داد و می می می می می می داد و می می داد و می می می داد و می می داد و می می داد و می می می داد و می می داد و می می می داد و می می داد و می می داد و می می می داد و می داد و می می داد و می می داد و می داد و

بهار عظم جابی

وتنتیکه زیاده از نفست کتاب بهار اعظم جابی نوسشته شد در دوران تلاش وستحقيق مسندوتي براز مسودات تصانبت مسلى مولوى غلام عبدالفالة ناظر مزد حاجی ابو احد محد عبدالله برآمه - و بحول مطالعه كرديم ديديم که در هر مسودهٔ کتاب حک و اضافه بسیار است و این مسودات در ترتیب و تسوید عبارات از نسخ باے خطی که در کتاب خانه با یا فت می شوند. اختلاف کی دارند - بعنال معسلوم می شود کر ناظر بر بیک کتاب را دوباره النسشنة است و بريك را برترتيب جديد مرتب كرده - اذبي سبب ار مسوده بهار عظم جابی مقابله كردن خيلي وسوار بود- و يديج فائده نداشت - البت وریک دو چاہاے مشکوک مسودهٔ صلی را مطالعہ کردیم- مثلاً در بیان ادادت حضرت شیخ نهم ولی که در ترجنایلی مدفون است در مسوده اورا مريد حفرت سينبيخ شهاب الدين الوحفص عمر بن محمر السبهروردی المتوفی سئلاره گفته و ککن در نسخه خطی اورا مریدِ مريد حفرت سنييخ موصوف ظاهر سمرده و چوں او از نام ابن مريد غیر نداشت س نام را بیام گزستند .

درین کتاب برجا نامهاے دیہات و قریہ جات کہ ملحقے اذابہا تا ابیں زملن عوجود است یا فعۃ می سٹود ۔ مقامات معروف را در حروف لاطینی نیز نقل کردہ ایم تا تلفظ نامهائے غیرمالؤس آنمال شود - ہرکجا کہ حروف (R. S.) در قوسین است مراد اذال شود - ہرکجا کہ حروف (R. S.) در قوسین است مراد اذال

قطار سشده است.

ناظ در برجا نام رود و تایخ نوست گر ماه و سند را در برجا نام رود و تایخ نوست گر ماه و سند و در برای مهولت خوانندگان کتاب ما مناسب داشیم کربرها با رود و تایخ ماه و سند هجری و عیسوی یعنی مسیحی را نیز ذکر کنیم با وجود ستی و جد و جهد بلیخ در تقییح و تحشید کتاب غلطی با در طباعت راه یا فنه و قلت و فنین مجال فرصت نماد کر بیش در طباعت راه یا فنه و قلت و فنین مجال فرصت نماد کر بیش از طباعت بر کی غلطی را درست کینم و امید که خوانندگان کتاب بجینم اصلاح بیند و غلطی با را درست کسند و صا نوفیقنا را درست کسند و صا نوفیقنا را درست کسند و صا نوفیقنا را درست کسند و صا نوفیقنا

محرلوسف کوکن عمری دایم. اے مفعال العام می ریڈر، ستعبہ عربی و فارسی و اُردو دانشگاه مدرکسس

روزنگشینه ۲۰ رستعبان لعظ ششکله ۲ ر فزوری ساله کارع

بسم التدالر حن الرحسيم

حدو سیاس بے منتما سسناوار درگاہ قادرے است کہ بقدرت عظیم خود بحاده بیمایان دشت عزبت را بسیر منزل مراد رمانید و بل ریخ دیده آرزومندان قدیم باعامنت فضل اعظم سشاد گردامنید جَلّ جسلاله وعم اذاله ، گلاسته صلات و سلام ندر بارگاه عرش بإيكاهِ بناب سفهنشابی کروه تقدس سنکوه حضرات انبیا علیمم السلام بجاوداری او دست بسسد و گرد و عبار لشكه نفرت انز آن قافله سألار مشابراه قلمو حق يقيل سسرمه بعر الله با كمالش بدرجه سفينه نوح است كه تمسک ازان واسطه سنجات و رستگاری و سسه تابی بدان کشتی مقصود باعث مركمشتگی و گرفتاری اصحاب فیض انتشاب او بمنزله نجوم بركات منظوم اندكه اقتدا اذانها ذريعه بدايست داربن است بلافلاف و اعراض بآل کواکب نورفشال قطحا سبب سیاه دوئی و صلالست نشًا بَيْن است كيركزاف، صلى الله على محدواك الامجد وصحبرالاسسعد من الازل الى الابر متحفه منقبت بديه خلوت سراح مجدبي كه بجار سوسه عالم ازبنجه ولايت طبل الاولباء رعيتى بلند أوازه ماخت وازارت و قدى هذه على رقبة كل ولى نله بحكم حاكم مطنق علم نا وری درسشش جهت افراضت الغرض انیس غریبان است و سرفتکن گردن کشان محبتش زار راه اکزت و مآل عداوتش وصول الفلالمافلین و فانه براندازی عاقبت اللهد بطفیله اعطینا سعادة السرمدیتر و ام ناطريق هدانية الاب يترا

الما بعد اذ كمترين بندگان ربّ غافر ، غلام عسبدالقاور المتخلص بتناظ كان الله لم من الاول الى الآخر بن غلام محى الدّين معجز تخلص منفور مبرور کلاالله قرو بالنور که بعنایت و قدردانی خلاوند سِنكام طفلي خود يعني حضرت اذاب رحمت مآب افاب واللاجاه اميرالمين مارا كملك عظيم الدوله عبدالحسلي فأل بهادر شوكت جنگ سبيه سالار عليه الرحمة والحفران مخاطب بقادر عظيم خال بها در گرديده معلوم سامحال باد كه جناب خداد ند زاده قديم كم بعونه نتحالي أكنول رئيس مسلمين و ولي لغمت من فأكسار است اعنى امير صاحب تدمير خلائق برور رومش ضمير نبر عظم برج رياست اله منور فلك كياست امير الهند والاجاه حسال ادم الله تقالم ایام دولت که بهنگام صاحب زادگی بخطاب نواب عظم جاه فخرالامرا محنتا دالملك روسن الدوله محدمنورخال بهسا دربها درجناك بجار سوم عالم منهور بود - ووصف خوبيها ما بخناب معلى القاب ممكنجد دري تنك مبيدال كتاب

بمقتفنات کمال قدر سفناسی و اوازش دلی که آفتاب جهانت بر ورش در منظر است بایس فاکسار که از عدم لیافت و بیجیت مشتر آفاق گشته در سفر ناگور فیف معور بمنزل سازدهم که سنبالی نام داشت بشب بفتم ماه جادی الاخرے سنه یکهزارو دوصد وسی و بشت بجری که سنب بهارسند بود وقت یازده گهری در باب تحریم احوال منازل بجری که سنب بهارسند بود وقت یازده گهری در باب تحریم احوال منازل

له فرزند نواب ميرالا مرابها درالمتوفى تهم بيختم فرزند نواب محوطى والا جاه المتوفى مناسله هواعظم الدلم تبايخ مه ررمنهان الملالمه ولديافت و بتابيخ 19 ربيع الماول ملاسل مندلت من شد وبتابيخ ويتوال مسلم وفات بافت .

ایما فرمود- اسماع این معنی براقم مفتون مفرط افتاده کاه من بمیان دو کهرا

ياد دبانيد يعني بے مشقى و عدم استعداد ايں قلبل البضاعت بم اندن این کار می پرداخت و امتقال امرجلیل القدر مستعد می ساخت، جار و نا جار موافق فهم ناقص خود به تحرير اين اوراق كمر سست است و بر روز بقدر جاده بیائی سم بخر طریافت می دسید با قید اسهاے دیہ و مقابر آسودگان گوشه راحت و مساجد و سرا و امکنه و دکاکبن و جایل و نهر و تالاب و بحثمه و باغ وغيره كه درال مقام خرور ا فتاد بحيز عبارت در آند بلكه احوال منازل مابقي مهم اجالا بقيد فلم در آورد - التاس ايس ناچیز بخدمت اہل کمال ایسنکہ بمتائنہ نقصان عبارت و قصور رلطمطلب با صلاحش بردار تدا و برین ناظ بهار اعظم سخن و مکیجین جین فت ابلیت بار منت بنند، و ازستم ظرینی وغلوے جہل و حسد کہ شتار ابنائے دہر ستده خاصته بعضے اشقیا که ازیں خانه زار جناب عزیث الوری علی جده و عليه التحية والتنا بخبانت باطن الواع عناد دارند بهجوس مردودان جثم عیب بینی نکشایندا و لب به برل و برگوئی وا منه نایندا که عبب چینی كاليه است ذميم، و بليشه الست نامستقيم، خنده بيجا نمودن كل ففيحتي خود چييدن است كه جناب مجرصادق عليه القلوة والتلام مى فرطير "من عاب تبيب" خوش گفت كسے كه گفت

> سیسترها فال را تمسیخ می کنی بهوسشیار باش خندد بر آئینه کردن خنده بر دلیش خود است

میر غلام علی آزاد بگرامی که مرد میتن و جامع الکمال بود بآبین بیس برین مضمون جرس می جنباند

> عیب مردم فاش کردن برترین عیبها است عیب کو اول کند برده عیب خوایش را

فدایا این ذره ناچیز که بمتابعت عکم بهان مطاع مهرِ منور خود به بیاف این اجزا پرداخت منظور نظر خورستبد اثرش باد و بمعاندین کمه بمشکل موشک کور بینی شپر بے نور اند سیاه روئی ابدی نفیب کناد اکوکب عمره اقبال نیر اعظم ما تا ابد روستن باشد و اختر طابع بهایونش صیا افروز عالم کردد آبین بحق طله و پیسین بر کم ملاحظم این منفضت بروارد ایمال مراحد غفران داقم برجرم و خطا از دعلد خیر بیاد آرد ا «دعاءالخالب براحه الدجاب نا البحاب نا البحاب

اب کتاب مسمی به بهار عظم جابی گردید، چه این لفظ بطور الهام از اعانت دوح بطاب استادی و قبله گابی روح الله روح الله روح الله و قبله گابی روح الله روح الله و قبله گابی روح الله روح الله و قبل الفاق بندرت دست می دید باید و النت که برکتاب منقسی بمقدمه و باب و فصل و حساتمه می دید باید والنت که برکتاب منقسی بمقدمه گل سرسبد و بجای باب چین می متود لهذا داقم برعایت نام بجایه مقدمه گل سرسبد و بجای باب چین و بجای فلرسته و بجای فاتم فیابال طرح نهاد و بگل سرسبد و بجای مرسبد و بجای مرسبد و بجای فلرسته و فیابان ترتیب داد انخلبند ازل بجار چن مدعا مور مینال وجود حدوح ما افر خزان حواد شدر بیناه خود مدوح ما افر خزان حوادث در بیناه خود

له درسنه یک مزار و دوصد انجری و فات یافت

گئىسىرسىد

دارد البالنون والصاد

بیمن اول در بیان جلوه آدائی از مداس عسفرت است. اساس بجانب ناگور فیض معود و آل منقتم بر بهشده گلاسته است و بیمن در بیان جلوه افروزی اذال مقام برکست اثر بطوف صوبه دارالنصر نتم برگر و آل منقسم بر بهشت گلاست است و بیمن سوم در بیان جلوه فوائی از صوبه مذکور بسمت صوبه دارالنور محد پور و آل منقسم بر با نزده گلاست است.

بیمش جیرارم در بیان جلوه پیرانی ازانجا بسوسے دارالامارهٔ مدراس عشرت اساس و آل منقسم بر نه گلدسته است .

کل سرسبد

بعن الله تعالى الله تعالى وحن توفيقه رئيس ذى اقتدار ما صاحب بهمت و عزم و مرد برزم و رزم است، از حين حيات جناب رجمت آب اسكنه الله تعالى بالجنان و البسه فلعة الرحمة والغفران كه مادر دم از ولايت جنين سرور والا كمر كم جامع كمالات خير و خوبها حدين ودنيا بود اگر مرار سال عقيم ماند مى تواند شد مواحد زيارت مزاد فيض بار حضت ميد عبدالقادر المشهور به قادر ولى قدس سرو الزكى كه نبش برجه يانيم

نه یک از اکابر اولیا دم نوجویی بست درسند نه صدوده بجری در انجو متولد شد و تعلیم تسوف و سلوک و اشخال وا ورا د از سین محدغ رف کو المیاری المتو فی منطق هر کرفت ابوداز زیارت برجن شریفین وار د این دیارگشت و برسا حل مندر در تا کورسکونت ورزید و در ایجا بتاییخ یا زدیم جما دی الثانی شنگ در و فات یا و نت و عرف سشد . منتهی می شود بجناب عرش قباب مالک رقاب اولیا عوت الوری منظر قدرت قادر به بهنا علی جره و علیه التحیت و الننا در سسر می داشت ازا بخاکه مضمول کل امر مرهون با وقاقها " متحقق و پیش از وقت ظهور آل امکان ندارد بمورا ب

کارموقوف بوقت است کرچوں وقت دسسید خواہے از بند رہانبید میہ کنعساں را

تمناے صاحرادگی در بنگام ریاست بعرصہ ظور آورد یعنی از استصواب دوستان شفیق خود موست اوبل مارکویس آف بهیستنگس بهادر گورزجزل بهندوستان وینجر جزل سرطانس منرو بها در گورز کونسل نداس بانظام تهید سفر پرداخت و آمادگی امباب لشکر ساخت از جانب ارباب کومت استهار نامه که آنرا بربان انگریزی نیوس بیبر می نامسند متفقین شوکت وستان حضور و احوال نهضت بحقابه سنده جستانکه متفقین شوکت وستان حضور و احوال نهضت بحقابه سنده جستانکه ترجمه است قلی می گردد .

« بندگان لواب صاحب بروز دوستنبه وقست شام از چیباک جنوب روبه باداده سفر تشدیف فرما شدند و بوقت تشرلیب فرمائی در باغ دارالاماره الواب تعظیم سشاهی بلند آوازه گردید برستور در قلمه هم سرستد و نوزده فوزده توب تعظیم حضرت نواب بیگم صاحبه در قلمه هم سرستد و نوزده فوزده توب تعظیم حضرت نواب بیگم صاحبه

Most Noble Lord Moira Marquis Hastings (1813-1827)

المحمد المحمد المدول المحمد ا

*نگل مرسس*بد

و پرنس اذاب عظیم جاه بهادر نیز سر گردید - بکال سشان و شوکن عظیم تشرین فراے سفر گردیدند. و سواے جلوس نواب صاحب کاٹ عزت بادیکاٹ بازبل گورنر و فوج گورنمنٹ ہمراہ اواب صاحب بودہ وقت عزوب آفتاب سوادی نواب صاحب از داسنه فرنگی گذره آرتهگی جلوس کمال شوکت و نور نظر آمده استایر گاہے بدیں طور بطون سرنائک به نظر نیاره باشد اس روز نواب صاحب وقت مخسرب بامیر باغ دسبیدند و دوز مششنبه تبانلم یعنی موضع است که دوش باغ درانجا واقع گردیده روانه سندند و ازابخا بیش آل بوانه خوابندسند معلیم می سؤد بناگر می روند و ازانجا برم نابته و ترجنایلی و آرکاك جلوه فرا مننده باز به بیمپاک اتشرای خوابهند آورد، روز بهارسننه وقتِ صبح از سرستدن اتواب تنظیم در فرنگی کنژه معلیم گردید کم نواب مسا ازال طرف تشرلیت بردند انبتی"

Tiruchirapalli (R. S.) Ramnad (R. S.) Mambalam (R. S.)

م وفات ارتشبان مواهم

St. Thomas Mount de

Arcot 4

1

گئ مرسسبد

بضون صدق مشون صريت شريف"السعيد من سعد في بطن امة كه مخراست، و درين زمان در بنتگام حكومت و اعاز جواني خصوصًا باين خاندان چنیں جوانان صالح تھکم کیمیا می دارند دو خمہ عالی سفال مسجد با بینار وکلس طمع طلائی و حوض پرمی برسم سلطان دین پناه ابوالنظفر محى الدين محمد اورنگ زيب عالمكير بادشاه غازي خلد مكاني طاب شراه متیار کرد تا مسافرین از نماز جماعت محروم نشوند ^ب پس ازاں ہراسبا بیکہ شایان سنان ریاست و لایق طریق المرت است باین مرتبه که پیچ چیز در عسکر ظفر پسیکر مفقود نباشد از عطامے زر نقاوی برعایا جہسیا تمود، و از علما و مشایخ و ابل خاندان و منصبداران و مدد خرج و ابل کمال ہر قسم و کما و اہل قلم بجمع کثیرے ہماہ رکاب سعادت انتشاب کم فرمود، و بهر واحد برای حرف باورجی فارنه و سواری و باربرداری سوای وجہ مقررے ماہواری معین سند کانکہ از اہل عزت درماہہ سواری نى داشتند بهر فرد او روبيه تقرر يافت الآ راقم را باوجور كبه بيش از یک سال و بہار ماہ بسبب بے وسیلگی بر در ماہر سواری خط نسخ کشیدہ شدا برایه مقارف سفر مبلغ شفیت روبیه بهیجو ارباب سواری مقرر سرديد ازين معنى چنال متيقن دل صدق منزل مى شود كه حقيقتا بدفتر تقدير اللى معاسف إين المسيدوار فضل كريم مطلق بفحولس كلام بركت الضما حضرت سفيخ مصلح الذبن سعدى سفبراذى رورح الله روص الزكى اوجباره كاربسنده داند بوں اسم وسیلش تنا ند

سالم دکامل است و بظاہر ناقص لمنزا این قسم تعین پذیرفت، بهرطال رضیت ارضاد النزر - سه

اگی *موس*ید

بدرد صاف ترا حکم نیست دم در کمشس که برچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

علی ہزاالقیاس اہل سواری را نیز فراخور رتبہ معین گشت و جند کس را رمايتًا لذبت بعدم ہم رسيره عزمن دريں سغر خيرا تر لکوک موبير و خلاح و محجوّاب و دوسشاله وغیره بحزج در آمده ، و مستدوق خزیبه مغتوح گردیده سواربهای محلات مع علاقه داران زنانه و ابل استیار و فوج سرکار با احتتام و ستاگرد بیشه و متقرقات مثل بهل مبتزیها و افیال و اشتركا و انسيان و مهاران و مشعليميان و خلاصيان و مزدوران وغرهم و اہل بازار و نشکر انگریز از بار و سوار لینی کیک بٹالین بار و دو صد ترب سوار با سرداران ۲ بها خصوصًا گریننگ ایجنگ میجر مکونل و کرنل مسندو مع احمال و انقال خود با كر بمراه ركاب دود بهكى كشكر بهيئت جموعى تخيفًا زیاده از بیست هزار کس بدده باشد جمع ستد و اسباب بار برداری اینقدر ترتیب گرفت که در حکومت رومها و دیگرمشاید بلشکر پنجاه هزار نفرهم اشنباه دارد که بهیل و بندی زیاده از پانفند منزل و کهار و مزدور سوای طازم قدیم و کمساران اہل سواری کہ ہمراہ رکاب ظفر انتشاب اند زمارہ از پانسید نفر و زنجیرفییل و مهآدسشتر قریب صد و اتبان کهیله خاص نباید از یکصد راس فرایم گشت سواسه خدمات مبابق اوقت دوانگی در عسکر نیز خدمتهای تازه تقت در یافت، خدمت میرمنزلی

بهار عظم جابى

بصفی الدین محد خال و در انتا سے راہ بعد تغیری دارونگی فراش خانه از از نبی نواز خال بخان مذکور مفوض گردید، و در مقام وندگور بشرف الملک مال فدمت آمادگی اسباب صروری لف کر از تحصیلدار مقرر گشت، جناکله نامبرده اذصبح تا شام درجيمه مشارالبه حاصرهي بود ومومى اليه آنجه حكم سرکار می رسانید دست بسسته بسر برابی آن می پرداخت مینانکه بهای روز خود بدولت به کلار چنگل پیٹھ که مسٹر اسالے نام دارد دریں باب بمبالخہ بالغہ تاکید فرمود از کرکار کمه صرور افته شخص مرقوم به تحصیلدار تاکید کند و او بلاعزام و حبله ادا نماید، بهال وقت بر کلکران دیگر که عبارت از مسر بهید و مساركآن ومسالشنگن ومساركوک مع پیشدستان آبنسا است و تحصیلداران علاقه سنال حکم نافذ شد بر مهال سلوب در سسدهد خود م بسربرای نشکری برداختند و ککاران ندکور تا حدود خود با دایر و سایر سواری مبارک بوده بشرف ملازمت مشرف می شدند زیراکه پیش از خروج موکب اقبال در مقاما تبکه گذر سواری خاص خوابد سشد درین باب از جانب گونر کونسل بهادر حکم مشحکم صدور یافت، در منزل مششم خدمن براول بعنی بیش خامه بفلام عبرالقادر بیجا بوری که از بلده فرخنده بسیاد حیدرآباد بقدامت نکخواری بامید برورسش درین جا رسیده بور از پیشگاه

له صنی الذین محدنا حرفرزندقا درعلی فال بها در وزند ندمی دهبایشیم بن محرجعفر برا در زاده مولوی با قراکاه بود . بتاییخ ۲۲ ررجب سیم کیله در صیدر ۲ با د وفات با فت .

ریمه که Vandalur (R. S.) سیسه یعنی مولوی عبدالواب شرف کملک مارا لا مرا بها در فرزندمولوی محد یوش سیشرف ا کملک بها در در سیمنتایده متولدسیشد و در همتایده در مدرسس وفات یافت، -

گی مرسبد عنایت معضد مفوض گشت؛ موحی الیه نخوف خداوندی بدربهٔ کمال کمحفظ داستند برکار مرکاد کمال مرگری داشت؛ پیزانکه درحالت خواب ہم بربان اه کلمات ابتهام بر فراسشال وغيره برائے لفيب خِمد با و مرابِها سسر می میزد و دارونگی کهادان موادی خاص مع محلات بمحد صفدر حسین که بسبب نمک طالی و سلیقه متعادی تا عرصه بیست سال بحدمت خاندامانی نزد محد فابجهان فان بهادر تهور بخلگ مرحوم خال فرد حضرت الواسب رجمت آب علیه الرحم مامور پود حیین شد؛ و بقا در محد خسسان فرمست داروننگی کهاران متعینه و بهنگی با عنایت سند و خدمت دارونگی بنزیها بمیسی الزمال خان و بعد تغیری و در منزل سلمبر بداروعهٔ مزدوران و بهل و بندی صندوقی برسید ولی الله و بعد عزلت بر اعظم نواز شال بهادر پسر عاجی محد مغربی مرحوم که مرد منخص و بهشیار است و تولیت مسجد الذری و مسجد والا جابی می دارد قرار گرفت، و رارونگی گا دان به بمهان الله و در نهر بگر خدمت كنگر فام الغلام مصطفح ورند وست مور خال بهاتمر مقرم ستنه بعول خدست بندیان و مزدوران از نامبرده در تلور عزل گشت فردند حاجی مذکور برخدمت اول و سید حبیسب التر

سك اين جاعباري است كم قلمز دشر " بحذمت داروغكى مقبرة كؤاب راي الدول محد الورالرين إن بها درستهامت جنگ که محفرت الکیب بهدیم در است مرفراد شده بود" از پنجا بویدا سنود که تبل از ورود دربیجا میرنزام عبدالقا در بجایوری داردغرمقبرهٔ نواستهمید لوده . نزام عبرالت در بچاپودی ترایخ بست و دوم شوال المکرم تشکیله درصیدر آباد و قاید یافت سعه وفات ومحم نسطاح سع بتاريخ از خوال مستطاح وفات يافت سك وفات دارمم فه الدين منانعي و و در المعلم المن المن المرين منانعي و والات ميد حنيب الله بعزه وبالطلاع درمرس بود وبتاريخ مها رجادي الأفرق المسايع وفات الناساء صه دفات و برج الادل شاكلة مند وقات ١٦ رضيان شكله در ومناين

بر فدمت ثانی نفب سفد، و فدمت پخترول یعنی بسس منانه بوجیه الله فال تقر یا فت ، علی بذالقیاس الز فدمات بحرنی عزل و بوجیه الله فال تقر یا فت ، علی بذالقیاس الز فدمات بحرنی عزل و نفب گردید - تا کجا بخرح آل پردازم، فدمات دیگر که اذ سفر لقل نمی دارد بحالی و موقونی در مناذلی که بهل آمد به تحریر خوابد آمد قصه مختفر کریم مطلق و معین برحق که موصل الی المطلوب است بجناب فداوندی مع لواحق و بهوا خوابال بلکه سایر لشکریال مع الخیر والسلامه منزل مقمود رساند و بطفیل بناب رحمة للعالمین صلوات ادلی و مسلمین المحبوبین مسلامه علیه فی حسل آن و حین، و مسلمین المحبوبین علی حده و علیه المحبوبین المحبوبین المحبوبین علی حده و علیه المحبوبین می المحبوبین ال

IP

حب الوطن از ملك سيامال خوشتر

بیش ابل شعد متحقق است سالم و غانم آرد ، و بر واحد ال بابل و عیال او براحت و دلجعی فائز کند ، و بتوفیق نیک و ترقی روز افزول و خلابی بروری و عدالت گستری و ترجم باحوال مادر کلال و دفع مفسدال برئیس ما دیرگاه سلامت دالاد بمحد و آله الامجها د سه

بریں دعا مزد ازسے کنان عرسش بریں ، با تغاق سے این د نغے ہے ہمین

ك وقات ١٤رموم كفالهم

چمن اول دربیان جب او ه آرای از مدراس عشرت اساس بجانب ناگور فبض معمور

وآن منقسم بربہثده گلدستاست گلدسته اول

بففله نقال بنادیخ بست و بیم تنهر بهادی الاولی مسله بهری دوز مبارک دوشنبه مطابق سوم ماه فیروری شلاکه بهیدی بعد فراغ ناز عصر دئیس اعظم ما بخلعت در تارگرال بها و جوابر آبرار نور فنسزا بسرا پاسے خود زیب کمال بخشیده بر نالکی سبز رنگ مخملی جنانکم مهر عالمتاب از برجے جلوه افوز می شود، با یرنه خولیش بخم الملک منیاد الدوله غلام صد فال بهادر قیصر بینگ جلوس فرموده بشکوه تمام و شجل تمام کر کرنت باکلی نشینال و جلو سرکار و بالین بار انگریز و شجل تمام کر کرنت باکلی نشینال و جلو سرکار و بالین بار انگریز مع سوادان باری کاف و اجماع ابل تماشات که عبارت از حضور به بهرم تماش عید می دبود ، با سوار بها محلات که عبارت از حضور تو قدسید حضور است که قدرسید حضور است که قدرسید حضور است که قدرسید حضور است که

له شومر فوامر لؤاب عظم جاه يعن شوم عظيم التّناء بيكم دخر لؤاب عظيم الدولم سله Body Guard

بهار بخطم جابي

شرح نیک طینتی آبخاب و همت بلند و ترحم بر حال بیکساں و برورش غریبان درین اوراق مختر گنجائش پذیر نیست و محل عالیه .. که عبارت از محل خاص بهناب خداوندی است، و بمشیره سیگم صاحبه و غرصُ از دارالامارهٔ چیمیاک یعنی خاص باع بامیر باع که از یک ميل رياده مسافت دارد نهضت فرمور و برادر والا اختر لذاب عظيم جاه اميرالامرا عمدة الملك اسدالدوله محمد على خال بهادر ذوالفقار جناك بر اسب تیز رو به ممراه حضور چوں اور برنبال نبیر گبتی افروز حاخر بود برگاه سواری منصل باغ گویز رسیده ، بر قلعه نشینال تعظیم بریا *گردیهٔ و توبهاے عزن حضور و تو قبر حضور قدسیہ و صاحبزادہ سرشک* بر فردے از دن و مرد چاکا فر و چه دمیندار در مفارقت حضور که کا ہے اتفاق سفر نشدہ اود دست برعا اورند، و در طبق جشم گوہر ات که آماده می داشتند ازیراکه دعام بهنگام بارش و و قست سکریه مستجاب است ' الغرض بوقت نماز مغرب طلوه افروز باغ مُكور شد و اکرے از ہمراہیان رخصت یافتہ بایں ارادہ عادم فرود گاہ خود شدند که فردا منزل قیصراست بامور ضروری خودم پرداخته محم حضور خوامند بنائكه براقم بم رخصت فرمود، و بسبب سنب تار مشعلی بمراه نمود و باین التفات و وارس بر ابل حقوق خود طول حیات و اعتلائے درجات نصیب کند،

كلدست دويم

بفضله تقالئے بتاریخ بست و دویم بوقت طلوع آفتاب بر سوادی بهل اسبیان سوار شده بروش باغ که از منزل گذشته زیاده از مسافت شدمیل است در عصد قلیل جسلوه فرا گردید و بمفتون بیت عاشق بلند برواز بناب بلبل مبیراز سه منعم بکوه و دشت و بیابال غریب نیست بر جا که دفت خیمه زد و بارگاه ساخت

درانجا آندر اجماع عالم گردیده که اگر آل قطعه لا بحظهٔ اعظیم نگر شهرت دبهند بجا است بوقت شب مسر عود جین سکربیری گرمند عداس که از عصر حضرت لؤاب رحمت کاب محب قدیم و دوست صمیم است بمقتعنا به الفت دیربند بملا تات بخاب خلاوندی فائز شوه تا دیر جاسم نمود و رخصت یافت.

كلاسية المالية

ن جر سر منفر مكذونل رخصت رفتق بادرنگ آباد عاصل كرد درعوش آن مستر عود (۷٬۰۰۵) بمایخ ۱ر خی تقد ملاسا بار هر چیف ستر شری گردید و برایخ ۲۸ رمضال سامای و فات بافت مدس رستان کا Vandalur (R. S.)

بهارعفلم جابى

جهنأول ككدسترجيارم

و رقاعدگان وغیرهم علاقه داران آن سرحد برسم استقبال حاضر رکاب شده تا منزل گاه مثل خدمت گذاران می دویدند، و بعد ورود بخیمه نذرو نو اندام میوه بنظ انورمی گذرانیدند، فراخور رتبهٔ هر واحد بعطائے الغا

خوانها میوه بنظر الورمی گذرانیدند و فاخور رتبهٔ هر واحد بعطائے الغا مرفاز می فرمود اکام مکور بر میں اسلوب است که در بر منزل ایس مرفاز می فرمود اکر منزل ایس و فاخوشی مزاج واج حضور را موجب

ت فدمت گذاری بھی آدند و ناحی مزاج وہ ج مصور اسوجب خوابی محصور اسوجب خوابی خود القدر باطات خود القدر باطات و خود القدر باطات و خوف می پردازد کر میزیدے براں متصور نباشیر دریں راہ منزل

آبادی فرنگی کناه که کیارگیین عمده دارد و قریه میشم پاک و ارملور و چاولای کولر و دو تالاب و منروپیچه آمده . چوب سواری مبارک دخل سرحد فریکی کناه ه شدند، توپیا سه دفعه موافق معول سرگردید و نشان

سرهد فرنیخی کنده شدند٬ توبیها نشه دفعه موافق معمول سرکردید و کتان بر قلعه کوبهی ای برپا گشت و اہل فوج برسسلام همف اکرا بودند .

كليب تدجيام

بفضله تعالی بتاریخ بیت و چهارم به وقت طلوع آفتاب بسواری باد با بارادهٔ منزل رضا قلی بینهد که براج کویل بینهد زبان زد

بینی بینی بسواری باد با بادادهٔ منزل رهنا قلی بینیه که برآج کویل بینیه زبان زد بینی بسید و باد با بادادهٔ منزل رهنا قلی بینیه که برآج کویل بینیه زبان در منابع من

Rajakilipakkam or Minambakkam (R. S.) or Garrison

واقع سنده الجاركه مضرب خيام بود تالاب جنكل بينيه ازال الفيال

بتهنأ ول گليت پيخم

داشت و بکنارس مقبرهٔ طاجی عمر است که از فقرائے حفرت مشاہ علی کیج گویر فادری قدس سرهٔ بود و مبستر اسمالی کلکٹر صلع چنگل بیشی درين حا قدرهُ بهنج خوال عنابت سشد .

بفضله تفالئ بتاريخ إبست وبينجم بعد نماز صبح إسوارى زس بمزل كُرُكُفْ يَالِهُ و الزاكرُ أَنْكُلِيْ نِيرْ الْحَيْدِ و فاصله يانزه ميل دارد گرم جولان سنده بوقت نه ساعت رونق افزا گشت - در دا گُذر چنگل بین وارد شد که جاگیر عرو و آباد است و فلیه محکم می دارد و در زمان گذرشند بحکومت اذاب صلاحیت خال طقی بنگاهیال بود

بعد تسلط نواب والا ماه جنت الامكاه و نظر بدلتخوای و جالفتنانی اہل کمینی ہمراہ تحبی بطریق جاگیر بآنها مرحمت گردید۔ بعد ازاں سددیہ

و یک رود بنظر آنده میتور ، ما منظور کیک تنری رود بالار که درین ينتكام أكرچه ايام برشكال نيست ككن بعبور عرض آل عرصه بست دقيقه

كشبيره وجرنسميه اش اينكه بال درزبان أتوى شير را مي كويند و آربه منی رود باستد یعنی آب این جوے مثل سٹیر سفید وصاف است کرکٹ یالہ در قدیم الایام جاگیر جنفر علی خال بہا در مهکری اور

تنبت بدیهات گذشته البته رونق و آبادی وارد و درایجا قلصه

Conjeevaram (R. S.) of Karunguli (R. S.)

Mamandur مع يفتابل

Maiyur am

الست کر ہے مرمت محف و ویران شدہ ، مقبل کس مقرہ مرادشاہ مستان است کہ مرد صاحبول بود و عرس او بہفدہم سٹہر ذی قعسدہ

الوقوع مي آيد ركل المحاصة

بهارعظم حابي

بفضله تفالے بتائے بست وسنسم بدواغ نماز صبح ببواری توسن نرز دفتار بمنزل المجرواک که فاصله یا دوه میل دارد بوقت بهنت سآسی و پنج دفیقد نیب افروز گردید و در گذرگاه سه قربه رسید شنات آیا کم برووی درال سه تالاب و بک جدول که سی دال ما عوم الناس ناله میگویند و قرمسید شاه احمد برادر نتاه علی مستان است عس او به پانزدیم ماه رمضان شرایی هی شود -

بعضله تعالے بتایخ بست و بفتم بعد طلوع خوشید بسواری ناکمی میز بمنزل توکود که مسافت ده بیل دارد قرمیب مد ماعت فائز سنده برگذر قربه نرکیقر و شه جدول درآمد ازیس منزل تا سلیر علاقه مستر بهیگ ککل فنلع و دراجل است

Madurantakam (R. S.)

Acharapakkam (R. S.)

Olakkur (R. S.) ag

Pakkam (R. S.)

Vridhachalam (R. S.)

المراسية المسائم

بفطله تعالى بنايخ به و بهنتم بوقت مشش ساعت بالدده دقيقه بسوارى وابوار بقصد منزل تندي ولم كه عرصه بهفت بيل دارد متوجه سفده قريب ماعت دونق بخش كرديد و يك تويه بنظر منور كذشت كه مسى است باكم بُرى و سهى دو تالاب و يك جدول دارد -

الله المالة

بفضله تعالمے بتاریخ بست وہم بوقت بہنے ساعت بیم بوقت بہنے ساعت بیم برق رفتار بقصد منزل وکر وانڈی کم میافت شانزدہ میبل دارد و تالاب وغرهم که سوادی ازانجا عبوہ بیرا کردید بشرح می آید گذر سواری جاب جذب بود و سمت مشرق کو بی وارد شدہ و بسوے مغرب دہانہ تالاب تنڈ بیلم است و ازانجا قریہ بیت ر رہیدہ و بطوف سفرق تالاب وَدُومُتِ نایا و دق و رکھنان ہویا سفر کہ تعلق از قریہ بین دروہ و دق و رکھنان ہویا سفر کہ تعلق از قریہ بین اداں مابین شال و مغرب دیہ کوشیری بیٹہ و و کانگم بازی در رہید بین ازاں مابین شال و مغرب دیہ کوشیری بیٹہ و وکنگم بازی در رہید بین ازاں مابین شال و مغرب دیہ کوشیری بیٹہ و وکنگم بازی در رہید

Pasar Cr Vikravandi (R. S.) Cr Tindivanam (R. S.) Cr Vilukkam 4 Kutteripatru O Pandamangalam Cr

درین مقام خود برولت از سواری ندکور فرود اکده برسکهساون جلی فرمود جائب مسفری تالاب وسمت مفرب کوه بار چنبی ظاہر گشند. پسش ازاں قریبه سشنوژ رسبد که کشت تور و بیدا بخیر مکترت دارد و در انتنا مدراه دبانه تالاب بَرْ وَابْلی است و سنگتان دبانه چند تالاب بر وابنا اجماع پذیرونت، بند ازاں بنر پُروابْلی هایل سند، بیلانال قربهٔ می شود و صحیا مست وسیع کم در نتال بفاصله دارد دریں مقام بکلکر هنلع مرقوم برینج خوان توره

ف گلاست درم

بفضله تفالله بسلخ ماه مرقوم بوقت بهنج ساعت و پنجاه رقیقه بسواری سکهها ون شیر دیان بعزم منزل بیلیود که مسافت بهفت بیل دارد مترجه گردید - و بهنگام بهشت ساعت و بست و بهفت دقیقه بحاده مقصود رسبده بفیافت میز بسردادان انگریز پرداخت مستر بید کلا ضلع مذکور مع بر دو کلک بیشدست خولیش بملازمت حضور مشر سفد و شریک فنیافت میز گردید و تورهٔ بهنج خوان مرحمت سفد .

دربهی منزل از قصور کار بردازان تعلقه فی الجار شکلیف در فراهمی اسباب بلشکر مان روداد به از صدور این حرکت مزاج مبارک منغفن گشت و بعتاب حصور زهرهٔ کار بردازان سب شد به ندامت بیش جهن أول مكدمة يازتم

آثرند و عفو جرائم خواستند و بتدارک مافات بردا فنتند - اذا بخساکه مفهون این معرع حفرت کوب بن نرهیر رضی انشر تعالمے عنه که از اجل صحابه بود متحقق است متوجه انتقام لند و الا بس دخوار بود سه المحقوعند کواه الناسه ماهول ـ دریهات و بزر که سواری فاص ازا سعفوعند کواه الناسه ماهول ـ دریهات و بزر که سواری فاص ازا سعور یا نت بسوک فامه می آئیر - رود تروا ما تور ، باین بیشی منظم باک عبور یا نت بسوک فامه می آئیر - رود تروا ما تور ، باین بیشی منظم باک دری جا بطرف مغرب نیل فانه است و ریگ بگریت دارد فی نتا منی کشت دری جا بطرف مغرب نیل فانه است و ریگ بگریت و دری این بازگرام بگری بالد نارد و بجانب مشرق نیز نیل فانه بست و توکرا تر بیا آگرام بگری بالد نیل دارد و بجانب مشرق نیز نیل فانه بست و توکرا تر بیا آگرام بگری بالد

كارسته بازدم

بفضله تعالمے بغرہ ماہ جادی الاخری روز بجنت بسواری کا گلکوں صبا رفننا ر بوقت بنج ساعت وسی و نه دقیقه متوج سرمزل کا گلکوں صبا رفننا ر بوقت بنج ساعت وسی و نه دقیقه متوج سرمزل کا بنونی که مسافت پانز ده ممیل دارد گردیده بوقت نه ساعت زیب بخش خیمه فاص سند ر در لا بگذر بطرف مغرب بیرا گی منظف و دیبات که واقع سند مرقوم می نئود ترباشاند که با ثناء دابش دود بینار درایم و بنایت عربین و فویل است - برت تأثید که درختان تا د بهش دود بینار درایم و بنایت عربین و فویل است - برت تأثید که درختان تا د بهش دود بینار داریم

Mundiyambakkam Papanpettal of Tiruvamattur c

Panruthi Y VenkataJriagram & Chintamani

Pennar & Tiruppachchanur &

كارست دوازدم

بفضله تعالی بتاریخ دویم بوقت سنش ساعت و به فلا دقیقه بجلوس سکساون شیر دلال بسرت مشرق متوج جلوه آداب گردید و بوقت یازده ساعت ده دقیقه بکنار رود بکنار منجه کیم که عرصه دوازده ممیل دارد و متصل کو دکور واقع که آبادی خوب و عادات کیر انگریز دارد رسیدا در ساغاز سواری قرسید نتاه عبدالرجیم

Nannattampalayam CY

Thanjavur (R. S.)

وأل را اكنول كة لورمى نامند.

Manjakuppam (R. S.)

Cuddalore (R. S.)

بتزادل گذرست سيزديم

خلیفهٔ سشاه مرتضی اند نمایان مشده جناب فداوندی بزیار تشس منتنير گفت و ديبالة كراز نظر الذر گذشت بقيد مشلم مي آبد بنین یالم ترویدی گوریک ورانجا سُوے نمال سراے است کرمردماں ا ینجا چبتر می نامند و براید دادت مسافرین ا صراف می نمایند- بیتنگان یاک درانجا مزاد فلندرمشاه است حضور لعادت معهود خاستعينوا من اهدا لقيوس حا خرشده بقرات فاتحد سرايه بمكت اندوخت رتز كنتركم وكأثم و آزارُ پشه بطرف شال جهتر و جانب جنوب عيدگاه رنجي کيّم است. شَوَ لَوَ لِي شَمَا لِي است ـ بَنَلَى كَيْمِ سَجِدُ و دو تميت مردان فدا دارد كه بشيخ محمر صاحب وسفيخ ميران ساحب استناد دادند ونيس ما مقتضات توفق فير بفاتحه داحت بروح سردوسین بزرگوار درسانید و ازانجا تا منزل بر سوادی مها ٹیول جسلوہ افروز گردید۔ کا رامنی کیم جنوبی است <u>۔ وٹر</u>ا رِدِی کیا يو في يشر كنو د ور شالي است.

كالرسنة سيروم

بفضله تعللهٔ بتاریخ سیم بوقت بریخ ساعت جهل رقبقه بسواری بور برق کک باداده منزل اگرم محمد مسافت نه مسیل دارد

Attipattu er Tirukandeswaram er Tiruvadi el-

Nattupattu de Karamanikuppam de Nellikuppam (R. S.)

Agarara A Kondur C

بجانب مشرق بمفنون شعر سینی محد علی مابر اکبرآبادی سه بنات گرم روان کر براه او بار ا بنند گرم روان کر براه او بار ا بچون آفتاب سے سرکند دسیا را

متوج گم دوی گردیده طی ارض مشرق نمود و در فرصت اندک گرخ
بجانب جنب فرمود، و بوقت ده ساعت و پنجاه دقیقه فائز سنزل
گردید - زیسے فارس مفار فراست و کبه تا زعصه ربایست که بچشم بریم
زدن تسخیر دو جانب ساخت امیددارم که اگر فضل قا در متعال مشمول مال
شود از دعام عاجزال و جرفا طر سنکسته مالان بمفنون نشید جال فزام
حضرت خواجه شمس الدین مافظ شیران ی قدس سره الزکی که سه
تینی که سما لنش از فیفل خود دید آب
تینی که سما لنش از فیفل خود دید آب

علی المحفوس حمالان بمغالط القدال دو رابهم جاده متعدد فراموش منوده براه دیگر اُفتادند و مشقتها بردهشتند و بعد در نگ بسیار افتان و خیران بسید منزل فائز سندند.

گلرسته بیماردیم

بنفنله لقالم بناریخ جهام بوقت سنس ماعت بهنج دقیقه ریخ بنای بسوادی خیل تیز دو بنفند منزل گورنجی پارسی که مسافت یازده بیل دارد به بردین به بسوادی خیل تیز دو بست ماعت و ده دقیقه محفه گاه زیب و دونی افزاد میساند در داه گذر دو مقام که بکنار دریا است لاحی گشت تیل گذر بین به محمد بیش

گلدسته پانزدهم

بنفله تعالى بناريخ بنجم اوقت بينج ماعت وسى دقيفه بني برسكساون طلائي لوخوير كم منابه بادستاه بهل امبان است مواد المناب برسكساون طلائي لوخوير كم منابه بادستاه بهل امبان است مواد المناب برسكساون طلائي وخويي است و مسافت بانزده ميل دارد بنظام بلند بين من است و مسافت بانزده ميل دارد بنظام بلند بين من است و مسافت بانزده ميل دارد بنظام بلند بين من است و مسافت بانزده ميل دارد بنظام بلند بين من است و مسافت بانزده ميل دارد بنظام بلند و مسافت بانزد با

مشدن ده ساعت بست و پنج دقیقه دونق وعزت بخشید، در اثنار داه مشدن ده ساعت بست و پنج دقیقه دونق وعزت بخشید، در اثنار داه موضع به و گیری در اکمه و دود دارد علی وطیل و عیدگاه و مسجدقیم است کم اکثر مونین بصحن آل دون یا فته اند و پیشترید ازا بنا علما و فضلا و فضلا و فضال و فضال با بستند، به بنوت بیوست که بنایه گورشان دا عصه دو صد سال

Bhuvanegiri d' Chidambaram d' Kurinjipadi d

براعظهاي

جمناول كارسته بإنزوتهم

بل زاید است ، مهرزا دران اهاطه دو مرقد اند که دوکس بهفون سه درولیش صفت باش و کلاه تنتری دار

در صورت جامه پوشاں سبقت بر اہل خرقہ می ربودند و ریاحان قلمرو لاہم

يا بنجاب بودند، با زعقره ايست كه بنام خان محد دروليش استنهار وارد-سلمبر شهرے است مختصر آباد که دو مسجد سنگ بست در احاطه واحد داردک

بانی کے عبدالنبی فال صوبر دار سدسوف و بانی دیگرے لعل خال جاگیروارسلمر كه مرد صالح بود ـ ملسله بيعت از حفرت خواجه حاجى رجمة الله نقت بندى

رحمه الترسمال مي داشت مفان مذكور وربيس مقام بصحن مسجد مع اقارب خود بخواب عثم رفته است؛ وحوصْ ابن به نهایت خوبی و خوش قطعگی است.

مجمدًا ينز مسجد است قديم كه بالفعل چندان آباد نيست، و درال احاطه کیلے از بنی فاطمہ موسوم بر سبرحبین کہ صاحبدل بور مدفون سندہ و

بفاصله ازال مقبره ابست كه سيد ابين الدّبين جشتى درا نجا دفن يا فنترا قریب هشتاد سال میتنود . معهذا متعدد تکیه فقراء و عیدگاه است حفو

بعد فراغ مناد عصر براے فاتحہ اسٹ بسواری نالکی نیز تشریب فرما مشدہ و راقم بنز بمراه بوده بعد ادائے فاتحہ و طاحظہ شہر بسجد جاگبردار مرحوم تشريف فرموده بجاعت مماذ مغرب ادامنور و بروشنائی مشعل و قناديل

به خیمه خاص معاودت فرمود ، دریس بادی امکنه ایل سسلام بقلت وخانها نیم نود

اله درسية ه<u>و ٩ المره</u> وفات يا فت قطعه آمائخ وممالش كسي جنين كفته

يشه ملك ولايت رحمت الله ز دنیا سوےعقبی رخت بربسن گو بارجمند <u>انتد بیوست</u> أكريرمسند تاريخ وصالت

بكترت است اگر بكفار پور كشنهير كندند مزل است ٬ ا وال بتان آنجا چر دقم کنم پهلوے لات و منات و پېل و عزی است که در عالم جابلیت بسرور عرب زور و شور می داشت . و بتکده و تلده ایست مستقل و مشککم مبگویند که ديد آنجا اذ اكبيراست وسفالش از طلا ومس، و غلط عنم كالانعام است كم سرير بالوقير جناب فرا زوائه الن وجال حضرت سينمان على نبيينا وعلى السوق والسلام بم درال جامتكن است . جنائكه لبص بمرابيان بمخالط ايس كار مزايا اندرون بتحشائه اقدام گذاشتند چوں خلاف گفتار یا فتند بسیا شدہ برندامت برداخنتند عنى انتدعنهم وأكزت ليست اعتقادان وناقص الأيمانان ازمر لهو ولصب درال مقام صلالت انتظام بَشَرك برابت بار يا فتند و خوف قاكم برحق ومنتقم مطلق اذ فاطر بدر كردند- دنود بالله منظم ومن سيئات اعالهمة او نعالے برئیس ما دیر گاہ سسلامت دارد کہ بہتناع ایں معنی از حرار سنیہ اسلام نايرهٔ عنبس برنگ ستولهٔ جواله مستنقل گرديد و پېره جوانان يركار و کمپنی بتا کبد اکبد و قدعن شدید بر در بتکده با فرستار و به تحصیلدار ویزو كاركنان انجا حكم محكم دادكم بركس ازابل بسلام ورال جا يا گذارد وخل نباید. و اودا ما مزحصور سازد . اگرچه آل گرامان ازخوف سلطان مطلق بے نکر بودہ با قدم ایس کار می پر داختند کئن خشم و تقید رئیس دین بناہ ما بآبها ازین حرکت باز داشت. و الا بس رسوار بود یا الهی بحداوند ما که درخطه کرنالک مامی دین متین و مرجع مؤمنین است بایس توفیق خیر و عالم بروری

و تشرع و ریزداری به درازی عمر و عطامه ولد صالح کسلم مراد رسانی و بهیشه از صحبت ایل بدعت و فساد در خل حابت خود داری سمین ۔ از تحریر چند فقرات بعض ابنائے روزگار ازیں فاکسار از غبارہ نفاق در دل کرورت مزل خواہند داشت وہمن بر عداوت خواہند گماشت نریراکم ریوانہ را ہوے بس است معہذا اکثر اشقیا خد لھد الله تحالے بے وجہ ازیں غلام مجوب کبر با عناد می دارند و بہ اصناف بدی لب کشائی می سازیر لہذا بال جاعہ روسیاہ بر منتقم حقیقی سپر دہ ہم - ہرآ کئ وسیلہ عظم ما بحول و قوت قادر مطلق بحایت ناظر خود خواہد پر دہنت و تدارک ایں عاجز در ماندہ از ہمہ ما سدین و اعدا ہوا تعی خواہد ساخت و محمد الله علی قبائلہ با صاف دل مجادلہ از خواہد سن وشمنی است بر سرک سکند بر آ سئنہ خنجر بخود کود کرنے در ماندہ مرک سکند بر آ سئنہ خنجر بخود کود کرنے دو توں منبل منبور بہد باتم سرخود در پنجا رخصت یافت و تورہ بہار

تكدسته شانزتيم

عن سٹر گاٹن کلکٹر بجاور است کنور بڑکورہ اُرجورم بِنْدَنگویّان اُرمِیْ يَلْمُ جَبِّرٌ .

كلاست بنواتم

بفضله تعالى بتاريخ مفتم بعدمبسر أندن مونت ساعت روز خود بدولت و اقبال برسكمساون سيردان جلوس فرموده در الذك زمان تا كنار كهارى تَنظَهُ نزول اجلال مؤدا برخنك پدرام سوار شده تا براكدان وه ماعت بمانجا تیام فرمود بمعتقدائے ترحم بر بندگان اہی کستکریاں بلکہ عامهٔ سافران را مع احال و التقال موار كشتى باكنا نيده عنانش منطف کرد و از کب ندکور با بمرابیان رکاب سعادت که عبارت از فیل نشان و نقاره و اسبان انبن وشترسوار وسواران ترب وجوانان بار و غلامان حبشی و ابل احشام و شاگرد بیشه وغرهم ابل متفرقات است که به بیشت مجموی همگی از سه صد نفر متجا وز خوابند بود و مهیں قدر جلو بیشتر او قات ہماہ مواری غام می باشن^ر بنتر محتور که مسافتِ جبار ده مسیل دارد و قرمیب نفف النهار رونق افروز گردید و بوقت جلوه بیرائی سواری خاص انه کجا برافشی مطور تحکم سند که مردمان باقی را با اسباب لبس آئنده از زور قبها عبور کنامیده بسند منزل فايز شود موافق ايما بجنال بامتنال امر بردختم كه احدمن الناس را بغرصت قليل بمكنار كناد بنرنديدم، مهدرا حب الحكم احتياطا بحراص للر عنه مان دارومهٔ مودی فامه که شخص دی عزیت و سلیقه متعاد است با چند

بهارعظم جابى

جوانان رساله جبیش و دو بهره ترب سواران رحبث درایجا گذاشت که آنچر

سامان بس مانده ورائجا رسىد ہمجو امر جليل الفار بر زورقها عبور كنانند درير مشتفال آفتاب جهانتاب از خط معدل البهار در گذشت راقم عازم

منزل گردید. دیهائے که بزیر قدم ک کر ظفر انز در آمد بقید فت کم می اردا

بُتُبَارِی دیہے است شرقی کرچٹمہ آب و باغ و اور و پہنج فانہ و پہار

دو کان و اکرار یعنی محله بریمنال دارد، ششتگاوم بهم مثل اوست و در طول ازاں زایر ککن باغ و دوکان نمنی دارد و راسته وسیع و مصفااست

و رود بَلْوَارْ از پائین آل می گذرد و ملحق سنده است با کہاری مرقوم كَارًا مُورْ ديهِ است عزبي كه سه جهار خانه و جاوزى دارد، يُلْتُنْكُرْيُ بز

دیہے است عربی مانتداں و بک چٹمہ اب دارد، کر ی کرائی دیہ شرقی است که چند فانه و درختان سایه دار دارد و نهر صغیرے میان هردو دیہ

هی گذرد و جد*و*لے ہم ا زانجا جاری است - بعدہ کرایو هٔ رمسبیره کر بهر دو جانب جهاد دید مخصر دارد _ بَیاشًا بِنْ بَیْنَیا کُوعی عزبی است، کسیا سُال

مِیلَاشالی شالی است گابَیْر پور دیرے است که قریب بست فامن و دد

دوکان و دوجیشد دارد نجینگی زر پو جنوبی است ده فایه و یک میشکه آب وارد رَسِيلاً أَا تُكُورُ ستْد قى است چند فانه وارد كلِّل وِلأوْن بهم ديم شرقي

است که درانجا جدولے از بنر کاویری می گذرد و چینمهٔ آب ویاوری است مسمی بگرینک چاوای و ده خانه میدارد - رز ایکی چاوای سمن چنوب واقع است

Tirunagari

Karaimodu C

بحن اول گذسته بستديم جدولے از بنر کا ویری ازاں جاری است پند فانہ و دوکان و یک جیشی سب دارد و گرداگرد آن درختان نارجیل است ا گرمونا ورم ده خانه و چشه آب دارد کن پینگاد دیرے است شرقی قریب بست فار و سرحیند دارد. بروت تدان چاوری نیز بال مواست یک چشمد اب و جهار فانه و باغ مختصر می دارد - "آکوکر کود ویخ فانه و سرچشمه دارد، آئیا پُول چهار فانه و چشد و جاوزی دارد، رتر گنوژ نسیت بدیهات امروز آباد است یکصد و ده خانه و ره دوکان و چهار حبشه و فی الجار کزنت مردمان و وسعت مکان دارد و دری مفرخیرانر عادت حضد چنین است که بعد فراغ ناز عصر برائے ملاحظه آبادی منزل بسوادی نالکی یا اسب بکمال آبستگی و سنجیدگی جلوه فرما می شود ، عالمے از گرد و بیش آل نواح جمع شدہ بمنہتائے آرزو بدیدن ماہ منور مأ برينكى بشفسه والميكنند كه نكويا بقول جنت مكانى نورالدين محد الوالمظفن مر جسائگیر بادخاه عنازی سه

ہلال عیبد براوج فلک ہوہوا شد

كارسته بشرائع

بفضل قادر مطلن ومعين برحق بهضتم شهر مرقوم روز بيجتنيه الجهز

بعد فراغ نمار صبح دراول وقت بارادهٔ منزل مقصود که عبارت از ناگور ززوری فیفن مفود است و مسافت بهشده میل دادد بسواری مشیدیز نیم آما با

ملازمین معتبر که زیاده از پنجاه شخص پالکی نشین و اسپ سوار خوابند بود و سواران ترب و جوانان بار و احفام وسفاگرد بیشه و تحصیلدار مع رعایان

سرزمین و دنگر بمراهیان سواری و اہل تماشا متجاوز باشند از پانصد نفز بَنَا رَايِنْ نُكُرِى جِهْرُكُم جِانب جنوب واقع است و چند فانه و دو سه دوكان و یک چیشنه آب دارد فائیز شده در عرصه سنه جهار گروی بآبادی بیر کیا زکه بندرے است آباد در مکومت نصاری فین کار ملحق میترکم بالوی که بالسن از تِلَيْكُمْ بَارِدى مشتر است فائر كرديد . بمجرو واخل شدن سوارى مبارك در شروع سرحد موافق معمول اتواب عزت سرمسنند و چیف سکریٹری آنجا کھ موسوم است بمستركفنِ باك مروار فوج بجلودارى "نا آخر حد خور ممراه بور بر قلعه نشان تنظیم بربا ساخت و هم توبها سریافت برائے ملاحظه سواری بآن مرتبه از دهام فلایق گشت که عصد تنگ آمد . غرض آبادی خوب است كه شار خانها مع دوكان بمرتبهٔ الوف رسيده معادات و باغات كثير دارد و مسجد و دو مقبره سفالی با مجر چوبی ازان اتصال دارد میگویند که هر مو قبرابل دل است یکے ازاں میاں فال و دیگر خواہر ذارہ است معهدا اندرون فلعه نربت است كه مدفون السينيخ اسلجبل صاحب است ا حوال آل مرد فدا جنال مفهم سند كه بين از يكسدو بنجاه سال ور حكومت قوم مذكور صندوق بأمولج دريا ستناورى ميكرو البنا قريب مننده خواستند که بیرون آرند معًا از مخالفت جنس بعید گردید سمیس ازان ابل اسلام بکمال ادب بقرأت و درود و مولود مستقبل شدند ازایت ا سزدیک سند بر دوش کشیده آور دند و بخاک سپردند کسانیکه بخدمت آن مرد راه من بجال كوستيدند در عالم رويا بمشابده جمال بأكمال وتعارف سم مشر شدند البرائن ابراستهار يافت والله علم بحقيقة الحال.

ازا کا تا فرودگاه از دیهایت که سواری فاص صبلوه افروز كرديد بقيد خامه مي آيد- مجبوسي جاودي ديهے است بركنار كهاري يُندُ لاَرْ جانب جنوب كه چند فانه سفالي و كلبه خس لوش و سه جبار دوكان و کیک چنٹ مکہ آب و چہتر دارد ۔ وَرُجُ کُرِدٰی دیسے است ملحق با چاوڑی مذکور که یک دوکان و چاوژی و چند کلیه و باغ و سه چار چنسه دارد و فقرے از فقرا مشاه جلال حبيني درا نجاس اسوده است المحرف جيرى ديس امت ماکل بجنب فانه و کلیه دران قریب صد باشد و یک دوکان و دوجت مه آب دارد و چند درختِ انبہ ومہا فراہم است^{، ک}اکساگرُدی جنوبی است باغ و چشه و چاه و چند کلبه و دوکان دارد ، تَکَلَیْتِ بم دیرے است بآل طف چند فانه و دوکان و بک باغ و دو چنه و دو رسته درخت برُ می دارد سنون بُنو نیز جنوبی است قریب صد کلبه و خانه سفالی و کِک چاوڑی و شہ دوکان و سہ باغ و شہ چتیہ دارد و رہش وسیع و به بر دو جانب سایه درختان است.

گاریگال بندرلیت از علاقه نفایا فرسیس که قریب آبادی تلث بندر مرقوم باشد دو رست عادات و مکانات و چند باغ و دوکان اند و چشمه ایست کلال که برکناده آل کارفره کی آنجا با چند جوال بار اقامت دارد و محبزید بم درال مقام از مرت ممنذه طرح سکونت انداختم و باسم اهام شاه مستان مشهور شده مردے است معمر و خمسده پشت تولیده موس و باست ایم و مقدس مقدس تولیده موس و باست قامت حصور مع بمرابیال بملاقات آل شخص مقدس

بهارعظم جابى

بيحن اول كلوسته مشدمهم

از سواری فرود الده تا اندک زمان اقامت فرمود و حسبت للله از انترفی و رویب توافع او منود چول خود بدولت رخصت باقت کله نیک بر زباب اس بجزوب سرزد حاصلی اینکه بخدل آوالی اعتقاد باید داشت بعد یک گری را قم می درانجا رسیده بملافات مستقید گردید بمقتفائی کم عاجز افراز بلحاظ نسبت غلامی ایس فاکسار سرابا نیاز که با جناب سلطان اللولیا علی جده و علیه التحید والنا متحقق است به درخواست یموے ترو تازه عطا فرمود و برسم سلام وست بسر گذاشت شرف دستوری یافته سوار سشدم دیدم که اذ چره آل مردراه فدا آثار بزرگی بهویلااست ، و اکتر سے از کافر و دیسندار بمفنمون سه

کر در ہواے مشکر دور بر بر آوددہ است

آنقدر بهجوم کرده بودند که گذر دشوار افتاده اگرچه خاکساران در نظر حقر اند امّا عندانشر با توقیر ٔ رحمت انشدعلی قابله سه خاکساران جهان را بحقارست منگر

اقہ چہ دانی کہ دریں گرد سوارے ہاست.

سُتُون چاوٹری نیز جنربی است کہ پا نزرہ کلبہ و بیک دوکان و جینمہ دارد۔ آگری وَمِنْمُ مابین جنوب و مسشرق است بر کنار نہر مٹیریں ' رِثْرُ کَا نُکِمُ مِیْنُ بعض کس ِتمزاج بَیْنَ ہم میگویند فی الواقع یُردُکُنْ رَابَنْ بَیْن است کہ بمرور

ایام تبدل یا فنه و آل برجاب دویم بنر مذکور واقع شده در آغاز آبادی زیارگا است که صاحب آن سسید عبد القادر یمنی است بر مرقد او مکان سفال بو

بهاد دری است- بین مسطور بندرس است در علاقهٔ نفارن مزبود که

بهن اول گلامته بشدیم

بم ببلم الكاريكال باير كنت جند عارات و حويلي و دوكان دارد درين معور القار جِسْمه آب است كرورمنازل كُذشة البيح جا بنظرينا مره اناظم النجا با چندجوا بار دران دیار مقیم است - وایخی اُور مهم جنوبی است قریب مسد کلیه و مشازم سغالی وسشش دوکان و یک چیشمرس دارد سنگی مندوا که آزاتگی مندفم نیز می گویند در ابتدا ویرانه بود که خواهر دابهٔ سنجا در برایه زیارت با دشاه ناکر قدس سسره وارد شره معمور منود ایسی بک سسرا بنا کرد و یک دوکان حلوانی و دو شه دو کان دگر قریب ده فانه ترتیب داد وجه لتمبیداش اینکه خوابررا يزبان اروى تنكيتى مبكويند بوس اخت راجه باحداث أل برداخت بايس سم شهرت پذیرفن بعداندک فاصله کراری ناگورسشریی رسید احوالش چرنوبیم كم بعرض وطول وعمق بج، دربليه است خطرناك و بكشتيها عبور محال معائنه آن رمره تنورستبید سواران آب می ناید از ایجا که ورود خدیو عالم برور ما گردید - اذیں کنار تا کنار دیگر به تخند بندی مثل صاط المستقیم شد ہر کیے از على و ادن الله مشقت بعنائكم بصحن خانه خرم ميكنند بآساني تام بساحل رسيد الحدنشرعلي ذكك ر جناب خداوندى باوجود دياست الفتدرعيز و فروتنی و پاس ادب ملحوظ می دارد که دیگرے دریں امر مقابل او نتواند شد بمورا

سه فروتنی است دلیسل درسید گان حندا مرچوں سوار عمنزل درسد میسیا دہ مٹود

بتعظیم س بارگاه گردون پایگاه از سواری فرود آمده زیاره از یک کروه ما

فیمه بریاده با رسید و بحب تمنامه در بین بر میمونی با توفیق فائز منزل مقصود گردید فداوندا بال نوباده دولت و جاه از فزان حادث در امان داری و بمقتصالی فضل عظیم خود سرسبز و بارور فرمانی .

کنوں سطرے چند از احال اس معمورہ ادجمند بر تحرمیم می آیرتا بر دل مشتاقان زیارت آل مزار فیفل ہار بمضمون بیت جناب مولانا نورالدین عبدالرجن جامی قدس سسترہ السامی کہ سے

> نه تنها عشق از ویدار خسینده بهاکیس دولت از گفتار خبرد

ولوله سنوق مستولى شور معجب سشبر خوش اسلوب است و استحكام عارات و طرح چشمهائے آب و باغات بس مرغوب، فاصة احاطه درگاه عالی و جابگاه و مسجد و جاه که بکندر باورا مشتراست و قطعه باغجه فاس که بالواع ریامین مرتب گشنه تازگی بخش دماغ و نفنارت ده بصر قبه گردول شکوه وكل ملع طلائي برال چنال ماندكه بشب چهاروم بدر منورطسلوع مشده و ا كمنه وكار ظائجات أل بارگاه خواتين سجيه كاه و جبار مكان كه معروف است بجار چوک ونشین جهار گروه فقرا و گنبه مخقر شاه یوسف که فرزند لطف آل بعناب بود ومساجد متعدد درال احاطه مع حوض بكال درستى انتظام بذمير فننه چار مینارش بچار سوی آفاق در ارتفاع و خوش قطعگی مشتر و نظارهٔ دوکان جوهرمان وسشامه خوشبوئيها وعطرمات طبله عطاران باعث تقويت مشام و افزائش اور نظر على الحضوص كربينار يبخم كه فادج احاط است ور رفعت با فلک به منتم سرسیاتی بخوده و رونشائی پراغانش بلا تصنع که اسمان خود را

بكواكب آداسته تا كجا بوصف آل بردادم كر ذبان عجز زبان در تقريرش قاصر و فامه فام به تحريرش عابن القصد اگر بلحاظ بركت آنرا منونه بغداد كويم بجا است و باعتبار آبادی ایام عرس سفداین مقابله بجهال آباد دیم بهم زیبا بروز دويم ورودكه بنم ماه بود محيرصبغة الند بسرعوى سشرف الملك شرف الدوله مولوى محد غوث فال بها در غالب بتنگ مرحوم لورا لله لقالے مرقور كه مخاطب بمعتمر جنگ است بحدمت صدر الصدوری و فلسن كارچوبی از پیشگاه مراحم خلاوندی سرفراز و مفتحر سنند و بهان روز محد علی مرکای که انتظام امور درگاه و مصارف آبخا و تقبیم حصه ای مجاور بن متعلق ازوست از ملازتر حصنور مشرف شده ملتنایت فرو شال گلناری عزت و اعتبار حاصل نمود و بعد فراغ نماز عصر از جانب محلات حضور يعنى حضور عآليه كرعبارت ازمحل اول است ومخشا رالتنا بيكم كرعبارت ازمحل دوم است نشان كوم سسرخ زر دوزی که متوخی دنگش سبقت بر اطلس شفق می ربود و کار زر تارس پشواع خورسشید شرمنده می ننود ٬ درمها زُلول نور افروز گذاشته و باکلی جمالردار با جلو شائستة بابتمام نام وتجل تمام بدرگاه عالی جاه بوقفه اندک اندک روامه كردند و برستون علم مينار كلال افراهشتند عفورهم الأجانب محل لو برسم ادلے نیت مثل نشان ملکور برارگاہ بلند بالیکا ، روانہ کرد و بھاں شب

مه بسد دوم مولوی محد عوت سشرف الملک بهسادر المعروف بقامنی بدرالدوله ولادت و رخوم سلاله ها و فات ه ۲ رخوم مشاش سله والدهٔ نواب غلام عوف حسنال بها در بهمایخ ۸۷ رجمادی الاولی مسلم المنافی وفات یافت مسه بستاست دوم ربیع النان مسلم بها در در بهادی الاولی مسلم المناف المناف می دون مسلم به مسلم به مسلم می النان موز سشد به وفات یافت .

بدد نصف الليل بمكال خفوع وختوع سبوج نقرتی كه ازصندل مملو بود بر سرخود گذاشته با جاعهٔ طازین اعلی و ادلته و تامی اسباب جلو بروشائی كثر و جم غفر بفیهٔ نور بار آن محم امرار قادر مطلق در رمید و بوقت صندل كر منگام طلوع صبح صادق بر مزاد رحمت باد می مالند بادیاب گردید و بعد انفراغ اذال بخلوص دل و اعتقاد كامل مبلغ كثیر بحضور فیض معمور آل جرگشت مفرت خوف الدری مظر قدرت قادر به بهتا علی عبده و علیه التحیت والشن عصب بنه نثر گذرانبد و بحوش نفیدی از متبح نیک طیستی خود و حن نیت والد ما جد علیه الرحمة و الفران بینانکه باید و مشاید مردانه وار زاد دنیا و عقی مامل مؤد و در فهرد این حسنات و احد خوات نام نامی پدر بزرگوار زنده فرمودالی سفود و در فهرد این حسنات و احد خوات نام نامی پدر بزرگوار زنده فرمودالی سه

ماند خلفے بسیبادگارسشس

بادائے نماز صبح در مسجد احاطر آن روضهٔ مقدس کے بناکردہ جد امجد خود است برداخت الد فراغ نماز تا جاخر سندن بدرگاہ معلی عالمے آبخنا المشابهٔ مرسند کامل خود و انسنه بهزاد نمنا برائے بائے بوس چول بروانہ بشم برقدم حفود می افتاد اسر واحد می خواست کہ بیشدستی کند و بایں د تربه اظم فار گردد ا عزمن تا وصول دئیس ما مرة ابعد اولی بزیادت مرقد مبادک و ابعد مراجعت اذائجا تا برون احاطہ قریب دہ ہزاد کس از اہل اسلام و مهنود بکال فخر و مبابات بردم معمافی و قدمین رسیدہ باشد ازائجا کہ احدے بحرال محود دوما دخل بنی یابد نستی بات مطابق قانون دربار با متام و بحد محوان بحصور روما دخل بنی یابد نستی بات مطابق قانون دربار با متام و دور باش بردا فتند و از طاحظہ این معنی سنت کا مختلب جناب خداوندی منتقل دور باش بردا فتند و از طاحظہ این معنی سنت کا مختلب جناب خداوندی منتقل

جهن اول كلدسته بشديم

یند و قریب بود که خرمن جعیت آنها باک سوزد ٔ زیار دران مقام تندس اندیم ابتتام علاقه داران خود منافی ادب ببنداشت - غرص از خوف حدنور نزسان و ارزان كناره گير مندندُ از وقوع اين امر بمضون م

بريس خوان يغما چه رشن چه دوست

مركس و ناكس ميس جا با دوش بروش سنده دولت جبه سائی و دست بوس حاصل می ساخت و ہزادال دست بلے خوستہ بدعا برخواست، بیرون ا حاطبہ سوار بہاے متعدد ہمجو جها ڈول و نالکی لا جوردی عنایت سلطانی و پا ایکی سبر زر دوزی و سکمسادن شیروان و سکمساون طلائی و اسپان ما حربود برامل دب بمركوب اقدام نغرمود و تا بلندسندن آفتاب بقدر بك نبزه فيتراعظم ما با ذره با سم والبسته وابن عنيا فقائش الودند بحزم اسده وجه بمشرقيةان كه عدارت از خبه گاه است منود - جهلا بتمات ایم منور ما برنگ گل خورشید جنم وا كرده وبآداب تسليم متنول شده خود بدولت وأقبال بفرط اخلاق بفحوامه تخطقوا باخلاق الله بربريك لؤر التفات مى افشاغ ليني ومت برسر گذاشته عزالت می مختید. قریب یکباس روز داخل خیمه گردون شکود گردید. و مقصود ولی کم از دیر باز ادلے نیت مرکوز بود رسبید بهاں روز که تا پیج دميم الود العد فراغ خار فإر با جماعهٔ متوسلان احرام بند أس بارگاه با رتبرو جاه گشند بیرون احاظه از سواری مثیردهان فرود آرتاشائیان مانند کرسند، بنار بهجوم آوردند- درین از دمام خود بدولت لا با بمرابیان قدم بردشتن وشوار ا فناد الغرض لجد ذيارت خرى مقدس به تهيئه ناد عفر قصد منجر موسوف

فرمود بأز مضموك مشع لؤاب الصف جاه غفران بسناه كم سه

ینم ساغ منبرد تشنگی مستال را

صادق آمد بینی از جمع آرزومندان دران جا پیندان منیق شد که برمصلیان قافیه تنگ کردید و دران حالت ماجرائے عجیب دوداد که بلا تشبید اشار برقصه حضرت پوسف صدیق علی نبینا و علیه القلوة والتلام که بیرزی بدوش چند تاریخت مستعد خریدی منده اود منود و آل ایسنت کردران جماع کنیر مردان تنومند دا دسائی مشکل گشت که عوریت فود ساله احوالش مخرکام عکیم افعنل الدین ظافانی شروانی علیه الرحمه سه

و مرکے بصورت نامگانی

بود یعنی المحلالش بکال رسببه و قوت با صوب یعقوب وار مبدل برنامینائی مشده بهرادان مشقت بهجو دوباه ناقال بمعرکه برنربران دخل یافت ولی لغت ما بعطاعه الفام فرمود و خود متوجه نماذ عصر گردید-پیرزال درخود می گفت که مقصود من دیار اوست نه دانهام استی کلامها .

اسهم لفسال بگوش دل بشنوید که نظود چنین امور فضل جناب سبحانی است و نیتجه ترجم و وارسی بر عال عزبا و حق مشناسی و حق دسانی مذ جاه و شوکت دنیائے فائی ذیراکه دوسا سلف این قلم و تسلط واقتارت می داشتند و برگز باین منصب مقبول دلها نشدند. جناب با با ما عاشقال اخاط الله کنات انفاسه بر بهین مضمون بطرز خوش زمزمه سرائی می فرماید سه بحند بن کمال شیخ بیرزد برینم خسس راحت بدل دسال که بین شرب است و بس

حاصل اینکه راحت دلها وولیت است عظیٰ که حفرت حق جل و علا مجسے اذاں

بعن ول كليسته بمشريم

محروم لنادد دری باب نقله می نویسم کر بناب استادی و قسبله گایی دوج الله دوجه الزک که دیده جهال د دیده آفاق چنین فرد مستنف و جامع الکال و متصف بحن خصال مخوابد دید یدی اوقات برکت آیاتش

بعد اداسه امور مفروهند بمقمون سه

ٹا توانی نکنی در حق کسس تقصیرے بدھے یا درھے یا قدھے یا قلھے

بخدمتگذاری مندگان و انجاح مرام محتاجان من قدر مصروف بود که برتخریرش دفرت باید موزی به مقام خورد مالی راقم سطور کان النوله فی کالانو در کلات تفییحت آبیز ارستاد فرموده بود که بزرگ از اولا حفرت شاه نجه بطلم گراتی قدس سده بعد وفات نظری نیشا پوری که مشاع بلند مرتبه بود در طالم

رو المعائنه منود كرخوش آمده است وطلاات بخشایش یا فنة میشود برسید كركدام بیز واسطه مففرت توگردید ، بلسان فصیح گفت كه ایس شعر من بخناب

> کریم بے نیاز قبول افتاد و بخلعت مغفرت زیننے داد۔ سہ زخود ہرگز نرمخسائم دلے دا کر ترسم اندرو جائے تو باشد

اللى بطفيل مقبولان بارگاه نواز جانب اين فاكسار بربيج دل غبار ريخ نرسد و بقيم وعضب توكه آن عزايد حوالعداب الدليم واقع سفره بزلت و اذيت رسانان فانزاد من محبوب كريا خسران دنيا وعقى نفيب

بذلت و اذیت در امان فانزاد من محبوب کریا حسران دبیا و مسبی تعبیب شود بود ادامه صلوت رئیس ما باز بفاتحه سشرف اندوز شده قریب شم

بسيرا چه خاص معاودت فرمور و بيازدم مشركين قريب يكبياس روز مجلسس بن بسرا چرهاص معاورت رور - .. - ۱۰ الله المتياز شرك دعوت بودند بفقير محسمد عالم و مراجه فاتحد معالم و مراجه معلى بعمل المتياز شرك دعوت بودند بفقير محسمد عالم و مراجه معلى بعمل المتيان عناست مريخي. منظمه پيرمه مجاور کلال درگاه توره دوخوان و مجمع على مرکا ى نوره بريخ خوان عنايت سند از شب دہم تا سب یازدہم حفاظ و درودیان و مولود خوانان برائے شب بيداري حاضر اوذند ، بهان روز لجد مناز ظرخود بدولت مع جاعم طازمين عهه وجلو بسواری سبکساون طلائی با بمادر والا اختر بزیارت مضبحع کور بار س ولی الله بهره اندوز گردید و سرآمد مجاوربن درگاه دستار سفید برسم تبرکت برسر سرداد ما و برادر مروح بیجید - چول ازیس کار فراغت یافت بجلوس مالکی سبز مع میرزا اللی بخش بهادر شا هزاده که از نبسه زادگان امیر تیمور گورگان صاحبقران است بكنار درباكه جله كاه جناب تقدس انتساب بأسفد برائه ملاحظه فقبر بيبرى كشيس كه درائجا بممرورودش نموينه عرس نمايال مى مشود حلوه فوا سفرا قصد ابن اینکه فقری را از فقرلے ملنگ که بالغعل موسوم بحدیمت علی مشاه است در ایام عرس سنویف بمقام تحلیل دوح جناب عطی بر جاد باکشس مزبع می نشانند و طفله نابالغ برو مورجل جنبانی میکند از روز نشست تا روز برفات مطلق غزا و آب موقوف می نمایند اما برائے بقائے نفس کا ہے یک دو موز دو جرعه سنیر می دسانند قدرت خالق مطلق است که از انجا بر ننی خیزد و چول

سه او بتاییخ ۱۷ رزی قعده استاله هجری از کههنو بمدراس رمید و تا پینج سال در یجا اقامت ورزید باز بتاییخ ۱۷ رزی قعد ساسیله ۱۵ نواب عظیم جهاه بهادر و مادر و نواب سیسکم رخصت کرفته از مدرس روانه شرد نواب عظیم جاه یک دوست اله و یک خلعت مع نمخواب و دو هزار رو بید و یک نوره اورا مرحمت کر دند و از طرف نواب بیگم نیز خلصته عنایت سند و باز برائد مازرت بمدر اس کدر و بتاییخ ۱۰ شوال موسیله هر وفات یا فت-

بهارعظم جابى

جهن اول گذرسته بېشدىم

ا مُینه نقش دیوار می باشد و بول و براز موقوف میکرد، بروز مذکور بوفت عفر دست بدرت گرفته مبک روحانه چول بوشے گل می برندا احالش از منت و ناتوانی جنان مشاهر می شود که طایر روح از بینجره جسمانی برواز کند و در دیگ گئی مثیر بریخ می آرندا مرگروه آنجا که میرن مشاه نام می دارد بصرب خنگ آنزا می مشکند اخک ازال بفقر مرقوم می رسانند و باقی سم که بزبین می افته عالمے از ممه نبركات النا اففل داننه تخوع جست و خِر ميكنند كرميجو موربطبزد و مگسس برعسل می آفتد که مجال مقاومت تنی ماند ۱ گرچه هر سال کزت خلایق بمرتمه صد هزار می رسبد - امسال منزدل خداوندی از مضاعف منجاوز گردید که يستُم روز گار چني مجمع كتبركم خابر دبد- او تعالي جلوه مردان خدا تا ابر بلق دارد و برئيس ما كه بذربعد او بليه خومسته بايس دولت عظيم رسبديم بمعت صد د لخواه رساناد بول از جلر محاه فارغ سند باز بتقريب زبارت بدرگاه معلے حاصر سند و بعد ادایه خاز مغرب و فاتحه چهار قطعه برنکلت مطلا متفنن مدح و استماد وعرمن حال كه در دارالاماره از دست خوش كويسان كؤيسا نيده بؤو بر ديوارط كم اندرون كنيد مشربين نفب كنانيد و ابياتش اينست ورقطعه اول سه الع سشاه بدرگاه تو سشالان جو گدا

ع ساہ برواہ و ساہی ز خسال مقبول بو در مقبول بود ہرآ بچنہ خواہی ز خسال است ایں بسندہ کمتر کہ منقد نام است او دادد ہر جا احمد بر جا

ای مضیر براور که عالی جاه است مر دعوت حسل را اجابتگاه است

وزر کل تسلیم گذار اے زایر كين باركه ابن رسول الله امست

درقطم مرسوم:

بهارعفلهاي

نؤاب اعظم الجساه جوكرد عزم ناكور بهرادام نبت دولت دراز بارسس این زمزمه جمال برداشت از نه دل یارب دہی بحق قسادر ولی مرادسش

سسرور اولباے کرناٹک۔ افسسر اصفىيك كرناتك ہست فشیادر ولی غوست انام مهستبر القنبيل كرناطك

سمره ام بر درت کن نظرے اذکرم اے جسگر مصطفے حفرت قادر ولی

درقطت جام:-

المصطر ولايت قادر ولي مردكن وسعم معدد عنايت مخدوم ابل عالم آمد لبشان وشوكت سوے تو اعظم لجساه بهر ادامه نیت باجیش و فانال هم جن اول گذرشه مِنديم

تاییخ پر کرامت نوش یافتم ز باتند از فیض ذات سبحال در یاوری اعظم

راقم بم بروز عرس سفریت یازده بیت منتل بر مدح ایخناب و اظهار بریشانی نود که از وسایل ظاهری آزاد است و پیچ فرصے را وارس حسال بنی داند و بمفنمون

> بهروقت وبهر مالت بسناهم شو خلاوندا که در هردو سرا دام امیداز تو

بلبهاے توقع اعانت ازاں مجگر باری وسیلہ عظم خود میدارد اسر دروازہ قبہ فلک سنکوہ کہ بعون قادر مطلق و کارماز برحق باب کشایش مقسود است بطور قطعہ تیار کردہ لفیب منود چنا کہ ابیاتش زیب صفحہ بیشود سه

رکرده نفس نخود پنانکر ایاتش زیب صفر ایک مهتی تو جگر گوسشه مجبوب خوا برمن دل نثره فرا نظر لطف و عطب خرق عاوات و کرامات تو از حد بگذشت چر بظاهر چر بباطن ز سیک تا بسیا مشل آئین بود فیعن هدفایت مشهور مشرکه نگربال سفده کمشتی طوفانی دا دستگیرم بشو اے بادست گرداب بلا دورق مقصد من بست بگرداب بلا زورق مقصد من بست بگرداب بلا نورق مقصد من بست بگرداب بلا از شفنا فانه فیعن قوعطا ساز دوا

فكرشش شادى اطفنال وبرأدر دام ارْ عنایات خود ایس حاجت من سسأ زروا بار قرعن است بدوشم که ز بارسشس کایم کیے ساز بحالم کر شود رود اوا زاید از سال سنود یا فته تخفیف معاش زیں سبب لاحق عالسن عجب رہنج و عنا من غلام ابن غلام سشه جیلال ہستم بہر اس روح مقدس مگہ رحم سا و فع کن لشکر اعدا که بهر آن و زمال می زندیر دل من ناوک صد ظلم وجفا مستغانی بدرت نآظر در مانده رسسید بخدا مای او باسف تو در سر دومر

مجیب الدعوات بطفیل روح سراسر فتوح جناب مدفوح بایس ابیات رنگ تایش بخند، و براقم درمانده که بالواع تفکر همچو برکاه زرد و ناتوان سننده است بحمال سرسبزی و مرخرونی بحدیقهٔ مرعا رساند. ه

> سرخرو کیجے بیچھے سرسبز ہومیراسخن جا بجا محفل بمحفل یا حسین و یاصن

برواردیم به عبرالباسط فال بهادر فلعت ما نمی و شال سفید به تقریب انتقال آ آبلیهٔ مشار البه که بدیم از دبازدگی اوقوع آمد درخمت گشت، قریب سنام بر سواری مثیر دمال جلوه افروز سنده از ادائیهٔ بنماز بجاعت و زیارت دگاه بحناول ككرسته متديم

سعادت اندوز گردیده بوقت یکیاس شب محاودت فرمود ، بسیبز دیم بهان و تن بسوارى سكساون طلائي رونق افزا گرديده از نماز جماعت و اواسفاتم مشرنب گشته بیش فقر بیری نشین وغیره قدم رنجه فرموده بیزیه آنها واشع و میرا نمود ، مجاورین بطریق مشگون از مصارف درگاه تعلعت مهتابی بوی وار بدیه داده دمستاد برسرحصور و كمربذر بمياك لستند لعديكياس شب باجاع المازين ختم فرقان مجيد درائجا كنانيد وحفاظ وعيره جماعه كيثير ازجانب سركار بثب بیداری بردا ختند و بنصف النیل بدولت سرا بنهضت کرد^{، بی}جهاردیم بخت طعام بافراط وتقیم خیرات و روشی وغیره گوازم عرسس از طرف سرکار دریهاں حريم بفهور آمد و بيأده با بركم ادام نيت بوتت خاز فر بدرگاه تشريب زل شد و بر سر سرود ما که جعد بیت در ایام صاحبزادگی گذهشته بودند بشب تراسفیدند و بمو تراش یکرست خلعت کارجوبی بومهٔ دار با بریزسے نقد الغام عنایت مشد و بعدينم سنب مراجعت فرمود . بيانزدېم بعد نماذ عصر اداے فاتحه معلی برسوادى سمند جلد رفتار باجلم مخقر معه ميجر ميكذنل صاحب كورمنك ايجنف سركاد كلكر ننجاور به بندر ناكابین به تقریب سیر جلو فرما مشده بعد یکباس شب بسراچهٔ خاص بقدوم میمنت لزوم منور فرمود، بشانزدیم بنگام طلوع صبح صادق كه احداء درال مقام حاضر نبود الا داقم سطور برمم درباني كه تنونه بارگاه عرش بایگاه جناب جلال مشکل کشا حاجت روانی اعلی و اربی مظیر قدرت قادر بلے ہمتا معین و ظہر ایں بے سرو یا محبوب کبریا انیسس عزبا غوث الورئ سلطان الاولياء على جره وعليه التحية والتنا والسته بمدشب

جبه مائی میداشت، بناب فدادندی وارد مشده بادائے فاتحہ پر داخت و بادائے نماز قصدمسبجد مافت و ہوقت نازجعہ ہم فائز گردید و لبعد نما زِ مغرب بیز دم محلات ماخرس استان فیض نشان متد، سوامے دوز دخول و خروج که اتفاق بشت مقام افتاد لبدادلئه امود مفروضه ضمت درگاه و زیارت بر ذمت ممت خود لازم میداشت و هروقت که بزیارت مستفیض میشد بييزح اذملغ ميكذرانيد ومنجله تحقيبل بأغات نتقرنكر برامه مصارف آنجا وتقتبم کنگر ماہوار معین کمنانیدا بہماں تاہیخ بمحدعسلی مرکای که سابق یک فردسشال کگناری مرحمت شده بود باز یک فرد بهاں قسم مع یکدست خلعت سسر پارچر متابی کا رجوبے بوٹ دار و یک فرد شال لاکہی بمحد قاسم کم از مجاورین درگاہ معلی است و یک فرد شال سفید به تحصیلدار آنجا و دستار مهنابی بوشه دار برنكو توال عنايت سشه

مين دوم دريان علوه فروزي ازال مفاكرات الم بطرف صوبه دارالنصر نهر منظر دس منقسم بهشت گلاسته است ... گلاسته است ...

بفضل قادر زوالجلال ومعين متعال بتاريخ بتفديم تنهرمرقوم ا^{نا} روز سشنبه جناب خلاوندی **بوقت بر آمرن سشش** گھڑی روز بزیارت درگاہ معلی رسید، و تا ناز نظر درا س مقام برکت انتظام حاضر بوده بعد اراب مسلوة

بر سکہاون طلائی مواد شدہ با جماعہ معمولی بمنزل کیوالور کہ دیہ عزبی است و از ناگور فیفن معمور مسافت بشت میل دارد فالز گردید اخود بدولت از راه محاذی درگاه فلک جاه قصر منزل فرمود التکر از راه ناگایش کر نبین بال راه دور و دراز دارد از احمال سواری فاص که از کدام طرف رونق افزا عیشو د جاده بیاتی می نمود - اولا تقفیل دیرات که عبود عسکر ازال بھل سمر بقید قلم می آرر و بعده مقلمے که سواری حضور و راه نشکریاں درال باہم شند می نگارد به پآین بری در میسے است قریب بنجاه خامنه و مشش دو کان و دو باغ و پینج چشش آب دارد و مفره ایست که بنام اسمجیل صاحب شهرت پذیرفته درال جا چند قبور است - کارم بازی دیدسترقی است شار خابنا تا بهل رسيده و بستت جستمه آب و جهار دوكان و يك بجمتر و بست وبريخ قطعهٔ باغ کلاه پوشان است و دومقره داردسيك مفره عرب صاحب دفي مفيره عبسلا شاه بفاصلهٔ اندك اذال وقوع يا فنذا ميكوبيدكم بر دو کس از بمرابیان ولی مصلے بو دند و بجبری کلار تجاور که مسر کاش نام دارد بآخراک دیر واقع است، وفقیایم که امکندس بسمت مشرق وغرب مرتب سنده بها نفسر رسبده وسی دوکان و چهار چینسد و سه باغ علاقه انگریز و ده باع متعلقه بتخامه و چلندری است که بفارس سیلاد خانه باشد وبآخرديه دودهست ددختان است وبن فاند ايست بلندك اكز جا سنكست پذيرفته و بيالولي كويم تشهيريافته ربتكده بإ درب دبهات آ نقرر كتبراند كريربيان منى آير، ازائجاكه اعاده بين جايا موجب ملال فاطر است قلم انداز منوده سند گر در مواحق کم بتخانه با مشهود برابگذر می آبد اد بس شهرت بنتید رقم می آبد انگایش بندرسیت بنای از نشادات ولمنین که باهنیل در نقرف انگریز است آگرچه در قدیم المایام نهایین آباد بود و بعدان روبخزابی نهاده زیراکه فراسیس بهنگام لسلط خویش درا نجا کاربند جفا شدند و از مهندی صندل ولی مسلل که از قرون متطاوله اذا نجا بر می آمد باساوت ادب بردافت د و بکیفر تابش نیخ آس جگر پاره جزاب سین الله المسلول ادب بردافت د که نام آنها از بی جا چول نقش بر آب شد آرست جو که ظالم سے وه مرکز بیحولة ایملتا نهیں

سهز بهولية كمين ويجهدا بهركهيں شمشير كا

بدرسالهای دراز که درینولا بواسطه مصالحت با انگربزگریز قوم مذکور که به بهلیری رسید بکال اعتقاد در اعاط بیرون درگاه گردول جاه حافرسشده خواست که بدروازه قدم گذارد ، خرام آن مقام بدود باش اوب بردافتند که موزه از پا برکش و بسرگونی ماخل شو جواب داد که ازین مراتب کمال آگی دادم برگز چنین جرأت و به ادبی ننایم به یقین می داخ که جناب او اعلی و دادم برگز چنین جرأت و به ادبی ننایم به یقین می داخ که جناب او اعلی و با جلال است و سبب دفع نزم ما ازین بلاد جسادت ادب بود که بسنادانی شائع گفت ، الحاصل به نهایت عجز و فروشی میلغ ده بهون نند درگاه دسایند و برگردید - بالفعل قریب بیخ براد خانه و شصت دوکان و میروده جنمهٔ آب و را می دارد ، امکنهٔ ابل اسلام بقلت و خانها سه اقیام کفار بکرت است ، و قلعه ایست بساصل که انهدم گرفته و اثر اندک باقی است ؛ میگویند که اندوش مینی دران آسودگی یا فته و بجند کلیدا به گنید سید کلیدا به

متصل قلعه موجود وردازه آنجا مثين ومتحكم است و بيرون آل بل مفبوط و بکراری کشتیها بسیاد - بیتود شالی است قریب صدکلبه و خانهٔ سفالی و دو دوکان وسد قطعهٔ باغ و دوجشسد ایب و کویه نمک دارد و دو داسته درختان است امتخام کی ہم شالی است بکسیحد و دونکیہ فیردارد و امكنه مثل ديه گذشته وسشش قطعهٔ باغ و تنه جبشد آب و پننج دوكان بهت بروابيرى ديب است كه شار فانهايش ببالفند رسيده وبيجار طرف واقع شد بانزده دوكان و بننج چشند دارد - مِتْكِل كرام غاز رست اش كم هج است و بنده وسيع و درخت نادجل بسيباد است چهتر و سفنت صدكليد و منسان و يني دوكان و دو قطعهٔ بارغ و بني بيشه دارد . تُجِيولم ديه جنوبي است كر درخت امنبه و مها کیبر دارد و بست و پینج خانه و یک دوکان و سهجت، و بیک منڈف و دو رسته درخته پارس بیبل است، آلیور دیه غربی است مسجد و دومقبره بیکے مفبره سبید عنایت المنز درولیش که از ہمراہیان جناب معلے بود دوم مقرہ کہ دو قر مجاذیب دران است کیے محدمسنان ودبگرے میران حسبن و دبر مذکور مبخله شانزده و به است که پرتاب سنگه راجه نجاور نیاز درگاه مطے کرده پور قریب صدکلبه و فانه و ده دوکان و ده جیشمه ویتی کدام که بزبان اردی کمتب مندو بچگان است کشمنور شالی است خانه و کلیه آن بیل رسیده و جهار چتم و دوکان دارد . میوالور غربی است دو صد و بنجاه فانه و دوازده دوکان و دو پیشمهٔ آب و یک بهتر و دو قطعه باغ

مبدارد حفور از سحته که جلوه فرا شر تففیل دیبانش اینکه و دکری ده فانه و یک دوکان و بتخانه کلال دار که درا عاطه آل باغ کلال د چار چنمه است و یک دوکان و بتخانه کلال دارد - پرم کنومنور قریب و یترب دیج است که جند کلیه سیندی فروشال دارد - پرم کنومنور قریب و یترب داد د دو دوکان و بیخ چنمه دارد . تیمنگام دواز ده فانه و دو دوکان و بست منافد و دو دوکان و بیخ چنمه دارد و از چکیولم کم قریم نهم است از داست بناگایین ملحق میگردد -

كارسته دوم

بفضله تعالی بشب به شرهم بکمال جاذبه عقبیت و ولولهٔ محبت بمضون" المرع مع من احب" از فرودگاه برسبیل بلخار لبد نصف اللیل بجام قلیل سواری سکهسا و ن بادا حفاقحه آل تربیت سرا سربرکت را بهی گردید و بعد فراغ نماز صبح باستراد حصول رخصت منوده بحیمه گاه رسبید و ازانجا بوت بند مشار نماز میزده میل موزیر سواری شیر دیان با توزک مقر محتوج منزل بند مشدن چراد گرفی روز بر سواری شیر دیان با توزک مقر محتوج منزل آمیابین که میزده میل بعید است گردیده بنصف النهاد داخل سراچه خاص شدا زیادتگاه مردان خدا و دیهات که آس دوزاز نظر انور گذشت بحیر عبارت می اید اور بخری ما بین مغرب و جنوب بود و با غال اس مکاله است خس بوش که دو ایل الله الله است خس بوش که دو ایل الله الله است خس بوش که دو برای الله الله الله و در باغ وسنسش دوکان وست شرفیت خلیفه او - دران بین الله و در باغ وسنسش دوکان وست شرفیت خلیفه او - دران بین این الله و در باغ وسنسش دوکان وست شرفیت خلیفه او - دران بین الله و در باغ وسنسش دوکان وست شرفیت خلیفه او میزان است شرفیت تروی است تنظی است تناز می است تروی الله است تروی الله الله و به بی الله و دو باغ وسنسش دوکان وست تروی می می به الله و بی است تروی الله و بی است تروی الله و بی الله و

از دیه کوگورکه بشروع آل گنبر حضرت مسید حن قا دری المعروف به بیرعنیب صاحب است واحوال فيراشمالش بعنال برريافت رميد كم نواب ذوالفقارفال بهادر نفرت جنگ عالمگیری صوبردار مل كرنانك براے نفب راجه عجا ور بایس مت و دودیافته حکم کرد که بآل صحوا ازخس دخار و تراکم انتجار خالی کنند و خاربن از ين وبن بركنندا سب الامراد بتقريم اين امر يردافتند اوقت بهوار كردن زبين تبشه بپایس آل مرد خدا بجنال بهادبی وجرأت در رسید کر فواره خوان جاری گردانید کادکن به بیحواس تمام ایس ماجرا بکارفره برد استاعش رنگ اورا برواز داد درین تتولیش روز گزشت وشب سید و بهین اصطراب خواسبد می بیند که شخصے طاہر سنده می فراید من که موردم بسیدحن قادری و از چند صد سال بایس مقام مقیم جرا بائے مال مجرور کردی بعده از ایفار و انجام مانن خود المجي داده بيند كل برال كذاشت بها در مدوح منكام كريبال جاكى محصات تا دامان صحاب مسطور به افتیار دوید و بجائے معلوم کل شب ماتمه یا فسنت بكمال اعتفاد به نيارى قرو منائه كنبد برداخت و داجرٌ مُدكود بست وببخ كانى زمین نذر درگاه بنود ا برگاه نواب جنت آوامگاه به منحیر تجاور کمر بمت بست بزیات س مردعین سر ماید جمعیت اندوخت و ترمیم آن ساخت والاد در تیاری مسجد عقب ک داشن ، و بعد تسخیر ملک مز بور سید عاصم فال بهادر مبارز جنگ و محد بخیفال بهادرسالاد جنگ که ادکان دولت و متیر دیاست بودند و کریم الدین خال اوستاد نواب جنت الالمكاه ومرد مخيرو فيل بركار بود و رحمان على خال كرنيابت صوب دادالنعر داشت بريناه مجد واگذاشت زمين مرقوم حكم محكم فرود بهوز فهواي

امر نمننده که بانقلاب دودگار باعانت لادبی بکٹ خطر نرکوراز قبضہ جنست آدامگاه درگذشت و برسٹ داجر نمکور در دسسیار و بودائے

فرصت كم است خيمه لمثين حباب، دا

در عرصه بیند فرت شد و دیگرے بجائے او لنشست دریں تنیز و تبدل تمام و کمال زین اندام گذاشت نشد بالفعل بیخ کانی زمین تحوالی گنبد و کائی زمین دراعت کرباندک فاصلهٔ دان است برائه مصارف و رنگاه بعلاقهٔ خا دان آنجا است و تحاذی آن مقبر و البست کرد فون آن استیکه محدشهمید باشد میگوید که او بحکم جند شد آ دامگاه از نهر نگر برا کا بیش در درسید و بقا بله فراندیس بدداخته مربت شها دت چشیر و سرخود وا بعنمون سه حدا اس داه یس جو مرمد بهو سو با در کردن سه

در بهان جامیر و حاصل این شعر برا دال مغفرت مشتمال صادق آورد سه سر در سه راه کو خالست

سردد سرداہ تو فداست پر بجاست ہ ایں بادِگراں بود اداسف چر بجاسٹ

اذانجا که درحق سرباذان معرکه مشهادت نف قطهی الایخسین الذیب قتلوا فی سبیل الدی اموانامیل احیاء ورود باخته است با نبات حق خود به تن بیمر که سبیل المثله احیاء ورود باخته است با نبات حق خود به تن بیمر که سبیل خون می افضاغ بر سواری اسب تا گذید موسوف فائز گردید و خدام آنجا بجوار مهوح بمنزل فاک دسیانیدند به حین (دوانگی از نگر خدور برائے مفاتل کم کفار مربود بعلاقه دران کنید موسوف اعلام کرده بود که بیک بهفته از دست اعدائے دین مقتول خوابیم آحد درین بهسایه دفن باید کرد آبهی به القصد بروز سوم سشهادت مربی بهسایه دفن باید کرد آبهی به القصد بروز سوم سشهادت سر آل شهید بهون دسید و بیوند تن گردید رحمد ابند توالئی دسمستر کا مله:

فرا وندا المغيل فاصان درگاه تو كه بيج سائل اذال محروم نيست براقم برجم و خطا جام محبت خود عطا فرائ و اندزنگ محروبات زماند آئيند دل را مصفا منوده برحال مرايا اختلال او بمضون اين شعرجناب والد ماحد منفور ظام شرقرد بالمنور صدادق آمرے سده

اذ الغنث اغيار ہى سساز ضمبرم برصدروم جائے معزملئے صنم دا

له تنظ بازی مهم ممن مذکور دارد بهادده فان و مشبق دوکان و شهبتم و یک بهتر مع باغ است و مقره ایست که دو فقر ملنگ یک موسوم بهمن منا است و مقره ایست که دو فقر ملنگ یک موسوم بهمن مناه و دیگرت داول سناه از بهرامهان جناب ولی مطل که بخدمت دربانی مامور بودند بخواب عدم دفنه اند یسیج دخل مقرد براے صرف مهنا نیست و می گذرد که سه

خدا خود مبرمسالالنت اسياب توكل لا

یکم بهم غزبی است قطعه باغ و با نزده کلیه و دو دوکان و سه کونهٔ میم غزبی است میدارد - آزبیگامنگلم بآل طرف است بهخت صدفانه و کلیه و می دوکان و سنسش بیاوزی دارد، و در امکنهٔ مسطور زیاره از دوصر مکان لبین است و جماعه مذکور برائے تعظیم حضور برشارع عام داربنر یعنی منظوه بست بمقدم فیض لوّم از محبت اسلام بمضمون سه

كرو نفتياره مشارماني كا

طبیل سرور می افاختند ٔ لید مفارقت از ناگور فیفن معمور که کنونه بارگاه نوش

اشتباه بناب قدوننا وسیدنا عوبت الوری علی جده و علیدالتحیق والنا داشت نهایت ریخ و مال راه باب خاط فاتر بود علاوه آن در بر وید که اتفاق گذر می افتاد صورت الل اسلام بنظر منی آمد و بنکره بکترت معالمنه می شد و صوت ناقوس و دِرا بگوش می رسید برایت این بیت بخاط خطور منود سه تباه باد صنم فانسا زقمر الله خطور منود سه بحق استهد ان لا الد الاالله

المحدللة برگاه جاده بیماے ایس منزل گردیدم نا عالت تخریر کرت اسلام یافتم و مضون این شخرمیرزا رفیع شودا بیاد آوردم سه پرهنهٔ درور حسن صبیح و ملیح دیکھ جلوه برایک پر سے محستد کے نورکا

کردآداکندن غربی است و متعلق تروالور محصیلدار بها نجا اقامت مسیلاد میمنت و فاحه میمنت و فاحه میمنت و فاحه و سرچضه و دو قطعه باغ است و جائب شال دود میمکندد موسوم است بمرکز نگال تحصیلدار بر دو فظع برا به بهید اسباب نیکر حاضر گردیدند و بجلدو مدست گذاری موافق محول با نظام سرفراز سندند در سرمنزل به تحصیلداران وغیرهم که برسم استقبال از آغاز مرصد تا منزل جلو داری میمکنند موافق رتبه آنها مرحمت میشود بحول دری تخریر طول کلام است ازال اغاض منوی و بیجی بیم مابین سنمال و مغرب است و بیخ فانه و بها نقدر دوکان و دو باغ و و برخ فانه و بها نقدر دوکان و دو باغ و یک جینسه دارد و جائب جنوب فارج از سنام ایک بزرگ از

بیعن دی گرسته دوم

اولاد معفرية ملطان حسسن سنجرى خواج معين الدّبن حبشتني نهمندالولي قدين سروالزکی مسمیٰ برسسید مسلطان مخدوم علیه الرحمه دران دفن یا فته و ببا دوسه او قبرت ديگر بهست - مهذا بفاصلهٔ اندک مفنره ايست بنام برد فير محر استتار بزيرفته وجانب شال فارج ازستارع عام اكبادى تروالور است كه تشبت یدهیر دیهات کرت فلایق و قریب شه هزار فانه وصد دوکان و چند چستیمه آب و دو تالاب و باغات و بتخا بنها بهای دادد و نشکل ا بل سلام بصورت كيميا كمياب درال موضع وو ديه صغير است يك كوشال بالبيم كردو مقبره دارد اول مقبره حفرت تاج فراق که از گروه بنزن سناهی بود و بر^اهان چبوتره بر بردو بازوسه او دوکس از رجال الله خواب داحت یا فته اند بکے مورم به بدایت سشاه که از گروه ارزان سشابهی بود و دیگرید مسمی بیار شاه که از گروه حسین مشاہی بود' غرض ہر ملنگروہ فیصٰ یاب ملسلہ علیہ جناب مسلطان الالجیا على حده وعليه المحيت والنشا اسن آآج فراق نام حديداست ووجه تسميم شتهر ممر دید و بفنهم این ناچیز چنین میگذرد که ایخناب بغراق دیزا و ترک ماسوی تا ج مجت مولئے بر سرگذاشت و بایں ہم سٹہرت یافت۔ بیرون احاط بنبز قریبت دوازده گز طولانی مرونش بسلطان رومی دواز ده گزی زبان زد عالم کردیده. بنون بيايش أل منود تد بدوازي بست وبنج دست يا فنتند والشرعلم محتيقة الحا. تُلَّى مقبره سشاه عبدالرزاق ومشاه عبدالفتاح - دبه دوم مُرَمُّ ركيال باللهم دراس مقره سيبد مخدى عاجى ومير مخدوم جهال شاه مع مسجد است كرمر دو ازاولاً حضرت مخدم جهامیان جهال گشته قدس سرهٔ بودند از مهم زبارات خود برفات ببره يابستذ بغفله لقالط دربر دو ديه اكمنه مؤمنين اللهدانص الى

ي و الدين بكرت واقع سنده ولي كل ديه است مايل بشال و مغرب که از دو سه منزل آبنده رود کا فیمی استقبال میکند درین مفام بمود ا و را بنی مت مور شده ایل کلان دارد و از سواد تروالور ملی میبتود و قربب بنجاه فانه و یک جسته دران بست، بینوش نم برطریق مذکور واقع سنده بانزده حناية وسددوكان وكك جيتمه وباغ والبدار فانه دارد الأوابس قريب و چند دیه گذشته مثل دیبات سابق وسعت نمی دارد زیاده از دو بالکی ازانجا نخفاید گذشت فیابن دید مزبور و دید آبنده که فرود گاه کشکر ظفرانز است جهتر کلان وجیشم رام سامی مدلیار بٹا میران دار واقع سندہ کر برا سے راحت خلق اصلات منوده و او مالک شصن قلبه است، آمیاین که آنرا آخی بتک ، و أمّا بْجُكْبُرْ ايْز گويسند مابين مغرب و شال است ، در ابتدا سے آس جہتر و چیشہ ایست که مغرفع با فی از بهرآدام مسافرال بنا کرده و بعد اندک فانسسله باز جهترليست كه رام ساكن چينا پل ترنيب داده ، دريس ديه رو صد كلبه و خامه و سی روکان و چهار قطعه باغ و بینج چسشه است.



بفضله نفلك بنوزديم ببنكام طلوع انتاب حضور برسوارى سكساو سیاه جلوس فرموده بمنزل نیبرانمنگلم که سیزده میل است از منزل گذشتنه بنهفنت فرمود و بوقت يكياس روز دالل جمه فاص شده زبيب وعزت اوزدٍ

Tandalai CF

Nidamanyalam (R. S.)

دیهاین که بنظرمنود گذشت نوکریز قلم می شود خُوْنَدَا اوْرَ بست فانه ببنوو و محلهُ برمهنان دارد کرچیل فانه باشد و تطعهٔ باف است کان مع جهتر و چشمد . بینم بریک بست دان و دو دوکان و یک چشمه و بسبا وزی دارد كُمُنَّةُ وَاسْتُلْ يَجِيرُ كُلَال مِن جِنْمه وسى فانه دارد - أورا أو لزى سى فانه وسر چشمه می دارد - رَرِمُومِسَلُ بنجاه خانه و سرحبننه وچبتر دارد بخر را بخیری قريب بنجاه فاندو روكان وبهارجسته ومندف دارد ككبيركم منذف عاليتان و جنمه وجهتر وسی فانه و دو دوکان و یک باغ دارد و رود و تار در آخر ک از سمند، مغرب میگذرد، از ب عا حد تروالورمنهتی سند و از دبه ائنده سرحد تعلقه منیاد گردی است - نیرامنگلم نهایت آباد است بزار فان و صد دو کان و یک چهتر را جهٔ تجاور که به محتاجان تازه وارد روزمره می رسیاند و مشت يضمه وچند قطعه باغ ويك چاووي ومندف دارد و رودي ازانجا جاري است از دوسه روز حاده بیایا بزرن تابش آفتاب آب و تاب نود در اخته بودندو فلاصه اين رماعي حضرت خواجه ابو معببر الوالخبر قدس مره ورد خود ماخته

> یارب سبب حیات حیوال بفرست وز خوان کرم نعمت الوال بفرست از بهرلب تشنه طفسلان نبات وز راید ایر سفیر بادال بفرست

چونکه رحمت عام اللی شامل حال بندگان عامی است و به سقائد ابر تمکم

Mannargudi (R.S.)

Vennar

Koradacheri 21

آبهایشی و بموکل باد حکم مروحه جنبانی شد تا ابلِ غربت که از فانمان خود چول عندليب كم كردة أسشيال جدا افتاده الد مبتلاك كربت حوارت نشوند الفوان واجب الا ذعان از شب ترشح پیدا گردید و مهواے سرد می وزید ، درجنی منازل منزل امروز بمنتباء خوبی و لطافت سظر آمده که جانب راست جویبار و بکنارش و جانب چپ سبزه زار علوه داده ، بسبب نوفیر زراعت ننگی راه بود علاوه اینکه در زمان واحد آمد حضور مع محلات و نشکر و احمال و انتقال و اسباب بازار عجب کیفیتے پیداکرد کہ بہ بیان ہی آید و چنیں اتفاق بندرت دست می دہد، خیابان بندازل کشت عمرو دولت خداوندی به سرسبزی جاوید رساند و بوسطم آ بخناب عالمے لاکامباب فراید آدی۔ سے

کشن امبدعزیبول کی جو کوئی مسبز مکھے

اس کے اقبال کی کھیتی بھی ہری رہتی ہے

ینی ورود در مزل حضور بترتیب میز پرداخته رمع برادر والا اختر و همرامیا مفصلهٔ ذبل و چند سردار انگربز ذاِ تُقه استنا شد، شرف الامراء بها در فال کلال حعنور و بخم الملك بهادر وميرزا محد ابين الدين بهادر از نبسه زادگان عش المكا

معزالدين بادراه بندومتان واعتفادالملك بسرمنكوم جنت آرامكاه و نورستبدا كملك نبسته اذاب مدوح و اميالدولة حال نبيرة خوابر اذاب موصوف و سهراب جنگ بسر حیدر حبک مردم و عظم الملک و صفید جنگ و مأفظ یار جنگ

سله این جا جله ذکرکرده و بعد ازان قلم د کرده و آگ این است

لا اگرچرا پس بیت از نواب عمدة الامرا بها در مرحوم ممتاز نخلع است که بیان واقع فرموده وخود

برصلاف العل المؤده مجاوز اللاعشه

و این خاکساریم که چول مدحسابی است شریک بود از فربق دیگر گوزمنٹ ایجنٹ ميجر ميكلانل وكزنل تمنرو وكيابين تخفرس والفسر ذكس بيل وسشش سردارعاقي بتالین اجماع داشتند و باینها رعوت میزروز دوم نیز شدار قاصگان منود که از منزل مُدُور و تعلقه منيار كرى برائه مجرا بمراه دكاب بودند بادار رسس ياكوبي بائنام معقول سرذاذ مندند وبددنصفالهاد برفاست مجلس كمرديد وخود بدولت بحل سرارسبد- وبمسترگان كلكر قده بفت خوال مرحمت كشت، بدد فاغ تامی امور نهصنت و تیاری میز و اختتام محفل طرب شدست با د و باران نهمانداری خدا وند نغمت ما مع تما می لشکر پر داخت اذا بخاکه کریم صفنال دعوت را بجان منت تبول می کنند بمنتقدائے نیک طینتی و حسن اخلاق بسرور خاطر اجابتش فرود بون بامعان نظر دیدند مهمان بود که به تمثال جهاندار نزول یا فنه . جناب فداوندی سن بجائے بهان عزیز دانسته در خدمتگذارلیش چندال کگاپو وجستج مؤد که سمُّهُ اذال بمعرض تبيان منى ايد-يقين مى دنم كه در مدت العمر خود كم اكنول ال سی م است وحق تعالی بسرقی دوزافزوں بسن طبعی دراناد ایں قدرمشقت گواداے مزاج مبارک نفردودہ باشد غرض مہمانی آل قسے متوجہ گشت کہ بمتنا کے بهانی و بهانداری بخاطرش نگذاشت و محنت عظم برخود برداشت ، مهان ندکور آنقدر بهمون ازي عابر ناوال بهل أوردكم الرسشش جهت برخيم محيط شد وحواس خسه منتشركرد - بهر جاد طوف كه ناظرى مندم تسلطش ى يافتم ادانجاكه ازغراب ب مقدور تقدیم خدمت ذی قرتال محال است تا مقدور ما غریوده بمفنون س طاقت جهال غاشت فامد بمهمال گذاشت

بجائے دیگر قریب رود آبخا فرود آبرم، از سه پاس آل روز تا سه بهر روز روم که بهان تازه وارد حاضر معنور بوده نخصت یا فت، اهتیاطا مهرعالم افروز ما با حمال باقی ما ذرن افرش اذ روز مزول تا روز سوم که بست و بیم شهر مسطور بود کشکر دا چول باله بگرد ماه منود فرایم واشت، بهرگاه تیمن کلی سفد که جهان ۳ فاقی بفیا فنت محقول بکب و تاب بنام الی در رسبید خود بدولت قصد سواری فرمود از مزول مهان که به برگام بود به بهر فردے از کشکر ماین و جمعت تمام رابیاب گشت و این شعر مهان که باید مناسب وقت افستاد سه

. وارد بے وقت درمحصنل قباحت می کسند ابر در بہتاب با سستاں عداوت می کسند

المرادم

بفضله تعالی برایخ بست و دوم بوقت باقی ماندن دو گری روز بسواری سمندسبک رو بمنزل بوندی که از منزل گذششته سافت دوازده میل میدارد التفات فرمود و بعد یکپاس و دو گری شب بشکوه و بحل بسرای فاص عزو سفرف، افزود - دیهای که برنبر سم با د پایال در امد برقم می آید - ادکور غزی است که چند کلبه بفاصله قلبیل از دا بگذر و یک چشمه و منظف دارد فیابین غزی است که چند کلبه بفاصله قلبیل از دا بگذر و یک چشمه و منظف دارد فیابین غزی است که چند کلبه بفاصله قلبیل از دا بگذر و یک چشمه و منظف دارد فیابین غزی است که چند کلبه بفاصله قلبیل از دا بگذر و یک چشمه و منظف دارد فیابین غیرا منگله و دیه مرقوم دو رود عارض میشود یک توکیار و دیگرے کا تمنیت بار م

بها د عنلم جابی بقن روم گلرسته بخر مله کوری کویل مابین شال و مغرب است جند کلیه و محله برسهذال دارد آمایید شالی است مسجر و متبره و آبدار خانه و پانفسر خانه و پنجاه دوکان و معنت قطعهٔ باغ دارد ابل بسلام آل دا پنروسل میگیند[،] این مقام آباد کردهٔ سنه در مرار واقع نرو دو مرار واقع نرو دو مرار واقع نرو دو مرار واقع نرو یے قرسبد بنرالدین حسین قادری است کہ پیش از صدمال ازبادہ فرضاد بنیا د حسیدر آباد وارد این سرزمین سنده بمحله خوستان رفت وی سفاه جعفركم لعلاقة قرسش چندكاني زمين بادرخستان انبه وينره است و يك چمشد آب م دارد و و کی از کردی دید مختر خربی است و باغاز آل مقبره

سببدے است کم باوا صاحب نام داشت و زیاده از متصت سال است كه درسسن بنشده سال مردامه وار بنقابله و مقاتله كفار سندبد كه از قوم كار بوزمر زخم خمادت خورد . نمالی منگلم یز بطرف نرکور است دو ثالاب و صد کلب و فاز و دو دو کان و سه چسشه دارد - پُونْدَفِی میز بهال سو است که بکنارش بدول از جزئباد میگذرد کسنت خانه و دو مشر چستند, دارد

بنفله لقلط بتاریخ لبت و سوم بوفت مامدن بیمار کھوای روز حفور برمواری سکهسا ون طسلانی بجلو داران مقررے بککہ چند بالکی نفین افرود

Kudikoil al Ammapet (R. S.)

Depa bai of Saliyamangalam (R. S.) 24 Gollar 22

بهار مظم های بسرعد نواب میبر که ده مسبل است و بدیملوسه آبادی سنبر تجاور واقع رونی افزا مشد و بسرداه انه سواری ندکور فرود آمده بر انتہب نیز قدم سوار گشت دبيالة كم بمراكب فوج ظفر حورج درا كمد لبشرح مى آيد. بمبيّل مَا بْهَائِمْ شَالَى مِتْ بست خانه و پنج چنمه دارد - ترسک پلیری جذبی است شصت خانه و ده چنمه و دو دو کان دارد - ماری اَتَن کولِ عربی است یک کلیه فقیر و قریب هزار خانه و هفتا د دوکان و ده چشمه و تالابله طویل وعیق دارد که تا بشهر مزبور می رسد در نام شهرانتلات است کرنتجاور و نتنجاور و نتنجاوُر و چنجاور میگومیند در دفتر باسم اول قلی است، بهنگا میکه نواب جنت آرامگاه با بنمام فرزند ارجمندخود بذاب امبرالامرا بهادر فروس مكان بهشيخيرال برداخت متمنا بقاور نكرمسى سافت الغرص جائه مذكورست برساست آبادك واجرا بجاعمة والجكان ومنصبلادا بادسشابی است و از جزبیان کینی قوم حرم شه مثل او در با میگزاران مشلمرو ك ناظك مقابله ندارد كه محاصل آنجا كروز روبيه است و بقبضه ا فتدار كمپنی درآمر و بمجو دیگر حکام براجهٔ حال کر شرفوجی نام دارد معتد پنجم می رسد اگرچه زبال د ہر نفیرو قطیر بود کہ داجہ مرقوم بر میل سعادت محرم آستان فیض نشان خداوند^ی مى متود لكن بوجره چند كمه السل الماصول آل نامسا عدت طالع بود ازيس رسبم اعظم محروم ما تد، با وصف س قصور در آداب ریاست شخود که بجرو وخل شد رواری مبارک دراں سرحد برقلعہ تو بہاہے تعظیم سرمنشد و نشان برہا گردید فوج كميني با فوج او سرراه برائه سلام بهر دو جانب صف آراستطنور اذا

بثن دوم گارنته بیخم

و تحسیلدار وغیره بطریق معمول تا منزل همراه رکاب حاضر مثر ' حضور بوقت مغرب اذال موادی فرود اکده بادای ناز بردافت و لعد فراغ ازال بخانه ازین بنی نایاں سند کر گویا در شب تاریک ماہ روسشن طالع می شود و بسمت مغرب درخت بي برق بابر مسياه طرفه كيفيته مي مؤد كه بلا تصنع مصرعه افضل خال لذتی کر شاعر خوش فکر و از قوم بواوایط بور بزیان آمه سه

برق پرمینزد واز دورتان میکرد

بستکوه و پخل بطور سواری ستب گشن بکیال آہنگی از مشعل افروزی تاخیمه بوقت بہنج گھڑی شب حب ہو اوا شدا کرت خلایق برائے نظارہ رمیس ما بایں درجه الود كم مضمون ضرب المثل برگ درختان تمردن و ريك بيا بان بيودن برا بنا صادق می آمد' چونکه اتفاق گذر سواری خاص ورون ستبر نشد مکِکه از کمنار قلعه گذر كرد لهذا احوالت اطراق اجال قلى گرديدا كذر گاه فضايه دلكشا بود بغایت وسعت که اگر دران سرزین نشکر پنجاه هزار یکه مضاعف آن مزول پابد كُمُجَالُسٌ دارد - تُوَابِ جِهْرَ إِي لِفَظْ اسْتُ كُرشِهِ مِا فَتِ فَى الْحَقِيقَة سرايا چاوڑی بناکردہ بیج حاکم از حکام گذشتہ درائجا غست نامش کیجہ توب بود جر توپ در زبان اروی ممینی دخستان است و بسایه کال کچه بانی که از عالی دران راج بود فرود آمده باین بسسم اشتار بزیرفت و اس متحلق است از رمير مالن بيني كرزا مانس محض بائت جند كنبه ومنذف راجر ويك جبشيه و چاه عیق و تاریک کرمشایر از گور مناصیان است میدارد - و کلبها فارج ازستا بره وقوع یافته دری منزل خیمه بلے لئکر باسمام مولوی برمحرمبالح بخار چن دم گارسته پنجم

مغتی لشکر ظغر پیکر که مرد دانا وسلیقه متعار است برکرستی وربتی کشبت از منازل كذسشته بربإ شده على الخفوص لفسب خيمه خاص منقق باناتي با فرسش بمرنکش ژازه لفافتے داشت کہ گویا آمیان وزمین بر گلکاری گوناگوں و بہارِ بوقلوں بنظر آمره و جببیدگی تنادیل برستون خیمه و درمیان آویزش درختال بلورین طرفد نظاره می نمود کرشب تار فلک را بجرا غابن انجم ارسته ارا کش مسند زر دوزی مخل سرخ کاشانی باشامیانه آل قسم وستون وصدر مهره طلائی لطف برلطف مي افزود وتاشاك اين مقام دل أرام معنى ك

عيال سنندمعنى نؤد عسك كؤر

مل منود ازا کجا که جناب قدمسیه مع محل عالیه وصاحبزادی از منزل میرآمنگم كربحوش اعتقاد بزيارت ودكاه معلى تشريث فرما شده دود خود بدولت واقبال در انتظار مقدم تأیک روز و بند وروو جناب مندوحه بسبب عذر بارش تا · سنه روز محل اقامت آربست و بتأريخ بست و جهام به تحصيلدار م تجا لعنايت ﴿ فرد شال سرخ و بیرهٔ مهتابی بویهٔ دار سرفزار ساخت و بصبح سبت و پنجم ؛ به تیاری مینر برداخت و بشب بست وسششم مجلس عرس شراین جناب^ا الومنین ابى كرصدين دمنى الترتوائي عنه وارحشاه ولاحوصناحن بوكانتركه خرلبتراست و بعد حفرات انبيا عليهم لقتلوة والتلام در صحن فيمه فاص بمتريب دوسه خيمه وعالى سشان مرتب شد و بمه ابل امتياز بجر موافق مذبهب و جرمخالف مشرب كهيماه دكاب بودند فزايم آخند جاعه موافقين بضره عدالله تعالى فضراع يزا بزاكته است معادت مرمري ماصل نمودند و مخالفين هداهه دالله متعالى

بحن دقم كلدسته بيخم

به تسلط وخوف عضوركم فرزنر ولبند عضرت فاروق عظم ليني المناطق بالمعدل والصواب اميرالمومنين عرابن الخطاب ماضوان الله مقالى علبداست چار نا چارستکم سیر کردند٬ اہل حرفہ انجا تا اقامت حصور الواع تحالیف بردولت سرايعه خداوندی می آور دند؛ و موافق مرتبه خود الغام حی یا فنتند؛ خصوصها عطاران با فلار سبز درختان و کلدسته ما ب اقبام کل مثل موتبا و سمن و گل تکمه و صد برگ و گلنار و گل خورسشید و گل گذیل و گل داو دی سفید و زرد و گل شبو و ریجان و مرز بخوش و امتال آنها مترتب و تهزیب پر داخته بر در بارگاه رئیس ذی بجت ما منتظر می ایستارند ، چونکه جناب خداوندی حق سشناس و قدردان است و محنتِ، ا صرمه برباد بنی دېد و کف زر پاش او رشک ابر نیسال و دریایه او قایل ایس ہتی کن کیسٹر کاں غارت سامان دریا کن بیان کرسه

بمن ده ایخه داری لے فدا ہمت تاشاکن

نذر بركس قبول لنوده لعطام الغام سرفرار مى فرمود بفضل اللى براحوال أبختاب مفتمون سبه جوال بخت و جوال دولت جوال سال صادق می آبد ای تفریح مزاج و انساط فاطریک دو شب گلاستها وغیره با افزالیش فواکه تحویل باغبانی که از قوم مغلیه است و از ایران زمین تازه وارد است و در گلکاری و ترتیب باغ جارت دارد نوده هم فرمود که بصحن بارگاه بترکیب چن و خیابان بندی برداند و فانه باغ مرتب سازد انا مبرده بایم بس خود كه مردو بهده ساولی ملازم سركار اندبسليقه خوش و روش دلكش بخيابان بندى

و مبوه فشانی و آدائش جن پرداخت که نمونه گازار کشیر ساخت واز نظاره ش

نظرناظ نضادت وافرمی اندوخت٬ و آتش باز برائے ملاحظ حصور انواع آتبازی

جمن دوم گلدستهشتم

می سوخت ہولے برچرخ از سنارہ فٹانی باجرم کواکب بے رونق و لور می نود و افروختگی نلہ و انار بر فرش زمین گلہائے ماہتا بی می افزود کر دریں حال ایس بیت دعائیہ بیاد آئد سے

بھولے دولت کا ترے باغ سدا جوں گاربز رہے خنداں ترے اقب ال کا ممنہ مثل انار

در ایم اقامت درین مفام رسید شنط یعنی و کیل از کمپنی که متعین راجه ست مع داکر او از ملازمن حضور سرفراز شد و عطر و باندان عنایت گشت م

بفضله تقالی بتاریخ بست و بهتم قریب ابر آمدن دو گهرای روز خود بدولت و اقبال مع برادر والا اختر بجلوس نالکی سبز با جلو معمولی متوجه

بفرودگاه توبهاس تعظیم موافق معول سه بار سرکنانید و گولنداز برطبق قاعدهٔ فوج بسلام شمشیر برداختند، در را بگذر دو قریه در آمد، بگیار بنی میان مخرب و جنوب است، خانه سفالی و کلیه خسس پوش قریب مید و سه دوکان مخص مخرب و بختمه آب دارد، بلیم باصل و کم است مابین شمال و مغرب قبل مختصر و یک چنمه آب دارد، بلم باصل و کم است مابین شمال و مغرب قبل

از تشیخ تجاور درانجا قلعهٔ بود که الهدام کلی یافته مگر از علامتش خند تے

Vallem

جنن و*دُ) گُلُدِر*يَّشتم

باقی است ومتصل آل مقرو ایست قدیم که اکثر قور آنجا بول نام اموات محو گردیده در انجا قرم است برجبوتره بلند که شخصه توکل شاه مم باسمی در حالت حیات بمضمون موقوا قبل ان متو توا قبر تیار کنانیده دخل گردید و حکم بندسش آل بمود سه

كسس را وقوف نيست كر انجام كار چيست

اگرچر این امر فلاف سشرلین غرا است احدے را متابعت لازم نیست مکن چنین معاملات در مشرب ابل فنا عبن کمال است طعن سبا بد نمود ، مصرت خواجه میرمحمد درد دبلوی قدس سره الزی که طراقید نقشبندیهٔ ابوالعلاً مصرت خواجه میرمحمد درد

داشت و صاحب کمال بود مخس او بر محل بیاد راقم آمر سه ہم و حشیوں کے دل میں کچھ اور ہی امنگ ہے وحشت بھری ہے دل میں کچھ اور ہی تورنگ ہے

ان گمشدوں کم آگے عنفت مجی دنگ۔ ہے اہل فنا کو نام سے ہستی کے ننگ سہے لوح مزار بھی مری چھاتی یہ تنگ۔ سہے

شعر جناب اوستاذی و قبلہ گاہی روح اللہ روح الزکی بریں حال ربط تا ہی بدیر ا

سی کا حف لوح فاطرسے تو مٹارے

در آخر مرور مُدُور فیل سرگار که موسیم به تخنت روال بود به تخنتهٔ فاک لاش خود انداخت یعنی براے دفع بلاے حضور نثارستد۔ سنگایشری آنرا چين دوم كلاسته منعتم

چنی بنی و سنگ بنی ہم گویند جانب جذب واقع یک تکبه فقیر و پنجاه کلبه و ده دوکان و دو تالاب و دو چنمه آب دارد، دریں صلع اکثر گلر اقامت میدارند و قوم مذکور کافر سخت و را ہزن اند، چنا نکه خود بدولت بعد نزول بلنکر حکم منادی فردد و بخیمها فرشگذاران حضور فرستناد که دریں مقام فنتهٔ دزدان است هریکے بهوستیاری و خرداری در وقت شب بمحافظت اسبابرداز.

بفضله قوالی برایخ است و نهم روز اینج شند به نگام برآمدن دو گهوی روز بر ناکلی عنایت سلطانی رکوب فرموده با توزوک مقری بمنزل تا وَاکُودْی که بَیْوَاکُوی مشهور است و فاصلهٔ دوازده میل میدارد بوقت یکیاس و دو گهری روز رونی افزاشد، از منزل دیروز تا منزل امروز زمین کشت و کار است و آبادی دیهات ندارد گر دیب است موسوم به شاناری کم از منزل گذشته القال دارد درال است و پیخ فانه و یک دو کان و تالاب و جیشه آب است تا فرودگاه پیچ مکان و سرا بنظر نیام و تالاب را موزا آبی و تالاب را موزا آبی بناوت کی کروه است و تالاب و الا و نوان کو بی متعمل منزل آناوکوکی دو جیمه اللب و بی میدارد و مسر کلبه و فانه و جهار دو کان و میشده تالاب و دو جیمه تالاب و دو تالاب و تو تالاب و تالاب و

ا في الم قوى ال كفار در دراس Gollar

جمن دوم گلدسته بهشتم

است بملازمت حضور درینجا بهره اندوز سند، جناب فداوندی موافق ماد عطر و یان وغیره مارات فرمود و از بکاولی فانه بمفت تورهٔ طعام بفرودگاه او روانه عنود ، هر کلکو که دری منازل حافز دولت سرا میشود این قسم تواجنع ازو در آغاز و انجام سرحدیم بعل می آید .

بغضله تعالے بسلم: ماه مرقوم بوقت باقی ماندن دو گھڑی شب روز عيدالمومنين رئيس دين بناه ما بجلوس سكېساون طلاقي يا تمامي يا لكي نتینان و سواران مرد آدمی و جلو کیر بیجی سواری جلوه آرائے از مدرس بادادهٔ دادالامارهٔ قدیم کرعبارت از صوبهٔ دادالنعر نبترنگر است و از مسنزل گذشته مرافت دوازده میل دارد سرگرم مبلوه فرائ شد امروز در گذرگاه قریه واقع گشند که دوم بشولاً ما دیوی بود شفست، خانه و دو دوکان و دوچشند آب و دو تالاب و یک جدول دارد که از جو تبار تالاب می گذرد تا من مُونَا كُرُى است، مهرزا چند ریه منل مؤل پیك و كُنَّه یك و وُرْبیزی وامثال أس بجب وداست ماند بيؤنكه نير كيتي افروز يك ينزه بالا شدخود بدولت از سواری مذکور متصل کوه یُن ملر که بربان ابل امتیاز از بَنْنگار کُنْدُهُ مشهور است فرور آمده بخلعت فاخرهٔ زر دوزی و زلور مرمع برنی خود را Solamanderi CL Kuvalagudi CY

Navalpattu CY

Golden Rock (R. S.) a Variganeri a

Kottapattu cg

اراست که آفتاب جهانتاب از تابش مهر منور ما باکش حسرت در سوخت و از تار شعاعی جادر حجاب بردوخت، از دستنار زر نار با فزایش سربیج

جمن دوم كلدسته مبشم

دستنار زری ہے مرے خورشید لقاکا جول سورہ یوسن پہ ہوسرلوح طلاکا

بعبداذال بمقنمون سبه

بحدالله آل سسرودسشر نور زسکساون آمد سوسے بشت بور

بنگین تام و بخل تام بر مرکب سبک خرام کرم شکل سخت دوال بود دوال سند، و بعد اندک دفتار برعاری سبز والا جابی کر اگر چرخ اخضر برال نثار سنود زیبا است زیب افروز گردید، و برادر والا اختر نیز بسری و جینهٔ مرصع زیبا ورسنده در خواصی به دو زا افریت ادب نشسته موده به محده به دو در ورود سواری خاص بسرحد صوبه مرقوم بر قلعه سنه بار توبها شام تحفظیم

مرصع ذیبا ورسنده در خواصی به دو زالفت ادب نشسته مورطبی می بنانید به به ورود سواری خاص بسرحد صوبه مرقوم بر قلعه شد بار توپهائے تحظیم بلند آوازه گشن و نشان عزت بر با اذانجا تا قلعه بلکه تا در دارالاما و آندر بهجوم ناشائیان بود که ماخت آ ک نزین بر داه نوردان سنگ آمه علاو می ناشائیان بود که ماخت آ ک نزین بر داه نوردان سنگ آمه علاو می ناشد کنل میل باشد کنل دو بنالین جوانان بار و یک رجمط سولی بردوش گرفته با جماعهٔ دو بنالین جوانان بار و یک رجمط سولی برنادین بر دوش گرفته با جماعهٔ دو بنالین جوانان بار و یک رجمط سولی برنادین بر دوش گرفته با جماعهٔ

سرداران فوج از قوم انگریز زباره از صدکس باشند با نشانهاید زنگارنگ

g

علاقه مسپاه برائے مجرائے حصور برطبن قواعد دو داستہ صف کرا بودندا و النوزه و فا فتن ساز المسے ولایتی مانند کے وستشبابہ و بلبان و دف و النوزه و مشبور و دن دو النون الواں را ارام و مشبور و دن دو النون الواں را ارام و دل دیج کشیده دا داوت تمام می بخشیدا الغرض کیٹوکتے کہ لابق طرز ریاست و مشایان شان امارت بود بوقت براکدن کیپاس و دو گھڑی دوز از داه دروازه فرکہ بفرنگی دروازه مشہور است اک نبرعظم بربیت الشرف جا فردد الحداث علی ذاکت سے الفرکیا بھن ودی کا جمندتال سے عل

تینج اردی می کیا ملک مخزال متاصل

ایں مناکسار وجیند اشخام دیگر از حضار مجلس بفرط دولتخواہی ہا داب تہدنیت و ادامه نذر پرداختند که رئیس ما بعرسه پشت بارت آبائی داخل دارالاماد گذیر و بخرانه عامر الم وجود باجور خود بایس مقام که گمنام سفده بود زیب و روانی بخشير الله متع المسلمين بطول حياته وادم بلطنك الاعظم ایا حدولت ه آمسین اندکے احوال ایجا استنامے قلم میگردد کرصوبہ مُذکور در قديم الايام مشبهور از تُرِسَرْ پور بود سببب مرود ايام بلسان فاص وعلم از مرچپٹ ابلی ہشتہار پزیرفتہ ، میگویند کر سابق بریں ملک پڑھِلا کہ دیو رہیم ہود وصاحب سمر و برادر درامرراون قبض و تقرف می داشت و احدے از بن نوع النان برال درست می یا فت چونک ارمشا د صدق بنیاد جناب مخبرصادق عليه العداؤة والتلام است كه الإسلام بعلو ولايعلى اينا دين متين برستیاری حضن نترولی قدس مروالزکی افت تنقیت یافت کرسرار شیاطین مقتول مننده بدادالبوار مشتافت حتی که نشان او یعن بن لِنگ که کمن ار

بپرستش آن می پردا ضتند سرخی از تن جدا شده بجایدافتا د و اندک جسم برزمین فرورفت ـ بالائے آک چراغ مزار مدوح تا ایں دم دوش است ا كرچه ايس قصة از بن كام خرد سالى زبانى سال خيران بكوش ايس حق نيوش مى رسيد المحديث اكنول بطفيل بمايى آقاس خود براس العبن محائمة منودم وسركفر يحراغ اسلام منور ديرم وقصه اين معنى طولاني است وبتحريرس طوما رسے بايدُ القنسه در قلم و کرنائک پایانگھاٹ بعد آبادی عداس شہرلیت آباد و بلدے است برکت بنيا دكه بسا ابل دل ازاوليا وعلما وصلحا ومنتايخ و فقرائه آزاد كنج سبستى رأ دریں کنج ویران نہاں کردہ اند و ہر دولت دنیا سے فانی کہ سرور دوعالم صلی اللّٰہ عليه وآله وصحبه وسلم درحق آل فروده" الدنياساعة ليس فيها ولحة" يشت با زده مثل نوعوسان فلوتكاه قِرم بفحوات مم كنومة العروس بخواب راحت رفتتى تغصبل ابس اجال لعداتهم احوال سنبر بقيد قلم آورده خوابد شد برگاه ملک مذکور در سند یکهزار و دو صدو شانزده هجری بعد ارتحال نواب عدة الامرا بهادر مرحم تحربل ابل كمسينى شد كككر شهرمسطور بخانه شارى قلعه مع دبهات متصل آن برداخت لوبت میک لک و چند هزار رمبد و ودکان ہمتم بیک ہزار منہتی گردید۔ قلعہ اش تا ایس مرتبہ وسعت دارد که زبادہ از رابع آباد^ی درال گنجانش بزیرفته حتی که کوه بلند که موسوم مکوه تَایْماُنْ و باک سو لعف کُتِم ولى معلى نمايان است محيط سنده و استحكام دارد و بقول نواب آصغياه نمائي ليت نظام الملك نظام الدولرسسيدا حدفال بهاود ناحرجتك ثهييرعليب رحمةالله الوحيد ناظم ملك كركن لبيدسكندرى خطاب يا فنت ، قصداش ايسنك درعهدِ تسلط تؤاب شمس الدوله حسين ووست فال بها در عضنفر جنگ عرف جندا صامجهم

بر نواب جنت آرامگاه که دران ایام مخاطب بسراج الدوله بهادر منسورجگ بود عربه مقاومت تنگ آنده بحضور نواب معلی عرض کرد و اعانت خواست ازانجا عنایت نامه درجواب صدوریافت و برجینش برست خاص بدین عنوان زیب تخریرسنده که مثلا قلعه از موم باشد و قلعلار از صنف ا ناف و ترب اش از سوزن بیتواند سنش ماه قلعه را بحفاظت باید داشت پرجائے و ترب اش از سوزن بیتواند سنش ماه قلعه را بحفاظت باید داشت پرجائے آگر مشل شا بهادر و بهادر زاده و قلعه ترجنا بلی که دم سدسکندری می زیر برست باسند و فوج فروزی در صدد امانت می تواند سالها عربال محفوظ باسند انهی کلامی .

آبادی خوب است و طرح با فات و عادات مرخوب فقط بافات مرکاد بشده قطع مثل مرتفی باغ و تحید باغ و تحسن باغ و نهر باغ و مرخوب فقط بافات و مرخود باغ و آفر باغ و آمر باغ و مرسبزی است و عادات قیم و صریب منزل باخد بهجو بهال خاکر بکال ارتفاع است و ممنای مرسائی تا گنبد خفرامیدارد و فلیفه محل و دوستن بنگله و محل فرش باناتی و محیلهٔ ولائم که برناے قدیم داجگان بود با وجود امتداد ابام در فایت آمکام است و عادات د ماننا برگز بدرستی آل مخوابد رسید به مساجد و موان و برون و برون قدم مرب بست منزل خوابند بود علی الخصوص مسجد محمدی منگ بست قلم بم قریب بست منزل خوابند بود علی الخصوص مسجد محمدی منگ بست بناکرده فاب بست منزل خوابند بود علی الخصوص مسجد محمدی منگ بست بناکرده فاب بست آدامگاه با بهام قطب الدوله حسن علیخال مایگردار مبدا بخشلی بیش که دران ایام در حضور افاب معلی عسلاقه میداشت بمنها الت مینها می شرا

جنن دوم كلدسته مبشتم .

ومضيطى وخوش قطعگى است كه معارعقل بتوصيفش تر زبان و بعن ال حوض عربين و طويل است كه افزول از مضاعف ده درده باشر و فواره درال بوش مى زند و بهجوم ما بيان عجب جلوه ميديد مرسبها دو منزل گرداگر و بس بلطفه مرتب گشته كه مشرف است بسر و تماشك در دا در المالا اه و و و ک و شادع عام بحن الفاق فودگاه دا قم بمدرسه گرديد و كيفيت بهم رسسيد كم بعونه تحال بيك جانب بيت الشر و بجانب ديگر دارالا ماده رئيس دين بناه كم بم نفخ دين ينى ادائے نماز بنجگان بجاعت و بهم فائده دنيا يعنی القبال از دولت سراح ولی نفت كه دريد دفاه هال و ماك است و منمنا بسبب قرب بن سنابراه و يزه بمضمون سه

ہوتا ہے ڈھلے دن سے تاشا گری کا

سیروتها خارج موجود او تعالی درجلد وسه ابی سلوک کم بسخواش داخم اتفاق برای افتاد و بهیچ امرلب کشائی نی کند ، برکات دادین پرشیس ما نفییب فراید و بشجر وجود با جود او از بهیس تمرازدس دولت بادور نماید سه

ایں دعا ازمن و از جملہ جہاں ^{ہم}ین با د

بیرون قله دو رود عظیم النان است یکے موسی بکافیری و دیگرے بگوارلم و میان دو آبه دوستم مختواست اولا سمی بسریرنگ و ثانیا بحکمکیسرکر معبد عام بنود است و درین طک س را بجائے سومنات و بنادس میدانند- تعربیب بتکده بلت فکور اکفتر زبانی بر فروے از بنود شنیده می کر خارج از بیان ست از انجا که مجت اسلام اوقی بمانت این معنی می بردازد قلم اظار بموی کر بجز

يحمن دوم گذرسته بيشتم

محنت حصولے نیست، معبذا بر تحریر احوال مفصلی ابناے دوزگار کہ برگانی
و افر ابرء ایمان آئما شدہ است بایں معنی متم خواہند کرد کہ راقم بنر
بتا شاہد آک پرداخت باسند عیاذا باللہ بعضل ہاری بری و موفق مطلق
ایں فاکسار از ایلم طفلی گاہے بایں سیر و تاسنا قدم پر نداشت بلکہ از اکز منہیا
اعراض کلی دارد اوسحانہ لقللے بایں فاکساد و جمیع مومنین لوینی خیرعطا
فراید و از امور مخالف شراجت غرا مجنب دہد۔

الحال شرح آمودگان نامور اینجا و منظرے از احال برکن مآل آبنا برقم می آدم و عمر گرانماید دراں حرف می تنم تا بمودلے عند ذکوالصالحین تنزل الرحمت کسب رحمت نمایم و از دل ریخ کفیرهٔ خود دفع زحمت نموده یادگار عظیم بچمال فانی باقی دارم جنانکر باباے ماشغال علیہ الرحم والرصوان بنوگا

بماندسالها این نظسه و ترنیب دما بر دره فاک افتد بجائے عرض نقتے است کز ما یا د ما ند کر بہتی دا بنی بینم بعتبائے مگر صاحبہ لے دوزے بر محسن مگر صاحبہ لے دوزے بر محسن مسئد در کا د این مسکیں وظام

سرایم اولمیاس این بلاد حضرت نبتر ولی قدس سرو الزکی که نام ناییش سبد با با مطرالدین مرست طبل عالم است ساکن استبول دارالخلانت روم و از دکام آنجا بود القابش بمتابعت اسماسه حسنی نبود و نه رسیده منگام ورود بختم مرد بالکی نشین بحسلو داری بمراه دکاب فیعن انتساب می داشت هنا و لاتی

بتهن دوم گلدسته مشتم

ظور مظرحت الخرسبيد الثقلين الشهر ملم ونين الشهر مطم دين طب ل عالم كونين سوال سال و فا تش منوم از القت جواب مدار عش الور التابن المناح الا المناح الم

اگرچه از ادنی تا اعلی برنبان او قابل نه صدستال اند - و بعض مجاورین با ثبات ایل معنی از چندکسس بمناظره میکنه بمجا دله پرداختند حالانکه کنار آنها خلاف واقع است و غلط محف القصه اگر بنفصیل کوالماتش بردازم دفرت باید نا دربر پرکالهٔ کاغذ چه رسد کمنیدسش بیروین قلعه از دروازه او که انشال دارد و باطاف تا حدنظ سنالی زار حلوه میدید که نظاره اش انظار را نضاری بخنند و عوس کالوه که میدولد است از بنرکا ویری بیاین

له "كه بفرننگی دروازه مشبهور است" این فقره در نسخه قلم و شده است عله كالوه رئیه ۱ مده نهه ها ففط تامل است كه بعنی جدول است در اسل بیانتها

بهن دق گدسته مشتم

دروازه بیرول بادی است ٔ احاطر درگاه آل مرد ندا وسطنے دارد کر قبه شرکیت و بهار نثیمن فقرا و مرا و در عقب مستجر صبخمه و کرد و پیش کزت قبور و صى بېن و بر در دو نقار خانه يکے ازاں ميان خاص و ديگرے بعلاق واب بنت آدامگاه گنایش پذیرفته اندرون گنید چیار قبراست اول تربت آنجاب و نانی مرقد حضرت شس گویال کرخواجه تاش یعنی مرید یک بیرواز بمرامهان بود که گرد هر دومضجع محجر بریخی است که برال از کار نقرنی مزین سنده و بیاتین مزار عبدالرحمٰن بهنداری یعنی تقبیم کمنندهٔ بخشش فقرا و گور ماما حکمی که دخر را به بود بخلوس اعتقا و بحدمت اس ولی امند شرف اسلام پذیرفت و به بیلوش طوطی دفن یافند که ابخفرت یا دخر مرقوم پرورش می فرمود.

حضرت سيد فتح المدلوري عليه رحمة التدالب ارى بالاع فسندق بيايه داوار قلته فون ارت وبرائه خاليش بقدر يك ونيم دست قبراوا ندون برج بطاقیِهٔ ترتیب واده اند و گذرگاه در آب مذکور یا بر دبوار کر بقدر یکس دست عربین است واقع شده و برمائی تا ۲ نجا مینگام برشکال که خندق ازآب لبريز مي باستُد مشقت و دشواري است ، قصه آن سبد بزرگوار چنان مستفاد كرديد كمذمانش طويل ارست بعضے كويند كرمعا حرولى حدوح ارب وبعضے متناخ اذال وربرصورت بيش از بنائے قلعہ ورائجا مدفون سند البسب لعد زمانہ نشان قراو جنال محوكرديد كرمضمون آبه فخيمه كان لعربيتن شيئًا مذكول صادقاكه ہرگاہ براے تیاری قلعہ کہ بارسیوم پایہ دیواد کندہ سند بسیب صدمہ بیل بجائے كِلْ كُلُ آل خونس بيرمين كل كرد اكفرة فجره بشدت قساوت قلبي از كاركن تا كارفره بايس كارنايال بييج محفن وإنسته ديوار بريا كردند وآل خفاش طينتال ازانجا بنا دت معبود چول ایل شام بشام دفتند ـ وقتیکه طلوع صح بسند پایه منهدم دیدند و برپاکردند و تا شکه روزنجفتمون سه

ہے ستام کفرکو اسلام کے سحریہ ہجوم

بمون آسش در کاسه موجود بود یعن بغلبه کغر علی الرغم تا سنه موز ور آتحکام پایه خون جگر می خودند و داوار مقسود را بانهدم کلی محائمهٔ می مخودند بریس حال سنعر آزاد مناسب افتناد سه

مپندار از ضیفال کارسنگیں بریخی آید کہ کوہے بیٹود صورت پذیر از خامہ موے

نا جار راجهٔ آل وقت که از قوم راجیوار مؤسوم بو نبی رَبُک جُکّهٔ نَاکِتْهُ نَاکِتْهُ نَاکِتُهُ نَاکِتُهُ نَاکِتُ تمام حاخرستنده نین کرد که اگر دیوار بر با شود بنائے قبرآ نجناب سازم و زمین براح مصارف آنجا كذاشت نمايم وكحكم عجز مقبول ولها كبكه بسنديده جناب كريا تعالى سفانداست از بماشب افتادن ديوار كبوقوفى درآمد و بادام برده سفرط پرداخت درعالم رویا از سلسلهٔ فقر و نام و تاییخ رحلت اطلع بخیّهٔ بدوازديم سشهر رجب المرجب عرس اوست جنائكه امسال راقيم سطور شريك فاكتم بودا ميكويندكرسيد مدوح قلىندرى بوداز طرلقة سهرورديه وخدمتكذادان مقِرُّ او فق لِيُّ ملسلةُ مِلْاليه بمستند ُ انْهَا رَآبُهَا چنين است كرم مضرب خود بود والثدائم ببرمال رجوع بمه سلاسل بوساطت جناب مشاه ولايت شير بيشه كامن سيدنا المياللومنين على مرتف كم الله وجهد اللسف بجانب بعناب سيدالعرب والعجم صلى الشرعليد وآكر وصحبد وسلم است ومقعود ازبيعنت

بهرطري حق كه باشد وصول الحاشراست وبس كه الطرق الحالله لعدد

جمن دق گذرسته مِتْمَ انفاس لخلايق " جناب ولى كابل مرزا عيد القادر بيدل عليه الرحمة كه برو وبهط اوستاد جناب اوستادی و قبله گاہی روح الله روحه الزکی است می فوایرسه

سیل ہررہ کہ رور روسے بدریا دارد عرض سيد سلاسل و طرق طرلقه عليه قادريه است كرسسلسله خلاوند ما سلطان الاوليا بود على جره وعليه المخية والتناء وبمدادليا وابل سلاسل فیف یاب مایدهٔ نعمت ایخناب اند تا روز جزا اگر کسد درین شک آرد و در حتی ا بخناب سرف سبك بر زبان گذارد بيقين بايد دانست كه آل به سرو با از جادهٔ بدایت هزاران مرحله دور است و برست صلالت ریخور" اللّه مد منبهاعن نصمتر الغافلين" او لقلك بحب تمنائ قديم و أرزوه صيم اين فاكسار كربظ المريز طالب سلسلهٔ بیعت سراسر برکت اوست بزودی رسانا د اگرچه نقش غلامی داقی طور كان الشرله في كل الامور با جناب تقدس اغتماب بوتنتيكم چهار ما بهه بشكم ما در بود بنبوت رسيد ومتحقق كرديد لينى حضرت والدما جدم مفور ملاء التدقره بالنور ارز بزركے درباب ولادت ستخارہ كنائيد بعفنل قادر حقیتی در عالم رویا چناں متینہ . سند كم<u>شخف</u> مى فواير خلاق مطلق ووندعطا ميكند بايدكه درغلاى جناب عبدالقادر سبارد وباین اسم مسی سازد استنده فردند مذکور احتیاط این معنی دارد که با احد از لفظ غلام خود را مخاطب ننا بر- بحول الشرنغالي و قوت ايس خاكسار كراكنون قريب چهل سال رسيده و از بد و ستعور لصدق دل در زمره غلامی جناب شابنتا ا ولياء على حده وعليه التحية والنَّمَّا كرمهم وجود أوْسل و اعتماد كلي دار د ثابت قدم

است وخلاف مكم بعل نياوردا كأئده مم بعون الله تقالي وحن توفيقه عزم الجزم

دارد که از بادشاه بعنت آقلیم ازین لفظ مخاطب نشور سه

مجمن دوم گلاسته بیشم

زمول این وال محبی جرمی ترسی قوی دل شو

کر داری دردو عالم محی دین مشکل کشا بیرے

حض نیشمس مرال علیه الرحمة والغفران می مشرب و از بمرابهیا ب

حض نبتر ولی بود اندرون قلعه بجا ب کوجر گنشه به بست و مفتم دمفنان المبارک

در ایجن فاک رشع بستی خود را افروخت وجه تسمیه انجناب بدین منوال زبال زد

فلایق است کرود کرامت قوت برواز تا خورستید می داشت لهذا باین بسم

فلایق است کرود کرامت قوت برواز تا خورستید می داشت لهذا باین بسم

نبره آناق سند و میتواند سند کرحق مبحانه تعللے بخاصان درگاه خود این قدرت

عطا و موده است ، چناکه خواجه میر محمد درد که احوالش بالا گذشت می فراید سه

ملک بین سے نه یه قدرت نه وصف و طیر بین ہے

میر سے نه یه قدرت نه وصف و طیر بین ہے

مرا یہ دل ہے کہ دولؤں جہاں کے سیریں ہے شخصے سٹسن اعتقاد کہ قول او معتبر نبسن حی گفت کہ بسبب برمہنگی نامش برہنہ

معضے سنست اعتقاد کہ قول او معتبر بیست می تفت نہ بسبب برہی ہوس برہم بود و بزبان عالم بنٹس پرال مشہور شدہ انہی گفت اراو محف افتر است زیراکم اس بزرگوار سالک بود و بسکلیف شرعی حقید میگونہ مثل مجا ذیب بحت ومجانین مرف عرباں باشد فاقیم گنبرش مختصر با مسجد بنا کردہ کو نواب شمس الدولم بہادر مروم است و روروہے آں جیشہ کے است کہ مجعن جہال سرایا ضلال بزع کال

هرف عربی باشد قاصم منبوس عصر به تعجد به مرده و ب سی سرمه بهار مردم است و روبروی آن چینه مردم است که بعض جهال سرا با صلال برعم بال قرار داده اند که مرکس درال عنسل نمایدسید میتود چنانکه چند انتخاص اینجا اذین حرکت بیم وخط خود را در زمرهٔ سادات شمار می کنند و منبع فسادات شمار می کنند و منبع فسادات می شوند لغوذ با نشرمن دالك محفرت میشوند لغوذ با نشرمن دالك محفرت ملا جامی قدس سره السامی می فراید سه

من نداخ که با بنی وعلی ایںچگشناخی است و بیاوبی

چن دی گذرسته بشتم

حضرت سید عبدالویاب علیهالرجم عالم باعل و مرد اکمل بود مدنون است برعوس کالوه در افواه عالم نام گامی او بتقدس و کمال جاری است اعلی کرامتش تا حالت تحریر این قدر باقی است که اگر کودن طبع تا چهل پنجفنبه فاک باکش را آشنائے زبان کند ' بلادتش مبدل بر کا وت میشود و از علم بره می یا بر بینانکه اکثر بخربه کمادال برات و مرات پیش این طالب علم با فهاد آل پردافته الذ حضرت مدوح از اولاد صحیح و میلتنا عوث الوری علی جده و علیه التحیة والمثنا فود و اوستاد شاه فیض الله و مشاه نفیرالدین علیهما الرجم که احوال آل بردو فود و اوستاد شناه فیض الله و مشاه نفیرالدین علیهما الرجم که احوال آل برد و مقدس به تحریر خوا بد آلم بششم ماه شوال المکهم جال بجان شنس سبرد و مقدس به تحریر خوا بد آلم بششم ماه شوال المکهم جال بجان شنس سبرد و

حضرت شاه فبض الثد فادرى عليه رحمة الله البارى ماكن تنهر كهنو بسمت راه بتور در تینیور که دیرے است میان شالی زار آموده ، و گنبیسے دارد که مدفنش بقبریک مینار مشتهرشده حالانکه برقبه سش مینار نیست بککه مسبجداک ا ماطر مناره بلند دارد٬ صفائی صحن و ساید درختان وچیشد اس و قطعهٔ باغ در بنایت خوبی و لطافت است که نظاره اش دل را راجیے می خند بیقین می دنم که درمقابر ایس آبادی پیچ مکان چنی دلکٹ نیست؛ میگویند که مشاه موصوف اېل دل وصاحب اعمال و دعوت يو د كمه برگاه برسفال آب نا در ي نفت مرتب كرده اندك گردش مى دارد متّا كارفرطيم انجا جول گرد باد سرگردان تْدْ بهوای آن ماکم باطن بیجو غبار شوریده حال می رسید و از سرگذشت سرگردانی ا کاه می گردانید٬ در بهان مالت برآمد امور ماجتندان می فرمود٬ این بم منبود است كه بمجرد ورود درين جا دخل گنيد حضرت ولي معلى گرديد و در عرصه قلب بنهايت فیفن باطن رسید از مرفنش آنار زیارتگاه مردان فدا معلوم میشود و دل را کششے می کند استز کار بهفدیم رمضان المبارک صایم دیدار معشوق حقیقی بوده راه دار نفیم بیمود و برشربت لذت اصلی افطار منود -

مثراه لفيه الربن عليه الرحمه از سلسار فلفائے نامی حفرت ولی معلی . بود و صاحب شغل وعبادت بربستم شهر ربیع الآخر از کالبرجهانی آزادگردید و بیرون احاط گنبد شریف بخلوت مراسے خاک سرمید .

سید فریدالدین شهر علیه دحمة اندالمجید جانب جنوب از قلصه بفاصله سه میل از عهرا دروازه در کاکا توپ از جلوت کرت در فلوت و حدث در دسبید احوال برکنت ماکش برین گوع برکرسی شهود جلوه گرمی کنند که مروعده دور و دوزگار پیشد در عین دنیا بمضمون سه

> دل تیرہ اپنے کو روشنی بفروغ سٹیسلہ عشق دسے کہ یہ جانٹاہے ہیں از فنا کہ لحد بہ تیری چراغ ہو

کلبہ تارخود بشمع معرفت روسشن میداشت، آخرالامر کایت دین متین از دست کفار لعین بمظلوی قیل سشد تا این مرتبه که تنش وا از شخ چفا پاره پاره کردند واقع است و اعضا از بم جدا منودند ازابخا که الا ان اصلیاء الله لایسوننون واقع است باندک زمان تنش بر حالت اصلی درآمد، با فاقه قلیل برواز دیم شهر ذی قعد استم محرکه مشهمادت بحریم و صدت بر سرخروئی ایدی فایز گردید و غلغله برزگی خود را بچار سوے آفاق بلند آوازه گردانیده برا با با عاشقال افاض الله علینا برکان انفاسه خوش گفت

فجمن دوم گادسته مشتم

درعمل کوش و هر چه خواهی پوش تاج بر سرینه و علم بر دوستس

منجله كرشمه تنهيد منروح اينكر كوهيجة از گنبداو اتصال دارد و آب شرس اذال تراوش کرده در قدجهام منگین که درانجا کنده اند جمع میشود ، بمقامیکر گذر آب است اكثر ابل ماجات خصوصًا عورات برايه حصول مراد بتؤسل ايس مرد تبييد درانجا مي وز و بکمال طهارت دست خود دران می گذارند شالی تروتازه یا گل تروتازه یا برگ مبزيا ماېي دنده و امثال آېنا ادا بخا بحسيه عصود برمي آيد- و آل را شگون و موجب براكمه مرعا ميدانند ويقفنل كادراز حيتنى مطلب مامسل مى كردور درين ولا مقام مذکور زنداں خانہ سولجواں مقرریا فتہ آناں از جمالت و ضلالت از بی بر جلئے مدر به طریما تروع کردند٬ و دستهامه بخاست آلود درال گذاشتند٬ و این کمال امتحان کرشمه اکناز بنادند٬ ازاں زماں آمد آپ به نهایت قلت رسیده و گل وغیره كم بحاجمندال بم دست مى سند بموقونى وداكده چوں دئيس ما باعتقاد درست مشائز ا بخاشد تا اقامت برروز اب خاصه از ابخا موافق خوابش می رسید و از بهال ذلال كدرنگ و مزه شيرومشكر داخت سيراب مي گرديد.

حضرت چاندمستان علیماریمه والففران از گروه طیفوریان دروقت فود صاحب مقام بود که با قنباس کامتش اگر ماه تمام بال ایرا گشته دربوده گری کند سزا است، بسلخ ذی مجمر از دارفنا رخت اقامت برداشت و مستانه واربجا ذبرد مجمت مولے بوطن اسل مشتافت گنبدش قریب گنبد ولی معلے است، ادال جند بخریم اورده می برنبان ایمنا زیاده از یک صد و بجاه سال نگزشته با برزگان که به تحریم اورده می برنبان ایمنا زیاده از یک صد و بجاه سال نگزشته با برزگان که به تحریم الحام برنبان ایمنا برام محمد در تعینور مدفون است از زمان

جمن دوم گلدمته مشتم

رطتن باحدے اطلاع نیست، فصد فهود آس مرد خدا اینکه قیدیا که در موافذه دزدی و خونریزی بزنجیر آبنی زلور بوش اند و از حکم انگریز برتیاری داستها مامور بینانکر بیش از بهفده سال بجائے که اکنول مرقد نور بارش نمایا است باکراسکی داه می پردا فتند که ناگاه از به ادبی تمام گل صفا بیا بوسس آس فرز در شهید کربلا علیه التیت والتنا رسیده بجاے عرق فواره خون برآورد جوں فاک ادا نجا برد بشتند شخصے دا یا فتند که بلباس سفید بخواب داحد است و بعض جابخون تازه آلوده سفده و شفا دا کمال لتجب بتما شاسا و بحول مگس برشهد بهجوم آوردند درال میال صفرارے یعنی صویوارے بود از علاقه بیشین انگریز بخلوص عقیدت به بناے مقبره پرداخت و بعالم رویا از نما هے اطلاع یا فت الحق مدفنش مقام دلک است و دوال آما ، جناب حافظ شیاری قدس سسره الزکی می فراید سه

رقیب در گذر از عاشقاں مکن نفرست که ساکنان دبه دوست خاکسارا شد

شوال المكرم وداع دنیا نمود و اندرون قلومتسل مسبحد نواب فروس مكال بخساك آمود -

علیم المتدمشاه قادری ملتب ببرینه شمنیر ددعنوان خبره حالت جذب داخت ورنداش مملاحظ برلینان حالی و سرگردان اودا بحیره مقفل میکردند باوجود بندش دروازه غائب می سفد و بگنبد حضرت نترولی حافر بعض اوقات دار بوقت خواب بر سرش سایه فکن می بود و زخم شمنیر برو کار ننی کرد و بنگام بیرانه سری با وجود ناوان بقوت باطنی بر بهلوان قوی طه اورده بقفا خوابا نید و چول سنگ اذبکه علطانید به بست و مهفتم سفیر مبادک دبیع الاول سدند یکی در و دو صد و سد بیری از جهال دفت اگذب مبادک دبیع الاول سدند یکی دار و دو صد و سد بیری از جهال دفت اگذب مبادک دبیع الاول سدند یکی دار و دو صد و سد بیری از جهال دفت اگذب د مبادک دبیع الاول سدند یکی دار و دو صد و سد بیری از جهال دفت اگذب د مبادک دبیع الاول سدند یکی دار و دو صد و سد بیری در بیری در مین کالوه و اقع است .

شناه امام الدبن قادری سیدعالی فاندان و ادمنایخ خش اطوار بود بششم ماه رجب سند مذکور از دنیا رخت بستی برلست و اغدون قلعه متقل مسجد مسطور مدفون گشت ر

سفاه رحمت الندقاوري اذبه سادات ومشائخ نامود اود بتاسيخ بسنم اه گذشته برجمت حق رسيد و مقابل مقره مسافرشاه بسارے ترک مربو سيرسفاه عبدالرحيم فاوري كرفاكسادى بيشهٔ او بود بمعداق اطلبط المعالى بالهم المعالى بمت او بلند اندليشه او با وصف قلت ممان بمضون سه برجه دارى حرف كن در داه او

لن تنالوا البرحتى تنفقوا

نعتی معزم دل میداشت شب زنده دار و دمے بے عبادت نمی گذاشت بیش از

جمن دوم گلدستنه مشتم

نوزه مال بطریق سیاحت فایز مدراس شده چندے اقامت منوره بود اذائجا که خداد ندطفلی راقم بخواے کلام برکت انتظام جناب باباے عاشقال علبه الرحمه والرضواں سه خورسش ده بر مخبشک و کبک و حام کہ یک روزت افت دہاہے بدم

خدمت دلها موجب ذاد آخرت میدانست بوساطت اوستاد قدیم خود بعنی جناب والد ماجد مغفور ملاً الله قبر بالنور دریس اوان محبت فقرا و خدمتگذاری آبها بر جناب مغفورختم بود٬ بجوسشش فاطر به تعظیم و توقیر ملاقات فرمود و منبافت فرساد و مبلغ دو صد روبید به خوابش سشاه مدفح کوهنع نمود چونکه بمضمون سه بهین مرتب، رهنی نمی شود

کے جا قراد نیست سببہر بلن، دا

متحنق است ورعرصه جهار روز زر مُذكور به تقتیم محتاجین برداخته به زاد و راطه بجاده مقعود بیمود و بعد یک سال در ماه جمادی الاولی برفیق اعلی بیوست و متعسل مستجد محدی بمحاذی سسکونت گاه خود مدفون گشت .

ا پرسشهر بود لذاب جنت آرامگاه و پنرو با او الفت می دهشتند و لبداوک و مرا عات می پر دافتند بدوار دیم ذی حجه ازیس عالم محل سفر بربست و دردنیم ماک ال جن دوم گذرسته سِشْتم

در بوار پدر خود مقواجه معروف که مرد بزرگ بود مد فون گشت .

خواج احد خاه مینی چنتی ساک صوبر محد آباد بیدد که از تنل سلطان احربهمتی اود و سلسام لنب ما دری او بنوع جانب حفرت مبر محدسيني كيسو دداز الملقب بشابهباز بلندبرواز خواجه بنده لؤاز قدمالته مواليزز می در سید ٔ مرر عالی ننب و فقرگرامی حسب بود قناعت و توکل وانزوارا می تحد رسیا بند کر زبان در و هن او لال و خامه سر بریده بشرح تابت قدمی او پامال از یاده از عرصه لست سال است که بر فتح بهاوری سوار شد و تا دم والبسيس فرو نيامه٬ چونکه خواجه مرفع بياس خرقه دروليتی فداخه آل عبا بور و محو محبت ابنائهٔ روزگار که نغصب و نالدّان بینی را متعارخود سیاخته اند بیچ کس ^{را} در بیسج عالت چه در امور دنیا پابند عزیت و خود داری باشد و چه در کاروبار عقبی منزوی و نابت قدم ماند ناگواد مزاج شقاوت امتزاج خود با ميداند، باين وجر درحق أل مقبول بارگاه كرما لب به تبترا مي كايند و متهم بردففن مى سادند برآئين جزام بهتان خوابند يافت كسانيكه دركمال محبت و اعتقاد ازال با تظیر لنبت این امر شنیع می کنند جزای آبنا روسیابی است و بسس بناب امام بهام ما محد بن ادربيس شافتي مطلبي رصى الله لقال عنه واس صناه ولاحرمينا من بريحا تترو نفعنًا بعلومه كر درستًا بن او مديث منيف لانشبوا قرييتا فان عالمها يملأ الارض علما ورود يافنة در محبت حفرات اہل بیت کرام سسلام الندلقالے علیھم اجھین بمرتب محویت واشت کہ زبان برگویاں درحی اس تقدس نشان بالتمام رففن واسندر بھوں ایس منی بسمع المشرف دسيد معًا اين بيت النشاد فرمود سه بحمن دوم ككارسته مبتمم

لوكان مرفضاحب آل همد فليشهد التقتلان الخاطفض وبر وقة ديكر بربيس مضمون أيجاد كمود سه بريت الى المهيمن من امناث يرون الرفض حب الفاطيه

او نقالے براقم سطور و جمیع مومنین بر خرمب حق لینی اہل سنت وجاعت اید هدالله نتعالی الی یوم الفتیامی و محبت و غلامی از آل باکامت بمقتقتاً بند مرتب جناب قسبله گاہی و اورتادی روح الله روح الرکی سه

ازل سے متجیز عاج نہے خانہ زاد ہس کا کیا ہے ورد زباں صبیح وسٹام یاد اس کا عقیدت اسکی ہے دونوں جہاں میں زاد اس کا نفیب کر قسے یارب سدا حضور حسین ولائے عرب انہاں جانٹس کن عنم حسین قربن دل و زبانشس کن

تادم وابیس قائم والا و از امود مخالف سشرلیت غرا و صحبت ابل عناد و نفاق و مخالف مذہب دوری لفیب کنا د . چوں سال گذشته خرورود کیس ما مشتہراً فاق گشت خواجهٔ مغفور باستماع آن فرود که امسال مرکز انقناق آندن نواب صورت مخوابد است سشاید سال انزیده خوابد شد، برگاه درین ولا خرسفر متحقق گردید - گفت که پیش از وصول نواب درین جا از حسکم

ر من مر سر معرف مربع من من الفاق ملا قات ما دست تخوابد وادام مجنا

بتاریخ بست و منتم شهرمقدس دبیع الآخر قبل از بست و پینج روز از خرمج سنکر خیمهٔ زندگی را به متون سه

الاانماالدنياكمنزل لأكب تراه عشيا وهو فى الصبح لحل

اذ منزل دنیا بیروں نمود و بر ہماں کوہچۂ اقامت کہ اذ چندسے بہ پہاڑی خاہر ہشتہار دارد در مکان بناکردہ خود بمقام خاک آسود اللھ مراغف ہ واس حمر امیر خسرو دہلوی قدس سرہ الزکی می فراید سے

> بارال که بوده اند ندائم کجا تدند آیا چه وقت اود که از ما جدا تدند

من مبريكا الملقب تورين جانوا، اوراوين فيكا فقرس اور

مسافر آزاد از گروه بهلول سنایی که در هنین خانواده علیه قا درید دخل است بحکومت دانی دانی میناچی گفار ۳ بخا اقامتش ناگوار دانسته با ذبیت می پرداختند دوزید ملول و بتنگ شده گاو منگ که مقابل بت خانه بود و آنزا بهنود بیستش می کنند و بسوامی دامند بران سوارگردید ه بحول و قوت محی مطلق و قادر برح مثل گا وان دنده بسواری خود در آورد و علف چرانید و گفت شهر کمنود دانی و غیر با باعتقاد از سناه موحوف دست ظلم کشبیند و بسکده از انجا برد شند آل دنین که برعوس کالوه و قق است نیاز او کردند بروازدیم دی حجه از برطلم دفت و بر جائے نگور دفن گفت .

سناه جال الدين سين بني بجابورى از ظفا م حضرت

این الدین اعلی برین سرزمین ورود یافتهٔ زیاده از صدمال است مشرب دندانه می داشت و از تکلین شرعی آزار حق که رکیش را بقول عزم که ما صدق اولال كالانفاط بلهداصل الدزداعتكاه وانسته بداس استره صاف ميكرد الأمريين گاہے بہ تقریب نماز بمسجد می سندند قاصی آنجا زبان بطعن و تشنیع در حق آنہا مع مقتدًا می کشاد از روداد این حال سخت ریخیده خاطر گشته بحضور شس عرض كردندكه از عدم پاسسشريعيت گامي ميتك حرمت ما على رئيس الاشهاد عيشود باستماع ایس معنی ساکت ماند و بند یک دو روز بقاضی طلبید اگرچه مشارالیه از نام او نزگ می داشت و تنگدل بود ، بارسه بمجرد طلب حاضر شد می بیند که شاه مندمی بكمال مسن وجمال بالمحاس دراز كنشدسة است از مشاهره ايس احوال في الحال قاضی پرم متذرست بر پایش ۱ فتاد و سردسشته صبرو قرار از درست داد^۱ باعتقا دجانم بسلسلهٔ بینت او در رسبد و مثل زنجیر طقه بگوش دروازه ش گردید شاه موصوف بوقت بیت فرود کر اے قامنی امروز براتو سلسلهٔ مربیدی ختم مخودم کر افت اے لاز

شد لبد چند روز برویم ماه شوال المکرم راه ملک عام بیمود ، و برعروس کالوه کالبر جمانی را بخاک بینها س منود از بنجا است که خدا شناسان در حتی بیج کس بفوائد سه جون او می دانی که در دانها خدا است

بس ترا آداب ہر دہا روا ست

لب به بدی منی کشایند و پاس دلها منظور وارندنیراکه دل آنها بهجو آئینه مصفا است و مشرف خاطرام بخلاف زابدان خفک این زمال خصوصًا بعض او خیران کم از معرفت اللی رنگ و اوئے آستنائی منی وارند و ادعام ففیلت می سازند و امروز در برده باقیام عیوب کر صل آل بهتان و عیب چینی است متسن الد ناحق بت كوه ديگرے زبال درازى مى كنند، براكينه انجام ايل كناز براست و فردا عندالله مواخذه این الله بنرور فال عاقل می فراید

تناددنافيلے غيراز نامت برف ماذيها زيان شمع آخر فاك ليسداز درازيها

وفقناالله واياهد بالخيرر

فالبم منشاه سركروه فقرائه ابن جا الأكروه ارزال خابي تناق اذ خانؤاده طوسببركر خانواده بعثم است از ملسلهٔ علیه قا دربه و بوسطرجزاب مرستد زاوه أكفاق حفرت سعيد عبدالرزاق رصنى التدلقال عنه عنهي مبتود وبجناب قدوتنا ووسيلتنا سلطان الاولياعلى جده وعليه التحية والننا درمين سشباب اذ ملک مندوسستان واردایس مرزین سنده درداده بشکده تباه نمود وشیخ فان شده به به فایم ماه صغرالمنففر سسنه یکبزار و یکصد و او و سه بجری سفرگزین عالم بالأكشته در مكان وُرُوْرُ به تحن النرى جا فرمود .

متصعف شاه مهروروی که در بنگام حکومت منگارانی رتبه بت را بغون باطن پنال زمی*س گیر کمؤو که بزور بهز*ادال کس از جائے خود جسنبستس ننی یا فن ' ہرگا ہ جماعر ہنود نع کارفرما بعجز و زاری بحدمت او ملتجی سندند یک تار رسشتهٔ خام برال بسته اذ حرکت اکهٔ تتاسل اذانجا برکشید بدوازدیم ماه مبارك ربيح الاقل ازي فاكران درگذشت و بسمت كالوه مذكور دفن كشن. القاق سشاه نيرشاه تاج فراق بغاصله روكروه از فتح بهارى مدفون است، نواب جنت آدامگاه انواعقا دميداشت وبسلوك ى برداخت بخانكر برمكانق از جانب مركار لؤاب مدوح مسجدت لتميريا فت. ولابیت شاه درشد مسافرشاه از نقائم مشهود اینجا است بهست وسششم ماه مقدس دبیج الآخربهاد زندگی او آخرست دو مقرواسش براه وَدُورُ واقع .

مبیت طرا سناه فقرب نفس بود از سلسام چشنبه محشد دنیا و اینها را ناچیز محف مبیدالنت و بعض خق عادات بم ازو بوقوع آمکه بهفدیم شوال المکم دنیا را پررود کمؤد و در قریه وَدُکسنک مسود -

سبیر جلال کدری از فقرائے ازاد نامور قدیم ایں دیار بود از سلسلهٔ چشتبه نظامیه نواب جنت آدامگاه و نواب فردوس مکان اکثر بزیارتش می سندند بتایخ بستم ذی حجه داعی حبل را لبیک گفت و در راه گنبد ولی معسلی بته فاید فاک خفت -

محى الدين معرمست الاسلسلة مذكور فقراع قديم اينجا بود مكالش منجله سفت مكان متعارف فقرائع آزاد است .

مكالش مجمله بهفت مكان متحارف قفات اداد است .

چرتاب ناه شبرازی سبروردی از اولاد حفرت خواج شمرالدین مافظ مشبرازی قدس سره الزکی صاحب باطن بود و در حالب سلوک نوعے جنب می داخت و اب رحمت مآب بحالت دندگی آل مرد داه خدا بر زبین عسلاقه او مکالئ بناکرد و چیزے بحد متش بدیه فرستاد و استداد نمود زبانی بسا اشخاص مرکائے بناکرد و چیزے بحد متش بدیم و توصیف گوشه گری شنیده م به بهانزدهم مفرالم طفر سالاله هم یکهزار و دوصد و بست و دو بهجری از سرائے فانی بعشر کمکده جاودانی بنفن بخود و برزین علاقه خوایشن که بیتور است مود مهم سود به مساور است می سود است م

بتمندي كمذستهشتم

ابراتيم كم حفرت ولى معلى بَهنگام ورود از وطن خود در بهيس جا مزول اجبلال فرموده بود بیرون دروازه نو در راه وُرُورْ واقع ومبرگاهِ است که بهرطات جشم واکنند سبزه زارم جلوه میدید در صحن آل اکثر عرب مدفون مشده اندا زبانی بیشترانخاص بگوسش دسید که دربی قبور بسیا ابل ول اند کر بعین صلحیا وا بوقت مثب درانجا مویت کهٔا نفیب مشده امست[،] بیرون میهرا دروازه مقره المست كه قبوراز هزارال تجاوز لمؤده بدرجه لك بلكه ذايد رميده باستد الرج مآبا دی بندر چینایش پین مراس و مهارس مگریعنی بندر میلا پورمقا برگیراند لکن چنیں گورستان طویل بنظر نیا مرا و میگوییند که در بیں مقام ہم لیسے مردانِ فدا آسوده اغه و امکان دارد٬ چول درس مقامات ا تفاق گذر ا فتدعبر لت درت میدید و دل را رقته بیدا میشود آخرالامر بر ابل حیات را بهیس منزل در بیش و از نشترامل سایر ذی روح دل رکیس عارفے می فراید - س باعی اے ول بیقیں دال کہ جہاں جائے فنا است غم نوردن بيهوده درين عين خطسا است چندانکه نظر کردم و دیدم چپ و راست

یا دال بهم رفنت کون نوبت ما است چول موج دست برمم زدن سود سه ندارد و بهجو شود دریا ناله و فغال بردشتن منغنت بنی دید اولی آلنت کراز غفلت و محبت دنیا بهلوبتی کرده از حن اعال توشهٔ آخرت باید نمود و در تلاش گوبر مقصود کرمعرفت مولی است عرف لنس باید فرمود ' جنا نکه خواجه میر درد کر ذایقه چشس نفست الی بود می فرابه سه باید فرمود ' جنا نکه خواجه میر درد کر ذایقه چشس نفست الی بود می فرابه سه باید فرمود ' بینا نکه خواجه میر درد کر ذایقه چشس نفست الی بود می فرابه سه باید فائه ه انفاس کو هنا کی نرک کمی داد. ا ز ملاحظ کرنت مقابر مضمون این مثقر متیقن سف ور عالم مرکب بیم تنبا نی نیست ور عالم مرکب بیم تنبا نی نیست باران عزیز آل طرف بیشتر اند

منهذا یمنی سوای بزرگان مدوح اکتران ابل ول وصلی دری خطه نجاک از میده اند که از نام و نشان سنال کید آگایی بنی وارد، وری وقت شرجناب قبله گایی و اورتادی دوح الدروه الزکی مناسب حال بیاد این عجز خصال آمد مده مناسب منال بیاد این عجز خصال آمد مده مناسب منال بیاد این عجز خصال آمد مده منا در مرزه بریم ددنی وقف فنا است

نا بعد عرابد حباوه جانال باقتيست

احال شهر مع اوصاف كذشتنكال بتسطير درآمد اكمنول روداد حضور بطور وذرا به جير عبارت مي آرم تا بركس از احدر خبرو البين رياست جناب خداوندي طلع ستود و بنه دل درخی ماه منور ما که سراج روش دولت بل بیر اعظم فلک و خاندان الوری است بدعام تزاید عمر و دولت پرداز در بغره شهر رجب المرجب و اختر بسواری نالکی سبز بزیارت مزارسته دایف حضرت تهر ولی قدس سره الزکی از راه دروازه او بشان و تجل جلوه ا فروز شده با دایه فانخه پر داخت و غلاف کل و جند صدروبیه بخاوص عقبدت نیا زس مرقد مقدس ساخت، بعد واغ ازال بر مربت جد اعلاے خومین اعنی امیرالهند اواب والا جاه عدة الملک أصف الديله محد الذرالدين خال بهادر ظفر جنگ سب سالار فرانروائے قلرو کرناکک که براست نهم ماه مبحل ربیع الاول سسنه یکهزار و دو صد و ده بچری بحکم ماکم حقیق از مکومت دنیا عاری گرید. و بعد وفات ملقب بنواب جنت آدامگاه شده ، جبشه رودگار

بحن دى گذمسة سنتم

جنیں امیر با تونیق و منبع حسنات و والا ہمت کم دیدہ باشد بیرون دروازهٔ گنید سند بقرآت فاتحہ گنیدسٹ دید سائبان سنگین آل مدفون است فائغ شدہ بقرآت فاتحہ و ادلے نیاد و چادر گل برداخت بی ادال بمقرقُ فاندان عالی شان والاجای کم ہم دران اعالم ملحق و متعسل است رسیدہ فراخور رتبهٔ ہر واحد با دائے فاتحہ و نیاز چادر گل مشغول مشد کما نیکہ دران اطراز حکومت دنیا عادی شده محفل فرید رقع می آبد ۔

نواب عمرة الامرا معین الملک اسدالدوله خبین علی خان بهادر ذوالفقار بنگ که مهین فرزند لااب جنت آدامگاه و ولی عهد او بود بدی ماه موصوف سند بیجردار و دو صد و شافزده روز بهار شنبه رخت بستی بیجید و بنواب مرمی مقرد بر سند بیجردار و دو صد و شافزده روز بهار شنبه رخت بستی بیجید و بنواب مرمی المقرد ما در سن الدوله حافظ محمد منور خال بها در

بهادر جنگ ظف رستید و مارالمهام والد ما جدخود و جدا مجدحضور که امیرهائب تدبیر و صاحب جرأت و شمن یر اسلام برور کفرشکن دوست نواز دشمن گذار در صورت ابل دنیا مرد دیندار و هافظ کلام الند او د و منتخب اولاد نواب جنت ارامگاه بتا برخ بست و چهام شهر محم محترم درسند یکهزاد و دوصد و مه درعین

الاسماه بعن بعد من المحالم بن المراس المحال المراس المرال و الفرالدول محد الورخال بها در حدام بحثك كربيا نزدهم و محد و بعضده روز مذكور رهلت فرمود

تفییر الملک انتظام الدوله محد صلابت طال بهادر عفنفر جنگ که بشب بشتیم شعبان مخطم سسنه یهرار و دو صد و اوز ده شب بهارست نبه استقال کرد این برجهار برادر حقیقی اند از بطن نواب بیگم محل فام نواب جنگ دادگاه

بحن دوم گلدسته مشتم

و از بیگات بیگم صاحبه مرحومه مدوحه که بیان دیم جادی الاولی سند

یم زار و یکسد و به شناد و سنش وفات فرمود. و محل محترمه لؤاب فردوس مکان بنت سنکوه الملک نصیرالدوله عبدالوباب فال بهادر نفرت جنگ برادر خورد لؤاب جنت آرامگاه که بسوم ذی مجم

سنه یکهزار و یکصد و لود رحلت نمود. و خواهر لوزب مسله مساة مر بی تنگیم که محل عبدالرحیم خان خسسر پوره د در در در مع دو رختر

محد محفوظ خال بهادر ننهامت جنگ مرحوم برا در کلان نواب مدوره بود مع دو دخر و دو دخر از محل خاص نواب معیلے الیہ کیے موسومہ کا کسا النسا بہیگم عرف دریا کیم کہ برلبت و ہنم شہرصفرسند کیمزار و دوصدوسی وسٹس شب خریں جہارشبر بسیر باغ عدم سشتافت ،

دوم عمدة النسابيكم كه فتح السناء بيكم عرف داشت بشب يازيم ماه مقدس ربيع الآخر سند يكبرار و دوصد و بست و بهفت سنب بخشنبه از دنيا رفصت و بعث سنب بخشنبه از دنيا رفصت و محل سيف الملك مسماة به بدرالدنساء بيكم اخت علاتى محل نواب فروس مكان كه بجهارهم سعبال المنظم سال وفات نؤاب جنث آدامكاه برات حيات او چاك سند بهال حيطه گوسنه راحت يا فتة الله

وفات ابل فاندان مدوح بآبادی دراس بوقوع آمده اولغش آبنا

بجوار ولى معلے نقل يا فت سنا بدخوابر اواب جنت سمرا ملكاه رمع وخران ور ايام اقامت اواب معلى نقل يا فت سنا بدخوابر اواب جنت سمرا ملكاه راقم سطور بمعائن وقيور اقامت البد دريس جا وفات يا فته باشد سرگاه راقم سطور بمعائن وقيور رؤساء مروح وصاحب وادكان برداخت مفنون فاعتبر وا بيا ا ولح للابعدا مدروح وصاحب وادكان برداخت مفنون فاعتبر وا بيا ا ولح للابعدام

روساء مردع و صاحب دارهان بروافت معمون عسابرد بباری در در با بنظر آورد که بچشم خود تسلط و اقتدار مهر واحد تماشنا نموده بود و یکبارگ همه را اداں مالت دیدکہ مکومت آں کوہ وقاران بر پرکا، کاندہ ' و از امیر تا فقیر فرقے یافتہ لنے دہ جنائکہ عنی کٹمیری میگوید مے

> عزت سناه وگرا ذیر زمیں یکسان است میکند فاک براے ہم کسس جا خسالی

دا اسفا و واحسرًا مستایدهٔ ایں احال معنی آیہ کرئیہ کل شیخ ها لك الاحتجام مل ساخت و بملاحظ کا روبار و شوکت و مثان ایں عبرت سراکر ہمجو آب در ذیر کاہ است دل عجز منزل بصبط ایں معا پرداخت سے

حضوری گرہمی خواہی ازو غایب مستوحسا فظ

متى ما تلق من تقوى دع الدنيا واميلها

از نظارهٔ مجلس آک بینم پوسشید گان خواب عثم جول نقش تصویر بحیرت رفتم و این غزل شاه قدرت انڈ که در سوار بندوستان مرقبے عارف بود بے اختیار بیاد

آوردم سه کسکی نیرنگی یه برق فاطسر ما نونس ہے جو سفرر دل سے آ کھے سو جلوہ طاقوں ہے حسن کو اپنے ہوا داروں سے کاوش ہے مم شع کی ہر یک تیش برق دل فانوس ہے مسر اور طاقت کھی کے کوئی یہاں سے کوئی المان ہے کوئی المان ہے کئی گئی ہے اور رخصت ناموں ہے کل ہوس اس طرح سے ترغیب دیتی تھی شکھے کہا ہوس اس طرح سے ترغیب دیتی تھی شکھے کر ہوس اس طرح سے ترغیب دیتی تھی شکھے کر ہوس اس طرح سے ترغیب دیتی تھی شکھے کوئی سے کر ہوس ہوتو کی عمشرت سے کیجے زندگی اس طرف آواز طیل اور صرصوا ہے کوس ہے اس طرف آواز طیل اور صرصوا ہے کوس ہے

جمن روم گلدسته مېشتم

صبح کو ہو تا ہے محفل میں مئے گلگوں کا دور سنب ہوی تو ماہ روبوں سے کنار وبوس سے سنتے ہی عرت نے بولی یک تماستا بیں بجھے جل دکھاؤں توج قبیر آز کا مجوسس ہے لے گئی یکبادگی گودِ غربیبال کی طرفسہ جس جگہ جا ب تت اسوطرح ما پوسس سبے مرقدیں دو تین دکھ لاکر لگی کہنے مجھے پرسکندرہے یہ واراسے یہ کیکا وسسسے یوجھ توان سے کہ جاہ وممکنت دنیا سے آج کچھ بھی ا ن کےساتھ غیراز حست و افسوس ہے كل جو قدرت بائة خم ركفته تحص تبيح ريا ا من المع من المعن من المراد الوسي ایس دو رباعی نظر با عتبار دنیا و تقلیم وارستگی ازاں کمال مناسبت دارد دنيا خوابيست كثس عدم لقبيراست سباعي صید _اجل است گر جوال گر پیراست ہم زیر زیں ہر است و ہم بالایش این قطعهٔ فاک هردو رُو تصویراست

> مرغے دیدم لنفستہ بر بارہ طوسس دربیش نہاوہ کلئے کیکاؤسس

باکلر ہمی گفت کہ افوسس افوس کو بانگ بڑسس آہ کجا کیکا وسس

او تعالى بايس فاكساد وجميع مومنين مضمون حديث شرافي اكثروا خصر هاده اللذات نقش دلنتیس تموده از غفلت و حب دنیا که جناب مخرصادق در مذمت أك حب الدينياس السكل خطيطة فرموده است محفوظ واز لغيم عقى مخفوظ داراد و از دیدار خود که اجل نتما است و بفخواے صیمت قدسی انکم سنترِون ربصه يومالقباحتركما تزون القعم ليلة المبدو ويزيارن روضهمباك حبلیب خولیش صلی التّد علیه وسلم که در حدیث صبح بشارت فرخنده اشارت من ذام قبرى وجبت له متفاعتي ورود يافته است الرمال تفييب نكناد ربناتقيل . مناانك انت السميع العليم بعدادات زبادت مزوم مفرة مناه نفبالدين رسیده با دامه فائخه و غیره پرداخت و از جانشین او بهمان نام مشهوراست ملاقات ساخت ، مشارالبه كرم د صالح ومنزوى است يك دستار سفير بطاق تبرک درگاه بر سرخود بدولت ویکے بر سراؤاب عظیم جاه بها در پیچپد و برسم ستنگون یاندان بمفنمون سه

برگ سبزاست تخفهٔ درویش چه کسند بے لوا ہیں دارد

با انگشری نقرتی کر برال الله مرالنص من نصی دین هجی کنده بود که مود برید برسانید برناب خاوندی ازانجا به گنبد معزت چاندمستان ما عرست ده بادای نانخسه و نیباز کسب نور سعادت مخود و از جانب عربرا

حين دوم گلدسته ميشتم

وروازه التفات بالالاماره فرمود اسوم شهرصدر بوقت بلند شدن جهار که وی روز در عین ترشیح بر سواری بهل اسپان بزیادت مزاد رحمن بار حضرت سبدعبدالوباب وحفرت سبد فريالدبن نتهبد وحفرت سناه فبنن اللهو مبد زين التابدين م وح الله روحهدو اعاد البنا فتوحهم فيض ياب سنره قریب دو پاس روز زیب ا فروز دارالا لماره کردید، لعد مراجعت ازانجا مسترفراسیس كانك جرج كلان يعنى فيصله دمهنده قضا ياموافق قالان عيسوى وجرج دمي ومرم وهر دو کرنل حاصر حضور سنده مستفید ملازمت گشتند موافق معمول عطرو پان و گل و گلاب بهر وا صد مرحمت سند و بمستر مذکور و کوئل کلال نه خوان کورخ منیا فت و بسه شخف با فی یعنی بهر *یک* ازاں تورم هفت خوان از با *ورجی فا*نه فاس بارسال وراتدا بشب چهارم ورستكريه مقدم حضور رقاصكان اينجا باولي با کوبی بردافتند بشب بنجم علاقه داران مسجد محدی و دارونها وغیرم که سعلق از باغات سسركار انر برام مجرا به تمنامه دلى بارياب شده بكندانيد نذر سرمبابات بنلک افتخار رسساندند . و مطرانکوه تأیمکُن مبوه وغیره برم لدابان تحفه آورد و بعطائه العام از جناب خداوندی اعتبار مایاس و عرب ہے پا باں ماصل کرد ۔ پہنم سفہر بعد سہ پاس روز ضیافت میز لبسروارا ب فوج له بمراه كشكه ظفر الربودند مع سرداران ایجا فرمود، و بعدا نفرم آل بزیارت عفرت بسيدفتخ التداوري بسواري بهل اسسيال انور افزا شده فتوح سعادت حاصل بخود مناریخ سنسشم بعدا داید نماز ظهر با محلات بر کوه مذکور عبلوه فرما نشت از صبح تا استوا بندو بسن زنانه بالستادگ سراچها و بندسش فناننا

The state of the s

جهن وم گلدسته سبتم

مشقتها دارد وبدالتغات وثبن تظم ونشق جنيس محل ازجرا محال باستدا بهنتم مجلس فانخه حفرت مسبد مبلال بخارى ومسالارمسعود غازى قدس سرحما در محل دوم بعل اکده و بهم ملازمین مسرکار و ابل عزت این دیاد حسب الام حصور برخوان وعومت حاحر شدندا بيا ذويم شربب مع محلات برمستنگار باغ بحد ناز فهر رونق افزامنده بس از میروتاشا بشب معاورت فرود ، بروازدهم بفتشا عزت بخشی حسب التجاہ جرج مرقوم به تقریب دعوت میزخود بدولت و اقبال مع برادر والا اختر ومشرف الامرابها در ونجم الملك بهادر وگربنن ايجنط بر ببل اسبان جلوس فرموده و باشخاص مقصلهٔ ذیل مثل را قم و میرنز الی بحن بهاد ستابزاده واعتمنا والملك وخورشبدا لملك واميرالدوله واذادالدوله واعظم لملك و صغدرجنگ و شرف الملک و قا درحسین خال بها در معتمد جنگ و حکیم ا قرصین خان بهادر مرطی و وجیه التدفال و حافظ یار جنگ و محدوثنی منشی انگریزی و قریب دو صدسوار بحلو داری بمراه سواری فاص د سفت براغ مشار البر که قربب کاکا توپ است اوقت مذماعت زیب افزامشد٬ درعارت موی البر نوز ده مواد محديط و ابل شمنير و ابل قلم و سيزده عورات آبنا بتعظيم رئيس ما جمع بودند بكمال ا دب تا سواری حضور میزبال برسم استقبال رسید و به نهایت عزو توقیر بکرسسی تشانيدا جناب خداوندى وتمامى مفار ذائفه آسشنا تندندصاص ليداتزم محفل ميز البخناب را بهمه اطراف وجواب كاشانه خود تكليف قدم رنجلي دادتا ار گلگشت چنبن مر*ودعظم ا* قامستاگاه خود دستک گئستان شود حفرت بهاس فاطر مله نام يك خالواده از قوم نوايط است من وقاتم وروم صلاح سله ووات واراد والاستاراء

درائجا بعن آمده و صدم کمس مشغول ابهتام بددند جه بندوبست آل مقام بلسند

جهن دوم گلدسته عشنم

بهر جهار طرف سبروتماشا فرمود و بوقت نصف النهار بدولت سرازیب و رونی افزد از قرائن انجاجنین معلوم میشد که آن باغ مع حویلی بخریدی سرکار در آید از انجنا که باغات کینر و عدادات عالی شان ملوک مرکار اند حصور بشرای آس ملتفنت بگردید، بشب سيزديم خود بدولت به تكلف تام اذا لفاع اطعمه طريق الهل سلام كرسم شيرين و بهم نکین بود و خورد میهاے قوم انگریز سوام کباب حرم بر تیاری میزوسیع بردا بجرج مسطور و پهل و بیک کس از اہل کورمط و سرداران فوج و محلکٹران وغیرهم . دعوت فرمود٬ مشارالیمم بجان مرت از مرستام حاضرشده بنواله و پیاُله پرد اختند واقبام حركات وصداء سرور ساختنداس خاكسار ازم ننكام رماست خلاوند طعنسلي تا ایں دم گاہے بقیم مذکور در مجلس حضور بابنساط خاطرایں قدرمطلق العنان نديد اگرچه چنبس حركات بمحفل مېم مشريان خو د بعمل مي آرند چنا مکه ورا وايل دياست . خناب رحمن مآب دی رَيْث با زبل ايژور ال دار کليو که محب صادق آ بخت اب بود بمنتهائ تغین و تزئین دوبار کنسک منوده بحناب معلی استدعا کرده بود و راقم ہم حسب الحکم ہراہی داشت دراں ونت ہمچنیں صورت معامد کردہ غرض جوش سرور الهنا درینجا دلیل برخلوص محبت از حضور باستند که اخلاق خداوندی باخوش و بیگانه در عالم آنتکار است ولبس، بعد فراغ اکل و شرب انجن طرب تا دیر بننگامه آدا بود که درال مجمع رقاصگان مسلمان و باکوبان بهندو نژاد افهار بهنرخود می نمو دند واز حرکان نازک اوا نشأ عیش قوم مرقوم دوبالا می کردند^و بعدنیم شب یک یک ازاں بفرودگاه خود رسید انبوس بیپر که از جانب گورنمنٹ در باب ورود حضور دریں جا وضیا فت فرمودن سرداران انگریز که برسم ماه ایربل سندیکیزار

Newspaper of Consort of

وببشتصد ومنى ودو عيبوبيه جحنابه مثده بود ترجمه آل كرمرقوم سنده است

بعبينه لفظ بلفظ بقلم مي آيد" بندگان واب كرنانك بجهاد ديم ماه گذشته تشريف ميم *ا موده در دارالاماره که در قلعه واقع است داخل شدند و بترچنایلی عربسن* ا فر: ود ند' از تشریب آوری نواب کرنائک بمایاں عزت وا فر و خوشی کمال خال ساریج مُكَسِّن بر بسنت ومشتتم ماه كرّسشية بندگان يؤاپ كرنافك صيّا فت عهره كائق سرداران و بيبيان علاقه انگريز بها درساكن قلعه ترجيت بلی نمودند ابعد فراغ اذ صنیا فنت تما می سردادان و بریبیان مرقوم الصدرمسطر فرانیس گرانی جرج کلان سمت جنوب روئبر آدکاٹ از اجازت باہل مجلس گفتند کرہمہ می باید براے صحت و مافین و ترقی عمروا قبال و دولت اذاب کرنائک دما بایدکرد' اے صاحبان من ممهم بطوف این جانب متوجه شوند یفتین کلی میدارم بکمال ادب عتوجه خوابهندستد جراكه دعاكان بحق أيجو رئيس فاعدار فرص است المصاحبا من حالا ما یان در دارالاماره بندگان فزاب فرایم سنده دیم یعنی در سسابه مهمان نواز اولاد سلسله عده دوستان قديم صادق وبا وفلئه قوم انگريزبها بستيم ابندگان نواب كرنا ك عده جهان و نفت غير مترقب مايان دارته دل بچوششنُ محبت بسببار برستور بزرگان عمده خود رفیق صاوق قوم انگریز بهسادر امشب بکمال توجه دلی و مهربانی و اخلاق گردو بیش غود جمع کر دند و از بوشش قلبی در توانع کمال موت و ابلیت وحسی خلق و فیض رسانی و موالفت و للف خود بطور ورثائة عده ظامر فرمودند، صاحبان من دعاً مايان. نُواب كرنالك بمال خوشى قبول خامِند فرمود اجراكه مايان درين محلب عرست. و و ناموری از توجه و لتزلیب اوری و جوشش و مجت وحن و خلاق بندگان

نواب كرنائك حاصل كرده أيم دعا ازنة دل خواتيم كرد عن مى خوايم نظر بمه

؛ عزت افزائی و مهمان لوازی مندگان لواب کرنائک ادب خور روانه نمود میانزیم ت روز ستنبه بوقت باقی ماندن چهار گهوای روز در ساعت شمس بجناب هداوندی

ته دخر سعادت اخر از محل اذ تولد یافت مفالی حب م وجال بآل کوکب عفت نشان درسابۂ نیرعظم ما نورفشاں دارد وعفریب بکمال لطف وعنایسنٹ

حسب تمنائے من دولتخاہ قدیم کہ از عمر دوسال ملازم دحمن مآب اسن و آبخاہ درال زال سن یازده سال داشت، سسیارهٔ دولت که بهم چسشم چهرمنور باشد منيا بخش عالم خايد . بهجم وآله الإعجادي بظهور اين ولادت بالميمنت

كمال مسرك دابياب فاطرحضورست وبمنتها عابجت نذرتهدنين بم كرفت أكرم در خاندان والا جابى بتولد دخر رسم نذر و تهديت نيست كن رئيس ما بمصداق لرُّن شكرمتد للن يد تنكم پيدليش صبيد داكد آنهم عطيد اللي است بجائے

ظهور فرزند دانسته متنکرو سپاس بمجا آورد **و رسوم آ**ن در دعائے ترقی عمروا قبال و دولت آل بندگان نواب *گرنانگ* از نوششیدن جام شد شه لبرین مشه بارا دا و ظاهر خائيم و نيز بدرگاه البي دعا خائيم كه ابس سلطنت و تلح شابي بندگان

واب كرنائك روز بروز باوج و تا قيم ماه وخورسفيد برفلك قام و ديم باد نهتي بهاريم درمحل حضور قدسيه دعوت فاتحه موصوف تبجه ملازمين و ته ابل امتیاز اینجا بعل آمر بر مایده بهدقسم نعا موجود اود اسر واحد دری سفراین

سفره را نعت غرمترقب دانسته بسیری تناول نمود ، دریس عرصه قریب دو باس روز جزل دفش كرسردار فوج اينجا است وبرائد بندو بست الموركميني بياكم كولم

رایی شده بود بدریافت تشریف آوری حصور بسرست فایزستده از مافات مداوندی

بثمن دوم گذرسته مبخم

The state of the s

مستفيد گرديد برطبق عادت تواضع عطروپان وغيره فرمور و يازده خوان تورهُ طعام صنیا نت بفرودگاه مشارالیه ادا کرد و ام سخن بعل آمد ، بهفدیم جزل مرقع به تمناعه دلی که ذره را نور فشان نیر اعظم نمنا است دعوت معفود منود از کا كه دير جهانتاب ما روشنى ده عالم است باقبال اين معنى بردخست بجد بلندخدن يكباس روز بباس فاطرمشار اليه رح برادر والا اختر بسوارى بهل مذكور باجهارده شخف ذی عزت که بیعوت اول رفته بو دندجز شرف الامرا و الوارالدوله و صفدر جنگ که اینها بمراه نبودند و جلو سواران مزبور بجاسب باغ ا قامشگاه که ملوک سسوکاد است و بعاریت رفته جلوه فرما گردید بخزل مسطور بنهایت ادب و اخلاق پرسم استقبال تا سوادی حاضر شده بکمال خلق و الفنت برکرسی لنشاند وخودهم مثل سهابه بهلوے آفتاب ماند تا یک ساعت بل زایر لولیان مبندو زاد بصرائه زنگوله و تال مردنگ و آوازه الغوزه وخربین و حرکات دست و ابرو بفالان مندو بچگان دار پاکویی و دست زدن میدارند و بست و یک کس از مرداران المريز كر براي تعظيم خديع خلايق نواز ما حاضر مجلس بودند برنظاره أأنا تبجو نرگس جين محيرت كشادند القصّر محفل ميز ترتيب يافت و اطعم طسرزٍ اہل ہسلام با فواکہ وخورد میماے قیم مذکور بجزاب و کیاب حرم آمادہ شد زمارہ از یک ساعت ذائقه نمودند و مطربان ولایت انگلستان بصدایه دلکش مزامیر و ^۳ لات طرب به لتسکین خاطر سماع آمشنایا *ل*که قوت دوح و قوت جان است مى بردافتند العدافتا الجن ميزمتاراليه عطرو كلاب و كلدسة وإروياندا بحصوريٌ اور برست خود گذراميد، بعده بصاحزادهٔ طند پايگاه اوابعظيم جاه بهادر

ببارعظم جابى بر ہمان ہلوب رسانید میں ازاں بر پیرجونس و کیپیٹن ڈن کہ ہر دوسسکریٹری مومی الیہ اند ایا سند از کرسیہا برخاسنہ بہ ہریکے از ہم کشینال محفو بتواتع اسشیاے مذکور می پردا ختند و پیش ہر فرد رسیدہ بسلیقہ نمایان و اخلاق بسیایا رسم مهمانداری اوا میساختند و غرض سس سرداران را خلیق یا فتم چنا نکه میجر رکرم که از چره شن عدگی و انار فلق ظل مربود و کسی راقم با کسی مشارالبه انفهال واشت از آغاز مجلس تا انجام آل از ہرقسم سٹیاہے ماکول کر باہتمام بکا ولان اسلام طیار شده بودمتوضع می سند و باکل مبالغه بالغه حی نود از انجاکه این فاکسار

دا گاہے عادیت ذاکقہ بخون ہشیاےمطبوخ آل طبیخ نبسنت بلطائشیا کحبیل

سرچ گريد مختصد گريد کار دنیا کسے تمام مکرد

بروا خنة بانك ميوه بمضمون سه

قانع سند بوقت آرو دفت سواری خاص اتواب عزت سرسند و دو سرمحسبنی جوانان بار برقاءةُ سسلُ ايستاده طينور لواختند رئيس ما بعد دوياس *روز برارالاما*ژ

و بهضت فرمود والركل وجود نود الفرود كاه معط منود ا بهت رسم شخص خواجم محدنام اہل دکن ملفب باڑوی خواہر زارہُ خواجہ امین الدّبین جیشتی کہ فرکس مالا گذشت و

ملاذم قديم سركار نؤاب فردوس ممكان بود چول از انقلاب زمانه نباہى لاحق حال او تحكشت ترك دمستاركرد وبسرت بسربرد اوقات مى ماخت بليس بذربعه ورودخفوا

بلا دسنناد و کمربرز بملازمن مشرف سشد خود برولت دیافت کرمشیا پدازجملهمشائخ روزگار است جول ازو خطاب فرمور بر احالت مطلع گردیدٌ حضور در سرا مرکه سایل

ی گردید در ادار جواب نام فاب مهرم می گرفت حق که در آخر سوال کر این و نین فراب میلی کردید و نیا فراب میلی می از این کردید و نیا فراب میلی می گرفت حق که در آخر سوال کرام شرا می این کردید کردید و نیال مفهم می میشند کر جنا نجه مردیه فنا فی ایشیخ باشد تم چنال این شخص بیاس نجابت و نیک خوادی فنا فی امیرالا مرا است جناب فلاوندی بر کلمات ما دگی او چندال خدال و نیک خوادی فنا فی امیرالا مرا است جناب فلاوندی بر کلمات ما دگی او چندال خدال کردید که مزید می بران متصور نبود از توشک فان دمتار سفیدی عنایت کرده بربستن کردید کردید که مزید و بنقرر پانزده روبید ما مواد دخل نامرهٔ طازین منود و بنقرر پانزده روبید ما مواد دخل نامرهٔ طازین منود .

سپيرحضرت فادرى از نبسه ذادگان حضرت مشناه صبغة الله ناشب رسول الله قدس سرؤ وسسيد فتح على سناه و شاه قدر عالم و خواجه برا الديشنيي و خواجر قطب الدين چيشتی که دريس ماه بملاقات حضور آنده بودند کوېنع خطرو پاملا فرمود و از باورچی خامنه کوره بائے منیافت روز ملاقات بدهذات دوانه شد صبط نایخ نى دارم و صدرالدين على خان كرور بنكام رياست نواب مرحوم صدر اينجسا بود بملا زمت جناب هٰا وندی سرفرانه گردید اوراً ہم بعطائے لوّرہ عزتے بخشید بنوردیم لعد تماذ عصر بسوارى بهل اسبيان بزيارت مقره خواجه احدستناه سسبني جشتي تشریین فرما ستنده نماز مغرب بر همایجا ادا فرمود و بعد یکپاس شب بروسشنانی مشعلها الامعاددت رونق و بور دارالاماره افرود کر بست و یکم روز جمعه کردر ما ت ا خیرآل ازروم حدیث شراین اجابت دعا متحقق مشده و آس ساعت مشری ب مسى بساعت سعد اكرصاجزادى نؤ تؤلد بمقتمون الاسماء تتنزل من السساع

باسم امته القادر قا دریه بمیگم موسومه گردید او لقالے مشامنه با بحن نیک و عفت در سابه بها بایه جناب خلافندی بعمر طبیعی رساناد، و مقدم سعا دت توم آل دونق کامشامته خربی مقدمه کرزت اولاد صالح خدیو خلایق برود ماکنادسه بطفیل شهر منشر بغاد

جهن دوم گلدسته مبتم

بنايخ بست وينجم حضور بعد فراغ نما زعصر بمرتضى باغ كه بركنار رودكاويرى : بغاصله اندک اذاں واقع است حسبالطلب جناب قدسید که بها *ل دوزدا*ل جا تشریف فرا سنده بود برسواری بهل سپال که برنگ سبز رزمردی بود و فرش * و کا دی آل از پوست سرخ ولایتی که هروو رنگ دلالت بر مترسبزی وسرخرو تی جناب خداوندی می ناید با بینج کس از ملازمان مثل مولوی میر محمرصالح نجاری مفق عسكر ظفر پيكر و حكيم باقرحسين خان بهادر و حافظ يار جنگ و وجيا نشرخال جلوس فرموده علوه فرما سند پنجم آل این فاکسار عجز نشان بود که بعد سالهائ دراز برطرنيم عزت بحضى بدر بزرگوار خود فهرمنور ما بمنتها عنايات وعطا، عطارد واربه ببهوسه نیرعظم جا داد، برگاه سواری خاص تاکنار جونشبار رسسید ازاں ننول فرمودہ برسکہساون میاہ دنگ از میان آب عبور منود، ہمراہیا ل برموار بها مه خوابث تن مجلو داری ممراه رکاب سعادت انتساب بو وندا جن اب خلاوندی بوقت ما مذن یک ساعت روز دخل باغ مذکور محل سراشد و انخاص همرابى بيرون ساجيا ها ضرجول خورسشيد جهانتاب عادرمياه بمرخ كشيد مشالكيم بناز جماعت پرداختند و بعد پہنج گھڑی شب سواری جناب قدسیہ و غرم کسوے وارالاماره روانه كرديد يحضنو بطور تناف مع خاص عام وجلو داران و ابل امتمام تا جونمار بیاده با بروسشی مشعلها در رسید، و بآل مبدان که صحاب اود رونق سنبهر بخشيد معجبم كه چكونه اي قدر كرزت مردم در فرصت قليل دست بهم داد المركاه

بر لب دود مستعد عبوه افروزی سند طرفه تاشار و نادر نظاره مبلوه می داد که روسشنائی مشعل در بنر و توکت سب و کیفیت نیزه با سرخ رنگ با حلقهاے لفرنی و ناریخ ملمی که بران خیام باناتی جسیبیده بود و صدام پائے خلابی و آوازِ قرم

يتنن دوم كلامتدعيتم اسبان بشرح تنی آبد کم درستب دیجور مآب مذکور نمونه سنب چهاردیم نمایاں بود چونکر ماه فلک که خدمت قاصد به میدارد در فرصت یک ماه با و صف کمال و زوال بر عرصہ بھال نؤرفشال می بانٹد لغفلہ لخالے دئٹیرہا کہ دوسٹن دولت ماہ منود امانت و نیرعظم ریاست است و هر کمال او رو بسرقی و بخلایی بروری و سی این و ہمت بلند و تمیز حق و باطل و خلق کامل شہرہ آفاق گردیدہ چگونہ بحرو بر و خنک و تر را آباد و روشن ننایرا از ملاحظ سواری در شب تارا و صیا افردزی بر نبروکنار ٔ شعر برحب ته جناب امیرخسرو دبلی دوح الند دوحرال کی بر زبال م

ماه من بر لمب جو جلوه فروش است استب

كب اذ عكس يخش بأوله باوش است امشب

الحاصل باست ازشب گذشته كآل شمع خاندان الخدى بدارالاماره منوّد فرمود ا بتاییخ بست وسستم بوقت باتی ماندن دو گرای دوز بر ناایی مبز قدیم کر اکنول الا محل نرو زرانه وورزه است وری ایام ازی لون مناسبت تام دارد که آ فتاب عالمتاب بمرج عل درآمده و ایام شرف او است و رنگ زرد ازار بقلق میسید. دارد ا بناب رئيس ماهم كر نيرعالم افروز و دخل ميت الشرف است و دريس اوان طرب اقران از بمن علیا بردیاشی ربال زدخلی گردیده بجلوس میمنت ما نوس موامدًا برنگ مسطور نهایت زیبا ومستحسن واقع سننده مع برادر والا اخر بر بهاری خواجه بپاس روانه سندن سواری حضور قدسیه و محل عالیه رونق افزو^د و قريب بك باسس سنب بدارالاماره معاودت فرمود، بتايخ بست و بعتم فاتحه فايحه

ربنی مبارک از طرف حصور بشکلف عظم بھل آمر ، و بہار دسمر خوان وسیع گسردہ بریج ستده علله الا بمراميان وسكنهُ اينجا ازال مايدهٔ فيفن يابستدند و بسد بيمن دوم گلدمسته ميشم

بهار اعظم جابى ذاع نماز ظر بزیارت آثار شریفی که از تجاور آمده و در کچری باغات سرکار

به موجود است محسن اعتقاد سعادت سرائی حاصل فرود بشب بست و مشتم از

تقربب فاتحد معلى اد جانب محل أو محلس علم ترتيب بذيرفية مبخله باغات مكار

= قطعه بایخ است موسوم بباغ معتبرخاں و بباغ نقارخانہ بسبب اتصال اذال ستبرت گفته بسبب صرصر حادث سخت بے آب و تاب سندہ بود و اعتبارش

برَباد دفته مگر دار بند انگر می داشت وخستهٔ محض گشته ، ہمت حفید از تاریخ مذکور بمفنمون سه

بہر کار ہے کہ ہمت بستہ گردد اگر خارے بود گلدستہ گردد

مصرون این معنی گردید که بباغ مزبور که از خسس و خاشاک بمرتک راغ شده بود در فرصت اندک *بترتیب و تهذیب* پر داخته بطنیا فت جنر**ل مرق**وم الصسد

با چند ہجستاں مومی البہ پردازد چشم بددُور بمقتصنا سے خواہش نا بست وہنم یه سنقدر بترتیب خیابان بندی و جداول جاری و تیاری فوار با و درستی و صفالی

رستها برداخت كه از ريكران چندين اركبش دري عرصه قلب د منوار بانتونيمنا بانباع باغ بنا کردهٔ زبیب بخش تاج و سریم ای بادشاه صاحب تدبیر حضرت محى الدين محمد اوزيك زيب عالمكير زنده بير علبه زحمة الشالقديم كم بباغ فرح

بحنش مشهر شده اود بفرحت باغ فرمیدد از ایجا که درمی جا آغاز موسع انگور است داربند مذکور فی الحال ما مند مسروبے بر بود بحوبی تدبیر بفراہی خواہما کثیر ٔ سافدر بارستگی م اس کوسٹید که تا قرون متطاوله در زمان واحد بمجنال بار

بهارعظم جابى

نخوا پد ۳ درد ۱ بیوں روز گذشت و شب ماه دمید مجلس میز بخوش سلینگی ترکیب یا فت و اطعهٔ برقسم از ملاحت و حلاوت و فواکه بهیا داشت، خوستها سانگود بروسنی قنادیل پنال نظرمی اید که عقد تریا از تاکش آویخنه اند ویری دنگ نها در کامهامه بلورین بدال متابهت واشت که در برالهٔ الماس آب یا قوت ریخته اند آویزش غلیله سیاب با وصف شب تار حبلوهٔ جنتاب می نمود ا نور ا فروزی بیالهای بسر و عباسی لطف بر لطف می افزود اجزل مشارالیه بمجرد فراغ میز در حالت مهوستی محبت و نشأ الفت که با جناب خداوندی میدارد بهم مشربان خویش ك بانزد كسس بم الداروبم بياله بودند تغليم صداح كلمات شور و شخب مثل ترنگ کاسته چینی می نمود - و ہر فریے ازاہما با وجود بے ہوستی ہمجو ہوستیاراں لب لا بدعا و ننام حضور می کشود بعد نصف البیل ممگنا ب مع سساز نوازان ولایتی را بی فرودگاه سندند و ولی لغت ما مجلس طرب تا طلوع صبح باقی داشت بتاييخ دويم ستبرسفيان لمعظم رسم سألكره محل عاليه كمه بعنابت اللي نام ناميش بفييا

بنایج دویم ستهر شوان اصطم رسم سالاه محل عالیه که بعنایت ابنی نام نامیش بهیا بیخیا افزودی تا مدن دراز مشل ماه منور باشد بعمل آمد و بایس تقریب مسطر لشکش توره می طعام و بهشت مردار دیگر را خوانها به میوه و محمت گشت و بوقت یکپاس شب دعق میافت رسم ممدوح به بعض اعزه و ابل خاندان بظه که که بعد نصف اللب لحفل می طوب آماده منده و عطو و گلاب و ترس و بان براے تفزیح مزاج و گلاب و نسبات از به دفع خوار بیداری بهریجے از حصار مجلس عطا گردید انود برولت بوقت دو باس و بینج کهرای شب درا مد محل فرود و صاح زاده بلند پایگاه نواب عظیم جاه بهادر و بینج کهرای شب درا مد محل فرود و صاح زاده بلند پایگاه نواب عظیم جاه بهادر و بینج بهرای شب درا مد محل فرود و صاح زاده بلند پایگاه نواب عظیم جاه بهادر ایش بهرایش برمنگام برخاست برقیم در باب کنشست تا الفریم محلس تاکسید کنود

جهن روم گلدسته میشم

و تا عزوب ابخم ابخن عشرت درت بود و قادر مطلق شیوع این سرور موفور برجناب خدا و ندی مبارک و منها فراید و بحسب تمنائے قدیم و آدزو صصیم من بهوا خواه در عرصه قریب از بطن محلے البہا بخم تابان دولت و اقبال کر ہم بہلوے بنرعظم فلک جاه و حب لمال باشد عطا فراید و بطنا بعد بطن و نشال بعد نشدل

فلک جاه و حبالل باشد عطافراید و بطنا بعد بطن و تساو بع جهه افروز ریاست ناید انه قریب هجیب و بالاجا بنز حبدیر

دعالهے که برلب نا رسیده لؤلے فاستجبناها شنیده

بر بنابیخ چهادم بعد بمناز فهر بسواری بهل بسپال بملاقات مولوی غلام صین که خرقهٔ ادادت از مولوی احداد فد فلیفه حفرت شناه ابوسعبد علبه الرحم میبارد دری لفت بعتیق الدر شاه مشهور است کتشریف فواسنده چیزے از مسن دالیه بسلوک و توجمنع بردادت معزی الیه مرد صالح و منزوی است و قناعت و توکل بهیشه باشد اذا آنجا فراعت یافته بمسجد لذاب بیگم کلان بملاقات شیخ بهیکا مجذوب عوف برک ساخد ادا آنجا فراعت یافته بمسجد لذاب بیگم کلان بملاقات شیخ بهیکا مجذوب عوف برک ساخده در مدرسه آل مقیم است علوه فوا کر دید و صسبت گیند چیزے بخوش اسانیده بمجدر باغ مونی افروز گشت و بسنب معاودت فرمود دا قم دری آبادی از ستم مجذوب براطیال مقیم است موسی و الد مونی با می اله دو الله مونی اله دی الد و نانی بسیم بساطیال مقیم است محسن و

تالت شیخ نهرنام که جوان و خاکساراست و از صحبت خات گریزان ، بحوالی گنب و ولی معیلے دایر وسیائر می باشد کلن مثل اول دیگران را نیافت که خوب انتراف باطن دارد ، و خرق عادات از و بفهور می آبد که باری امتحان منوده می سلوک او برجذب

غالب است و بعض ا وقات بناز مهم می پردازد و فدائد نام جناب و بیلنناسلط الالوا علیه لنحیتر والنشنا است کر از ایخناب فیفل پاب شده اگرچه مربیسسلسلهٔ چیشتیراست

مشادالبهمرد بفتادمالدبود ودست ويائح اوصدمرُ فالج ميدادد وديش وبروت صاف می سازدحضر تا اقامت دری معموده سرروز یکباد برای نماز جماعت بوجی تشرع و دینداری بمسیر محدی میاده یا تشریب می ورد و بمرمت حردری آس برداخت واكثرادقات لبديمازعه وكابي لبديماز نسيح سم بزبادت مزادٍ رحمت بار بناب ولى معلى ومقبرة اجدادخود كتشريف فرما مى شدا وكاه كاه برائه ملاحظهٔ باغات سسرکار و سیرو تاستائه سردو رود و آبادی دو آبه وصحا ولشکر و بازار که بیرون قله جانب منهرا دروازه فرود آمده بود جلوه آلامیگردید و بعد ورور درین آبادی لننگر برایه برورش فقرا مقر فرمور و حکم بمود که نا فایز مشدن بمدرس مادی باشد بروز نهضت ارایجا کربیخم ماه مذکور بود بزیاریت آثار مبارک که از قدیم الایام منفس کیری است سرایهٔ معادت حال منود و بزیادات مدارح بهم مستفید کردید و بولوی مرقوم و بجزل و مردو کرنل لورهٔ رحفست فراخ دمنعب مرواحد دوانه فرمود وبخطيب سجد موحدف يك فردشال سنبد وبهم طازين سسركار كرعلاقه ازباغات وديبات دادند زركي مابدا بشابط إق اندم و به تحصیلداد شهر یک ؤ دشال مرخ مرحمت ماخت و مرفرد بدعاے از دیا د عرو دولت فداوند ما يدراخت سه

يارب وعام خسسته دلا رمستجاب كن

Madurai (R. S.)

برارعظسع جابى جن سوم درسان العادة فرماني ارصوبه مذكور لسمت صوب واللورمحريور و آل منفت مربانزده گلدستاست گلدسته اول

بفضله تغالئ بنابيخ ينجم ستهرشعيان المعظم دوزينج شنبهسسنهالبير بوقت باقی ما ندن دو گھ^وی روز بخلعت فاخرہ و جواہر زربفت شدہ با برادر والا اختر بر عماری سبز جلوس فرمود و بهما س شان و بجل روز ورود بطوف شمال دخ ہنود جزل مرقوم العدر با سوالان معنبرتا لب رود کربیروں چینائی دروازه واقع است بجلوداری حا ضرما ند و فوج کمپینی مثل روز تشرلین آوری حصور نوعیکه سرگرم نؤکر می بود بهمال منوال از درمسطور تا نهر مذکور بهرای دا چول غروب خورستید شده ماه منور ما با داست نماز مغرب از سواری فرود آمده بمشا دالیم و ابل فرج رخصن داد و با داستماز برد _اخت تا نصف اللبیل در انتظار مقدم سوارى جناب قدسسيد ومحل عالبه بركنار جوس مشغول مسير بود لجد وصول سوارى بمنزل ساميوام كهاز فلعه مسأفت ندميل وسفت حصه واروقرميب سله پاس شب بركوبسكهساون رونق افزا گرديد قصبات خورد وكلان كركذر سواری ازاں سشر رقم سخنا می شود - مُخوّط چِنْنَا مَرِی بجانب شال است واکاد پس كنبيم بيثى كربكوندم ينيط مشبهوراست الاكترت فابنا و دكاكين آباد ولبمت مزبور واقع به ترفانا کویل بهمان سو است و بحکمکیسهم مشهور در مهل نامش تمبوکیشور

است چرجبو بزبان اددی مبعنی جامون وبت لنگ کر ہنود بیرتش آس مى بردارند بزیر درخت مذكور است لهذا باین بسم شهرت یا فت و تعشه دراز دارد رسندیرنگ که مرکنار رود کولژم واقع مننده و غربی است ایر دونهر مخقررا بجهُ ترجبنا پلی باید گفت و میان دو آب تقبیر پذیرفته ا اوالق در شرح سهادى صوبته مرقوم كذرشت مجدوا اصياح تفقيل ندارد انام رود مذكور كوزام است و بزبان اددی ^{مع}نی آل قتل گاه بود و ایل معنی قصه طلب که شخصے در قرون گذشته اذ کفار حکومت اسرزمین میداشت و به طباری بنکده پردخت بول معادان مطالبه الجربت تمودند بحكمت على بوعده رسيانيدن در نا اينجا آوده سوار کشتی کتا شید و در وسط نهر بغرق رسامنید ازال زمان باین ایم سفت سوریا بمرور ایام از کرت ستهال در دختر کوارم مرقوم شده و بزبان عوم از کوندم ستنهرت گفته - بیآلکری دیدسشرقی است واذ قدیمالایام در الغام ملامان هردو رود جادی است - منتصوییچه نیز بهمول طرف است مسبحد ومسار بردوبهٔ کردهٔ مير اعتبار فال بهادر ببرجنگ مرحوم از قوم انغان كه نام اللي او سعدى فاك بود مع قبرسش درانجا است معرمی الیه بریاست لاابین مرحومین بغوعباری ترنافیلی و فدمات عده اعتباری میداشت وطریقهٔ معاملت و فراهی زر کمایننی بنگاه او بود و بهمت بلند و خدمتگزاری فقراء مشهور مکن از بد زبانی تا حال مطعون خسلابی است[،] ازیں جاس*ت کہ بزدگا*ن برفق و ملاطفننہ با ہرکس پیش آبیند[،] و در سوم ا فلاق و مرکونی بسیرزنش می بردارند چنا که اسس الله میگوید سه

جمن موم گارستها ول

بڑی باتوں کی خو ہرگز نہیں ہی کوجوالسال ہے جو گالی سے زبال کو کام فرما وے سوچوال سے

ظاهر است که بسوی خلق بدنامی است این فاکساد که با هرخولیش و بیگانه کادبند عجز و اخلاق عیشود و درحق ا حدے چه درحضور وچ درعببت لب بر بری بی کمشا

چگونه ابنائے روزگار بسب و تبرا افعنل عبادت دانسنه درحق داقم مشؤل محاثوند و حال زندگی خود د انسنته بافترا و خیبست می بمدازند و چنانکه بانی ابس فنتنه و

بیشرو این زمره سناگردی بود از سناگردان جناب والد ما جدمغفور ملاما متد قبو بالنور کر بها اوقات برنیابت آبخناب بهضمون سه

تربیت نا اہل را جوں گردگاں بر گنبداست

بتدریس و اشغال می دشتم چون جوان سند و اجل پیش فانه او برآورد ورواقیه حق من سناسی برنام خلایی منود حق که بحضور خداوند طفلی داقم عوض کرد که این فاکسار خود دا بست او یعنی سنناگرد مذکورمتهم ساخت است بحول این منو نامعقول بگوش داقم رسسید از یکی و تاب مجوسین با تش کردید ترک سلام از و منوده از مقوله با اعتاد ای برجوا بیناد مستقر سند بجواب داد که من بگفته م علاوهٔ این مردوز این کله برواین او بر زبان برکس جاری بود و استخاص که علاوهٔ این کم بردوز این کله برواین او بر زبان برکس جاری بود و استخاص که

علاوهٔ این کم هردوز این کله بروایت او بر زبان هرکس جاری بود اشخاصه که از وضع این ناچیز آگاه و از رنگ و بوسه ایمان بهرور بودند بدفع آن می پرداند و کسانهٔ منصر بازن و خزاد داری مرداین و مرداین میشد افزار مجارسیند.

و کسانیکه منصب خسان و خزلان ابدی میداشتند کم نرا نقل مجلس منوده مفکه می کردند ازین معنی برلب مهرفانوشی گذشتم زیراکه حضرت حق جل و علام م از دبان بندگان عامی کبات نیافت تا باین عاجز چه رسد و برین بین قناعت مودم

ملولفه مه ندانی کو عزیر ذوانتقام است د قیرش کار اعدایم تمام است

جمن موم گلدستدادل

در آخر عبد نود جناب خدا وند معلی که بوالاجاه باغ اقامت داشت روزے براے مجرا درانجا دفتم و نامبرده بم ازحضور رفعست یافته بمقرخود می دفت و ازیں خاكسار جارحتني سند دست بسرلندم وبخاب مطلح محائده في فرمود بمجرد مجرا فرود كراكيا فيابين شاو شاكرد نارسنيد سررسنة سلام نيست عرض كردم از الى نفاق داه وفاق نا زيبا است، باستاع اين مصن متسلم سنده ادشاد فرمود که اے برادر از شا آل بد بحن عنا رسخت دارد و اکٹر شکوہ می نما ید معروض تم که از وجه آل اگایی منی دارم انجناب لب جنبال گردید کرمیگوید شما بیش مردمال میگویند کداز فلای مثابهم وازال بهترمعلیم می شوم یا ند لهمذا بُردل است كنتم كم ازيس امر فدوى را جرحصول فرمود ستايد برائد عزت باشد حوابش جنيب كرسى نشب كردم كه اكر محصے تباہى دارين خود منظور دارد ازال نا اہل مقابلہ دہركہ با فلال و فلال وقاحت از شیطان زیاده تشهیردارد و آن سخنان سک قابل تحرير نيست إلى ذا كناية برقم اوردم ، جول اي كلات از راقم بكشاره بيشاني سرزد جناب برورش فرما ساکت مشده گمان بردم که شایدمنطندباقی است بوش نمودم كه اگرج این فاكپائے عالم را عادت فتسم نيست و نا مقدور با صنياط س خوابد بروافت براے دفع وہم حضور قسم میکند کر اگر گا ہے در خیال ہم ایل تشبیہ جاکرده باسند حق تعالی اورا نیز در زمرهٔ بهود و لفاری محتور کند جناب دمت آب که سه باد گزشش رحمت آباد اله

اد بنگام فرد مالی نظر برورش و شفقت قسیم مبذول داشت که بهشرحش بوالففولان روزگار حمل برفضول خوا جند کرد از شنیدن این معنی لرزید و فرمود ایم برادر مان مرکز قسم کمن کرمطلق گفته او در فاطر من نیست و این سخن بحن سوم گلدمسته اول

.

لائق غلامان تو نباشد و آن جوال مرگ تېمت کرده است أنټی · آخرکار آن تبرکار برنشاء جوانی خلاف قسم نمود و بکمال خوابی از تینغ

اخرگار آل سدهار بدخت و بدل ماه عدم پیمود سه عبای از دارالعیش دنیا ناکام راه عدم پیمود سه

مادا چه لازم است کم ذکر بری کنیم گیرد خدا ز دستین ما انتقام ما

وشخف دیگر مایهٔ صناد و کنیف البنیاد اکر از بیان نامش لطافت برباد میرود بحن طبالع بمضون سب

ببار عظم جابى

ذمانه دبر جامے بلبل بزاغ

غبارش از ہوا بہ برواز در آمر یعنی تا چند روز باعتبار ظاہری بر اذبت عالم قائم شدہ نخوت فرعونی درسسر می داشت و بارباب عزت کہ سررشتہ خود داری وغیرت بفواے

اذا تصبك خصاصترفتجمل

تا آخر حیات از دست بنی دهند بهت بر عداوت گماشت از آنجاکه مصنمون عندب المغلاه را از انجاکه مصنمون عندب المغلاه را المعاند المعالم المع

عبدالقادر جیلانی رصی الله لقالے عنه واس حناه ولا حرسنا من برکات ناگوار حصورا قدسس کردید و بلحه شمنیر زبر آلود جناب سیف الله المسلول بمنتها سے ذات از بارگاه خلاوند مروح اخراج سنده در فرصت قلیل بدارالانتقام رسید آگ

ے خانہ زنجیریس ہرستب ہی فریاد ہے جو بناہے ظلم کی آخر وہی برباد ہے

أن لايق گردن زدنی درحق اين بيجاره كه بجز توسل جناب سلطان الاولىيا

15

جهن سوم مگذیستهادل

على جده وعليه التحية والمتنا بظاهر وسيله تدارد فننه عظيم بربا كردكه از رويه ريا قابل سیاست است و قصه طلب اروزے خداوند قدیم بتقریب عید ذی مجه سن یکهزار و دوصید و بست و شهرهجری بجلوس سکمساون یو نیار راقم از خادی محل بمحلات جلوه افروز سند درال زمان بایر عجز نشان از خدمت دارونگی نیاز مزاز فرموده بود عمن كردم كه زياده از صدكس برائه نذر حاضر اند آباتا محاودت معنور حا خربات ند و المعد ورود سواری فایر شوند استاعش با ندک تا سارشا د كردكه شا بدنبابت ما نشسته نذر بگيرند جواب دا دم چرمقدوركه فدوى سم مثل سایر ملازمین منگ خوار و ملازم مسنداست گیگونه برین امرا قدم ناید فردود که در جاگیر حیدرآباد و باغات محد بور و سانگاره و نرچایلی به تقریب عید و جنشن علاقه واران أنجا به نيابت من نذر ميگيرند يس شا را كدم بجيز مانع _{اي} معنی است بمبالغه حکم بنود که بروند و بفراغت بگیرند و جول این ارشاد شنبد چار نا چار بمودل الارخوفالادب بفاصله يك بالشن ازكناره جسار بالشت رومسند بدو زانوے ادب تشسته نذرے برداشت، و برتمال گذا، مفسد مذکور خواسنت کر دریس امریش دستی نماید راقم اورا ازیس کار باز دشن فتنه گر مزلور ازیں حکت ہمچوسیج برانش عنقته می پیچید؛ و با کمال حارت ننتم بتول كباب برسشنهٔ عرق ار جبهٔ نشویر او می چکید ٔ بدیقین داشتم که فتنه بريا خوابد كرد وبر اعتماد كريم مطلق بآل بلاي سياه چيزے نشمرد، لعب برخاست محلس سواری خاص رسبید میکصدو بهشنناد و دو روبیه جمع سنده بود بحضور گذرانیدم بسرور خاطر پنجاه روپیه براقم و یک اشرفی که برادر صغیر که اذ عمد مستوشینی ایس قدرعبدی او مقرد است عنایت کرده ادمشا د فردد

144 بهادعظسم جابى

که امروز مشقت عظیم بر داشتید بخان دوند و متناول بردازند بمجرد رفتن خاکسار از حرکت اول و عنایات خداوندی آل خاک بسر آتش بجگر درحضور تشکایت سيء سكر داقم برمسند فاص نذر گرفت جؤمكه درال زمال التفات سركار برال نابكار بود سخنش في الجله مقبول سند و نا جنه بخاط ماند أكرج بحسن اخلاق بيش رافسم اعاده نفرعود همت دوسا معروف الوركلي باستد و بركار جزئي ببيتنز التغاسني ىنى ما ند لميذا سكوت فرمود و الا منزاع آل گفتار مبيس بود كر فى الحال اورا بزندا ن باید فرستاد که المازم دا برمسندما دیده گواره مؤدے وجرا اذال باز ندہشتے مهذا صدل کس و اہل اہمّام حا حربودند به نشابل اذا ہمّا دریا فٹ نشد الحنیر حيما وفتع سوك دومفزى ناعا قبت اندليش باز لب لباب إنها شخص ببيدا مثده است و از پوے سلام ببرہ ندارد اگرچہ سه

ہے نام کو وہ مردک بدکارمسلماں

به نسبت بعن اوصاف ذمیمه که از بهنگام نشوه نا در نها و س بے حیا منمکن است به بدنامی این عاجز پرداخته در نفن الامرمثل به دو گننه که برایه دوال افبالطالعًا كرازال عناد داشت بيني خود تراشيره صبح بردرش نمايال شده بود و نقل شهور اسىن دسوائى خود مراخت سى

خدا در جهسال گردنشش لبشکند كه بيخش ز دنيا و دبي بركسند

ایس عاصی که ازیں ہرسته بہتان تا امروز عندامتٰد بری است بعون قادر مطلق در فردائے قیامت بھف محشر دہن کٹاں خواہد رسبد، و در محکمہ اس روز کہ قانی احكم الحاكمين لتلك مشاده ومنادى جيرتسيل عليه السلام درحق جلسه اعدا خصومنا

جهن سوم گذرشته دوم ابن مبرسًه اشقتیا مستغانیٔ خوابد گردید٬ این جغا کشیده می خواسند که و ت ایج سرگذشت خود بایدمسلوکی نا ایالان دوزگار کر بدمبسب در دست بدنای واذبهت نا معتدر می باستند تحریر کند لکن از بهنگام واقعه جانگاه جناب اوسنادی وقبله گابی روح النَّد روحد الري كرمفنون سه

برار خولیش یک بعول پدر مخوابد بود

برال جناب بوا قعی صادق می آید بر قلعه راحت مهاد خاط پورش الواع ریخ و لفکر سننده و خزار جمعیت و آرم بغارت دفیت قدرت ندارم که بغرج دلجعی و فراغت بدفع آل کوشم و بایس کار کم از ایم جهات است نقش صحیفتهٔ دسرخایم، بارے در صن تسطرا بسكتاب كريحكم ولى تغن خود كم يارب باطل حيات و اعتلام درجا بحول ظل بها سابه فكن باد بعل آمده بجيزعبارت در آوردم برگاه اين جلهُ معرفه ببايان رسيد بترقيم احوال بفيه منزل منوج كرديد - منا ميوارم كرمن وبعوام مشده موضع الغام سشاه رحمت التدرحمة الشيطيم است كراز اولاد حضرت شاه بهلول شطاری برا درخرد و خلیعنهٔ از چهار خلفائیر حضرت سشاه محمد عوث گوالیاری قدس سره السامی بود مسبجد منگین و قبور اولا د میروح بصحن آل واقع گردیده و مکان خوش ففیا است ، لید موضع مذکور تا لماییه است موسوم بَوُرگُمَ کُه از پرتشکور تعلق دار د میگویند که دوغ آنچا بهتر است چه مور در زبان اروی لمبنی ألى أكده المعدد ورانجا يه تحصيلاريك فرد شال مرخ عنايت سند.

گلدسسته دوم بفضله لقالے مشتم بسواری سکمساون کوقت بلندمشدن دہ کہڑی تھے۔ روز متوجہ کرم دوی مشدہ در شدت موارث بکمال مشقت ہوقت عصر ہے۔ داخل اوٹا نوژ کرسیزدہ میل اسٹ گردید اگرچہ جناب خداوندی بفحولیے سے سفر بود بجہاں مایٹر سسرا فرازی دلیل روسشن من آفتاب عالمگیر

بهر نذع كه مناسب رائد غزا بود جلوه افروز سند ۱ ما غربا وریس منزل بسبب نا بهواری راه و قلن آب و كرت سنگ و كربوه وغیق عوارس معنی حدیث شربین السف فنطعه نه من الصداب متحقق گردید الغرض بهم اببیان موکب نظفر قربین در بی سفر خیر ماک حظ ففول نلشه دریا فتند و مختاعه گرما و مرما و برسات در دلها فرو نگذا سنتندسه

به بیچ چیز کشنی نمنی شود هایب بهار دیرم و گل دیدم و خزاں دیرم

بهار دیرم و کل دیرم و طراس دیرم و برای دیرم و مراس دیرم و برات دیرای که عبور سواری فاص اذا نجا بظور آمد تو کریز میگردد بخرق آنوکر دیرنخقر است ما بین شهال و مشرق چند فانه و یک تالاب دارد - اگرم جنوبی است مشل آس - تن کام ما بین شهالی و مفرب است و مشل دیه گذشته او الور شمالی است یک تالاب و بهر که از کوبهها تراوش یا فنه جاری است میدارد و آبش به این گرم و بخاصیت بر مستنه بور که نخت آس معدن آبک است بمجوز استعال موزش بول بهرتبهٔ کمال عی شود درانجا گنبدے است که سبیدهٔ توجوان ناکتی داد و ن یا فنه مسماه بحافظ بی بی که صالحه و حافظ و قرآن شریب بود و به بی بی بی مرقدا و مشرف عقی حاصل منود که بعد و فالتش از شب سوم تا جهلم جراغ آب بر مرقد اگو می سوخت تقدس و عفت آل خالق کم رایس صفحه به بخریرش کفایت می سوخت تقدس و عفت آل خالق که رتبهٔ شنیدم که ایس صفحه به بخریرش کفایت

Ittatur CY Agaram C

جمن می گذمته دوم

تخاله كرد قوله لتالئة يختص برحمته حن يشاء نسبت بهيات امروز مزل فى الجله آبادى ميدار د لكن از آغاز تا فرود كاه بسبب عواص مرقوم كمال تكابف دست داد، درین مسافت بهید سنه جهار حیشد مختصر آب نمایا ن شره و آس ہم بشدت نابش آخاب رو بحنشكي آورده أبن چندان شبرين زارد با وصف آن بعلت نایابی آب ہجوم بنی نورع انسان چوں گمس برخمد و سننکر بود اگرے اکڑے از بمرابیان درین منزل دیخ سفر برد اختند خصوصًا را قر سطور بسبب دوری اذمتنور كم حسالجكم براح فزايمى وترنيب اسباب توتنك فانركم براكسنده افتاده بود درنبتر بمگر اقامت نموده واحدے از فلامیان سسرکار برائے بردشتن سامان مذکور از باعث سرعت دوانگی خلوندی متعبن نشده اگرچه آبنا موجود بودند کمیکن مرومت امنائے روزگارمفتفنی ایں معنی کی است کہ درکاہے دخل دا قع باشد باعانست پردازند، اگرفت، وا فترا بربا کلنند احسان بآنها ست الذاع رئخ و لقب برداشت و از شب سنستم تا دو پاس آن روز چند مزدور باجده ازطرت مؤوداست از مشفتت عظيم نجات يافت وبناز جعيمتنول شد بعدا دامناز بجوم به وایان و دربوزه گران که از بوت فقر بیرهٔ نارد در صى مسجد محدى چدزير و بيه بالائے مدسه آنقرر برس فاكسار بظور آمره كم مقة ارا ال بعرض بيان عنى آيد مستزاد برال با قسام يد زباني آبنا كرفتار شرم برین معنی که از را بها بتوقع نواب بسترآدای اقامت مشدیم و بے خدمتگزاری ما روانه گردید ، و مِنگام سواری مبلغ سه صد روبیر نظر با مانت واری و اعتبار تغولين تو مؤد كربير طور بننها كشن جاعة فقال كرده معاوشت خاني جرا با كاضطوتٍ ط

می روی ، و پدر تو که بحدمت فقرا و نفع رسانی عالم اظِر من کمشس بود برنگ ابر

بيحن سوم ككدستهدوم

بهادعظمهابى جرا نام او پنهال می سازی مجول ایل مفعون شنیدم غربی بحرجرت کشتم و

ازیں بہنان حرہے کہ عبادت از تحویل در است یا بگل شدہ باصناف تبریہ بيش آيدم، و بتجز و ملايمت بفهاليش آنها برختم، با اين كف لسان آنها نشد

الحاصل سخفه طرفه لغور قابل شنبدن است كمراين خاكسار باوجود عثم كار ومنش كرسينفه آل نبست و ازال اعراص كلى دارد ناحق برف ملامت سفر والم برال

س کساں کہ آرزومے خدمت دنیوی دہشتہ متحل آفات میشوند او تعالیٰ بحس توفیق خدمت بندگان بایس عاصی نصیب فراید٬ و از مظالم دنیا وعقو بات عقبی در کنف

حایت خود دارد آبین- از جناب کریم کارسیاز براقم سرایا نیاز بزرگیه هبیب او

صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم ومجوش على جده وعليه التحبية والثنا بهي التجاست

كه مع الجبر بعد فراع از جندا مور صروری كه ایم آل ا دامه قرض جناب والد ما جدمغفور الماءالله قبره بالنور است كه باغوا البعن احبل عناكم كم بشكل خرقه بوستال كو تفوق بر قطاع الطربق ربودند بعل أيمده بود وسسبكدوتنى انسشش كدخنائي

برادران و اطفال النشاءالله لغاليه بحج بيت الله **و زيارت روصنه مقدس رسول** صلى الشرعليه وآكمه وصحبه وسلم بردازم وننا وسع امكان بجاروب كشى غبارس سستال فيف نشال سرم وأيه و دواه ورد ول نايم واخوض احرى الحليثة ان الله بصير ما لعباد.

> ت الإ بدرت آمدهم از مهم ما يوسس انیاشنهٔ درکیسهٔ دل ما پر مهم ا*ل*ا ا زنقد طرب بدل مایه حسزتمنم

لامتيا و

مایوس نکردان من حیران ندم را

بتنهم كأمتهي

القعد بمحنت تام دومنزل رأيك منزل دانسته شب وروز مستعد كرم روى بودم وبسبب روانكي خيمه و اسباب بخت و برز برطبق عادت بيش از بنفت حضور كه بوقوع آمد درعرصه دو وسيم روز دو بار الغاق تناول سفد الحدلنر بغتم شنېر مذکور بمنزل رسيدم٬ و بوقت عصر که از محل سرا برآمد گرديد بکوالجام لقائم ميمنت انتما عبخاب خداوندي جلاعه جشم حاصل بنودم، و في المنور جاده بیماے منزل آینده سندم دریں جا بت اور ارمنی کار برداز گورمنث ایجنٹ دوشالہ گھناری عنایت سند۔

كلدسته سوم

بفضله تعالى ببفتم بعد نماز شام بمنزل ترى منظم كرمسافت دوازد میل دارد بجلوسس نالکی زود مع برادر والا اخر بریشنی منتعلها بجلو مقرای قریب میکاس سنب روانق بحنشید و برای راحت غلایق کم بمت خداوندی مفرن برا انت درانجا مقام گردید، دبیان کم بقدم نشکر ظفر پیکردر آند بشرح می آبید يرين شالى است دو تالاب و دوجيت مه و چندمكان دارد كارى نيز باك سمت واقع دوصد خانه و دو تالاپ دارد بیکه ازال کلان اسن موسوم بنواب تالاب أَبَكُورْ بِم مِآل مو واقع چند كليه و يك تالاب وارد الرُرْم نيز بآل مانب است ویک تالاب دارد - تری منگلم آنزا قرامنگم نیز گویند دیه عزبی است چند خانه و یک تالاب دارد دری مقام به تحقیلداریک فردستال مرخ عنابت كارسته جبارم

بفعنله تعالك بنائيخ بنم بوقت باقى ماندن جهار كهرطى شب بسوارى بادبإ بعزم منزل نیودکه با نزده بیل است متوجر جلوه آنی شد و لباس ابل ولایت در بدن میشت یعی قباے عوده در بر و رومال شال مفید کم بوش مبزداشت برمسر وموزه در پاجناب میر خدا وندی دریس مفرجون اوقت صبح لبواری اسب بردازد اکر بلیاس ایل ولایت زیب آور میشود از بیماکه بزیر قدم آوسن برق سنتاب در آمر به بیان می آبید- والکنده پور برگنه شالی است کرچند فانه و دویتمه دار دو شطر بخی خب درانجا تبار میشود - دربی مقام مفره بزرك است كه اوبسيدمووف معروف شده يخصيلدارا ينجا تا منزل عمر وبعد ورود عنایت فردِ شال گلناری سرفرازی یافت. قرمگم که بَرَ نَجْنَگُرُهٔ شَهْراست بهرار با نین قلعه مبگزرد وبهنگام جاگرداران آبادی در الحال رو بویرانی بهاده درقبیم جاگیرا حدطا برخان بهادر بود و بعدانتقال شارالبه تا جهار بطن بحسن نیت آبها جاری ما ندولس از رهلت محدميبينان كدمخا طبيمح حسين فان بها درطا هزبو دبصبطى كمبنى درآمده اكنول بنام لبسراو كرحماغا نم دارد وبمراحم حفور بخطا بصفدر جنگ مفتخ ومعزز گردید - چیزے ور مدد محاش ورعومن جاگر تقريبا فنه جناب خداوندى ازراه عزت بحشى وكمال التجابيش كه درب سفر بمرابى رکاب دارد بپاس قدامت و دولت خ_{وای}ی سلاف و لحاظ سبحبُرُ رصْبیرُ آپُهَا پوفت بلند سندن چبار گھڑی روز با چند ملازم درانجا فرود آئدہ خاصہ سبح تناول فراد مث داليه بعن تبرك كه از بنكام اجداد او موجود بود بدير حصور منود و نذر دست از طرن خود ومستورات خامهٔ گذرانید و خلعت و دو شاله بجناب رئیس ما و

Ranjangudidurgam CY

Valikondapuram

بحن ينج كدسته ينجم

بهادا عظم جابى لزاب عظیم جا د بها در رسامید، د بوقت باقی ماندن دو گری روز خو د بردلت برکوب بهاں سواری بسر منزل فائزگردید دیرا و دیسے واقع شد موسوم بكيرنور كمتصل شابراه بركنارها ند وجدول صحراني ازان می گذر و تلور شالی است که رود مختصران ان جاری است . در دیرات مركور فانها تليل است بدا بقيدعدو نيرواخت ، در بين موتع فرمت باغات نتمرنگر دویهات مسجر محری از منیرجنگ عزل گشته برترف الملك مغوض كرويد وازيشك وحفور بعنايت غلعت بهناني منهره وارور بم جنسان شرف وانتخارى يا نت، بتحصيلدار اينجاجيرة مهناي بود دار و بوري نتبر کر که این مقام بمراه نشکرما ند تهان بهتانی بوید دار مرحت شد

بفضله تعالي بتاريخ وبم لبدنا زفجر بسوارى مرقوم بعزم منزل الإ كُرُدِى أَوْرُكُهُ مَيْمُرِيوْرٌ مشهور دينام اين اختلاف است و ميا فنت من و نیم سیل دارو بوتت بدخشدن سنج گفری روز دافل شد، دیهاتے

كم ليجدد في لمان اسب صبار فتار در آ بر كمةب مي شود - يَلْ تَوْرُ مشرقُ رويه است چنر كليه وك الاب وحيشمه أب دارد. ونكور ديد مخفر است

ما بین مشرق و شال یک چشمه آب دارد موسوم بررک تحقیم موریم دید مختصر است بجانب مركور درانجا چيشمة آبيت موسوم بكنيد ببلول فان كروى أور

يزرمت مزيور وافع يك تالاب وسيتمدوارد وبنرصحالي وارىاست ميكويد كه استعال آب آنچاموجب ضرراست به بین اندلیشه بناب هداوندی یلکه فی لجله

جِمن سيوم أكلدسته ينجيم بباراعظمابي ١٠. صاحب مقدوران منزل گذشته بحسب ضردرت سبو ومنتک دابریق براز آب بمراه آور دند غرض صحراتيست باوحشت كربيشة انست نمي وارد ازس مقام تا جيك يف إز كومت كلكوور داجل اعاده نموو - در بهن جاخررسيد كسيدى الاس خاجر سرائے قديم سركار لذاب بينت أرام گاه مخاطب بجاويد خان كدار عارصة يبين وبعده بازار قى درتهر نگر مريض كشت بود دى روز بيخ زنرگى او منقطع گر ديد و بياين جوار فداوند ان قديم فو د بر بسترظاك خوا بدرجيون اين رد داد تجضور ميدلؤر وحضور قدسب رسد بياس قدامت و نمك علالي او طال خاطر شد - نامبرده در بمعنسان خود عرق يافته ودرعهدرباست حضرت لذاب رحمت مآب مخاطب بتاج الدوكه اعتبار جَلِّ كَتْ بِهِ مِهِ اكْتُرْ فَدُ مَاتْ جِزُوتَى مَثْلِ دارونْ عَلَى با ورجي فانه فاص وميوه خان وسنبول خان و دوا خان و شلور خان و مطلب خاص و سبل خان اسسبان وجند قطعها غ أيجوا مبرباغ وعظيم باغ وانجيرباغ وغيرتهم محيط شده بود سحسب حوصل فويش سربراه مى نمود وللجا ظ منصب اصلى خود بإبركس باخلانی پیش می آید و با هر ذی عزت کار ندادب می شد داگرای شعر میرزا محدافضل سرخش که امبربارگاه عالمگیری وصاحب طبع ومر وظرلیف بو و در حق چنیں کس استحال کنند زیبا است ہے ناتصا فزوں بود بقدر از کا مل بين است زمر د تيمت خوا ۾ سرا نه هرمین بریدهٔ که بزعم باطل خود امرده شخص پندار و و در زمر هم كالمان سنسارد وبإابل عزت مقالبة تايد، زنهار استحفاق اي معني ندارد

يتن بيوم گذرمة مشتم ، بناب سنهنشاد گوم رفروشان بین حضرت مکیم نظامی گنجوی قدس سره الزی می مزاید ہے بذانجيرشدنام هرميوه منه مثل زبدانت بربيدة بفضله تفالي ببارويم شريف لعدا دافت نازصي برسوارى بذكور بمنزل آچانوز كه إَسُورْ ربال زداست وفاصله بازده ونيم ميل دار د بوتت بنج گفری روز زیب بخش گر دیر - دیهاتے که بترک تا زمارزان مِيش درآ مربيان مي آيد، پيياك ديبي است كه گذر گاه آن سشهالي است دایا دی ایسوے مشرق مرکلیہ وغاندوسہ دکان ویک الاب دارد سایه درنقال دری سرجهار منزل بریگ عنقااست با تتحفیص دری ده بېرد و جانب درخت مغیلا نست کرمرفرش فاک فار إیش دردن پیاود پایان حکم نیشتری دار د شعر نا صرعی سرندی که متخب شوائے عصر بودارا وال اس سرزمن مطابقت نام يدر و م قدم أبسته ذل كرم طلب ورر اعشق فارشناک دری بادیه نشتر اشد لمُناك ديه مختصر شا لي است تالايے دار د ورو دے جا ركيت بی نیز شل اوست رودے ازاں می گذر دکر موسوم است، ترنأ متباز كدار ككرجي ی کر دوار را و

چمن يوم كدسته عقم

بهاراعظم جابى ور دا بیل به محمد و پشر دسسیده از دیار ملحق می شود - آنچا توژ بم سجا نیب ندكوروا قع صدمكان ويك تالاب وحيثمة آب دار د نسبت اغتصار بجند

ويه مذكور لبسب قلت كمكانات وآباد ليبت مذياعتبا رطول وعرض لكرم طوی دعرلین است. - اما زراعت تلیل می شود و صحرائے ہے ترکیب

كككر دري جا بها زمت مشرف شر.

المراسمة المراسمة

بفضله نعالے بشب دواز دسم قریب نصف اللیل بسواری عاری ركوب وزموده با عارى ويكروس بودج وجلوت معولى بوقت دوياس

وینج گھڑی شب بمنزل ڈ کُنڈوڈ پیجھ کہ نئر میل است نزول اجلال فرمود ودرستب مهتاب برميران وسيع يولان فيلان كوه شكوه وصدا ميمس

آنها كيفيت ى نمو دكه دري سفر بفيراتر كاب اين لطف سابال نشده تامقام كُولُكًا وكار مى كرواز ماب مهتاب فرش مهتا بي به نظرى آمد كه از حس نيت

ونونین خیرلی نعت با بباا مرازش گسترده ازر از معابینٔ این طال شعر فرووسس آرامگاه محد نناه مرابته بزبان رسید سے

> جمال را وربرامننب نقرئی طاس است بزراری رنین تا اسال یک قطعهٔ الماس است بنداری

دیها نے که آن شب برفتاریلان گروون شان در آمر برشجر نبری خامه مي آبد - تمينوا نور شالي است بنجاه خانه و دو دو کان و الاب و حيثمه

بحن ييم كدسته مشتم آب دِمن طف دارد. تراكم اشجار صحوا في درا نجا بيند تزيران و كمينكا ، وزدان د در ی مخود رالی قبل از بست سال برد د صفت دران بیراسه ایداکناد بود بول ضبط ونسق انگریز لعبل آمد ابن صحرائے بُراً شوب صورت امن مادنت معهذا تاحال مسافرين بوفت شب خصوصًا شب تارسفراتنا ني شوند دیفافلہ جا دو پہائی می نایند اکنوں بون السرتفائے بطفیل ورو درسس ما چنین منازل خطرناک عکم آبا دی پیداکرد د اپیجکس از وزد دشیر باک منى دار در تربيتر بهم بآل سو واقع يك تالاب وحيثمه وجيل كلبه وارد. دُكُنْدُوْثِ يَبِيثُهُ نِيزِ دِراْل عِانبِ است ونسبت بهرو وديه اخيراً إد دو نًا لاب وكيت لهائع أب وسرائ متدر وارو

بفضله تعليط بشدب سيزويهم يعد فزاغ نازعتا بمنزل ترون أيلوزكر که مسافت سیزده میل دار د بو فنت دویهرد بنج گفری شب بسواری عماری

بأستنگى دخرام حلوه فرما شد ودرال جاما شب جهاروسم مقام فرمود . درین منزل مخاطرة تيرمستولى است لهذام فردب ادن كريان ازي راه مولناك به بهيت مجموعي درگذشت چنانکه حسب الحکم حصور بوقت سد ياس ر دزېر يې معني منادي ېم شده يو د روبهاينه كې رونق افروزې ازان نظموراً پر ية تسطيرى أيدر ياندور ديه مخصراست كرينكام گذرجانب مورب ماندوالاب

دارد. تراکم اشجار نبندت است و میں مفام محل خطر کلو فور بہنگام سواری

Tiruvennainailus al

۱۳۲۷ چنسيوم اگلاسستشتم بهاراعظماني بہشرق می ما ندو مثل دیہ مرکوراست ورودے ازاں می گذرووار کی میااور مشهور مردور نيرسمت مربور است تالاب كلاب وچېل ظانه و دو دو كان وسر چشه دیک مناف دارد. ولیوزغربیست وبانتاع سد ترم ترتيب يذير فنة كيصدو ببيت فانذ ديك ددكان وتالاب و دوحشمة آب ميدارد ، وجو ازال جا جا رايت موسوم بكرة أنم بنتكاميك را قم سطور ببب بنر مسطور رسيد عجب سيروتا شائ باكيفيت ديدكه عكس بدر درآب بر تگے علو ہ می کرد کہ ان چہارطرف زرگر تضابہ زمنجیر بندی طلا پر داختہ و نا خرش ریگ بکناره اش بلاتصنع که بفرش مهتا بی نقر تی ا*کراستنه عبورسسکهسا*ؤ وبسس دبندى واسيان وكثرت خلائق وصرائ ياولجا وموس اينها طرفه منگامه وعجب لطافته مياشت كدبشرح راست منى آبر وتعلق از وبدن دارد بخصوصًا وصف آ مرسوارى خاص با حلوست كثيرو فرام ا نبسال فلك نظيرخارج ازارزازه متحرير خو و برولت با چذابل عارى و مود جنين كعقب سوارى مبارك بودند يباله المئے جائے مى كشيدند وبرائے د فح برودت كه آن شب غلبدداشت بنقل انگرمى بردا فتند بوس نا شا بے اختیار وامن ول می کشید ورخصت بر خاستن نمی واد۔ از انجا کہ مشکر خواب برمن نا توال حله أوروه بوزاب مقابله ازال نیا ورده عنان عزیت بنزل گاه نا نتم زیراکه زیاده از یک باسی شب عادت بیداری ندارم اد تعالے بیاس شک دنده واران محرم سراد قات قدس ول بدار نفیب كناودار مزاب غفلت وآفات دنیا و مایتعلق بها محفظ و ا مان خود دارو آبن باار حم الراحين ـ ترون خيلور دبيست قى است بعبد رياست

بمهارا سنعظم حابي يتمن ميوم أكدمسة بشتم واب جنت آرامگاه برائ مصارف حرمین تنریفیس زادهاد شرفاد تفظ برطراتی جاگیرمقرر لود بچونکه و اب مرهم برمسنداو نشست محاصل جاگیرندکو ر بصرف فاص درآور وشايد آنراخ في زايد تقور مؤو وروانگي جاز كه بحين بذاب مطے بسوے سجاز ہمل می آ مرمو توٹ فرموو، ہزاراں رحمت بردوان جناب بؤاب رحمت مآی ما یا وجود عدم حکومت طک بخد مست آل مالی مقام تا دست امکان می پرواخت و چیزے براے مخارج مال بال ادما ى ماخت بهمت دالا بهمت رئيس زمان مامستداي معنى شده است كرسفيينه باتا فله حجاج ونروبان كعبر روانه كندوا مقددر بحان متست بحد متلدّاری تطحا وطیب بیر دار د جزا بخش حقیقی در دار د سے این امور ك سنبندًا وبنداور بكرزيب عالمكرورز بال خود نرديا في برائع وخول وركعية الدخرستاوه ، دابداران واب محرعلی داد جاه در زمان خود ترومات تیا در ده با مرایا دستحف کیشو روامه حربین ما خت. د اب اعظم جاه نیز بجال عقیدت نروپا ن میونت میدصیغة الگذشاپ وا لاود وارالماده م فام خودتيادكنا نيدند سمد مزدوران ما ترام كارسكال طهادت مى بودند ومركاه نواب اعظم داري ديدك آل تروبان ى دفتند طهارت موصوكر ده إا دب شام ادرا طاحظه ي مُودند. درشاري أي نر دبان تریب ده مزادر دبیه حرف شد و بهراد نروبان برا پلستے بسیار و نقد عبس برائے شریب والمشاه كم واتم وعلماء وتفاة ومفتيان وموذين وكميرين برمين شريفيين دا دها الته مرنا وتعظياً فرستادند وبراي براياح بدايا برائه محدعلى أبوشا ومصر زياده ازمفتا ومرار ددبيه حرحت تعددك إن برائه بيمرات عامه ميلية بسياد قريب بست بزاد ددبير دنستا دند دنیز برائے مسجد در دمنت بنوی صلی المد طلید کم در نقان تناویل دشمد عارسال کر زیر- الزمن برتیاری سلم دارسال بدایا در میلغ خیرات زاید از یک لک روبسی صرف شد- از اب اعظهاه اي ترويان را بعدا زرجوع از تأكور تياركرده بتاريخ ١٩ زى الجر من المره برجرا ز فيهي از منا، مراس مواد کنانیدند. جها دیزکور تباریخ در و مساس کلدهچی از مدراس لنگربرداست د وازیمیی شد- بمراه نرد اِن شریف ماچی ها فیظر حن صاحب و ماچی سببه عبد الفادرخان مداحب و المَاالدَينَ فَان مَا حب مِن قردُنْدُ سَبَى لِيهَ عامِي عرير روان مُدند جاذ بركاء بربي رسيد لواب

چنسیوم گلدسته نهم بهاراعظماني حسنات طول عمر باترقى ورجات عطاكندوبترجم وخلائق برورى نام منور

ادیوں نیراعظم روش دارد تفصیل آبا دی منزل اینکه زیاده از دو صدمکان و بست دو کان و دو درد دل و دو تالاب و دو قطعه باغ و یک تلبیهٔ فقر د عاشور

خان د تنان إلى كثيردارد . بعدنزول دري جا مجدحبيب الله فررند محد عنایت الله مرحه منولی مسیم محدی که مرو مقدس بود، و درس ز ما ن

اشال آن بزگوار بچوكىمياست بعطائے ضمت مود و تى وفرد شال سىفىر رخصت درمود و به یا لیگا ران منزل بینایت وستار چودهری مدم الی سرخرو

ومىرىلىئىدىمو و_

بفضله تعالى بجاروهم ليدفراع نازعصر بجبوس سكحساون طلابي المنام مقررى بمنزل كليب كه النج و الميم مبل قرب سله كروى شب نزول الم

بوقت منز برا مان رو در بنیآر سسجاده شار تسترد ، بعدا دایئه صلواه بروسشی

مشعلها نهضت ومود را تش بازان تعلقه برعابت شب برات بهماه سواری فال ا ا تقد ماشد صف ۱۳) لااب اعظ ماه بناریخ یج ربع الآخر الاساده ور مدراس انتقال کرد- مگر این مدوان ورمی معظم رسید و در کام محد علی باوشاه و شریعی باشائه کمه به باب بیت ایند تاریخ دوازم

ربيع الاول تماليه و منصوب شدر بركاه كيفيت مذكور بدلواب عظيم جاه كه آمالين فغلام فوت خان بها در دا لاجا بنجم بو درسيريتن منودند وسيرصيعة الترشاب دا لا (دقات ٢٠ جا دى الا دل هيم الر) در طلادى تيارى نردبان شركيف زمين دماغ درعلاقه سأتكرف عطا جزمو دند يؤاب علام عوث خان بها در نيز نرد بالى تار

كنا نيدند دلكين أنزائكمه ارسال كردن نتوانستند بعيد دفات الاسلم شريف وسخت طلاء تباريخ الا رمفان معلله همطاين ۱۹۵ هايريل <u>فه ۱۸ ع</u>رسيورانگريز شد د تباريخ ۱۷۱ زی قنده

سنه اليسلم شريف براج شد وفقيرها حب أن راخ يدكر دند وبردند

يتن موم كدرسرويم ائت ادی موخند، بولئه در چشم نلک میل طلائی میکشید و سرکشی درختان انارمگل ریزی تا پهلویرخ میرسیدر ایتاب کیفیت گل فرشیر مینود، درونی سوادی درال دم برشبه گشت نوشتهال گوی سیفت می رادد اذ آ فاز سواری تامنزل بیسی قریه براه گذر نیا مده مگر بیسی دراست دید اليم يور و شُرُوالوُرْ و مَارْنِيكُورُدُ ما مذه، وثالاب ديه اول سجانب مغرب داقع تنده اودرشارع عام سطيرود حامل گرديره سيئ مكنار دويم كوريار كدروعقيم است اینی بهیشد خفار میه ندلین درا یام برشکال تا پیند مرت سیلان مینها پر اذا نجادورا واست یکی ازطرف شال بسوئے مردایس می روو و دیگر از سمتِ مغرب ملکه مایل بجانب ارکاط، سیوم بیناً راز نزری درگ که متعلقه بالأكهاط است مي أببر كليثم ديهي است ابين مغرب وشمال كرجيل غانه ويك دوكان ويك تالاب وسته فيتمترآب دارد وبعد مزول فالمحة معولی شب برات دختم مصحف شریف وحص حصین و ولایل الخیرات بعملاً مر و خواند كان ان چركس ار جلسائے حضور يو دير، بعير فراغ آن كيس طفاً

مرتب گشت وتقبیم تیرین بحفار محفل تعبل آروا فرونتگی آتش ازی کم دري شب رسم عالمكيرشده على الحفوس برولت سرام امرااز جله ابم

مهات است أن بم يوقوع أرر

مگلا**ست دریم** بغضله تنائی بستنب شانزویم بوقت یک پاس دیک گھڑی ش

بهاراعظم جارى

چن سوم ککدسته دیم

بواری مذکور سروشنائی بلال و مشعلها و ماستاب بعزم منزل سنملایدی که یازده میل است بوقت دویاس و تنج گفر می شب تجلی افروز گر و بیرا و بهاتی بر گذر در آمد بقیر قلم می آید ما میل بنی دید مخصر شرقی است نالاب دیرا در در در در در این بخش می آید ما میل بنی دید مخصر شرقی است نالاب

تالاب دینجاه فاید دارد، آزیکوژ دیه مخصراست بهال جانبیک تالاب دحیثمهٔ آب دارد، ککنوژینجیژیم بآل طرف است یکصدوسیزده فایه و حشمه آب دارد، ککنوژینجیژیم مزدهٔ ف وارد، آنتوژینز بسمت مکوراست

وچیمهٔ سنگ بست و تالاب و مندهٔ ف وارد ، آیتونه نیز بسمتِ مذکوراست صد کلبه و یک سراچینمهٔ سنگ بست عالی شان و مندهٔ ف وارد ، نیملاً پیشی

انندنورکه بفاصلهٔ قریب ازان است نشکه ظفر انزوزد و آمد دری ویه زیاده از صدیحه و فانه و چها دو کان و یک سجد سنگین که صحنت نهایت و سیع و بناکر و هٔ خیرالدین فان غوری است و جدران ا ها طرکنبد مشار الیه و چند فنورسلین و انع گردیده و بفاصلهٔ قریب از آن گورستان است خصوه ما فنورسیان و انع گردیده و بفاصلهٔ قریب از آن گورستان است خصوه ما

چبوتره مرزا دلیل خان دران است که خان مذکویهم این راجه تی سنگ در مقابلهٔ نواب سعادت انترخان بها در مرحه مقتول گر دید، از حفور درین جابتحصیدلداد از عنایت تهان مهتا بی طلا تی عبیت بخبشی شد، يحنسيوم الكدسة يازدتم

بفعنله تعالى بشب بمفديم قريب يك ياس سوادى مرقوم باجلومهوى بردشني مشعلها بنصف الليل واغل منزل كفيرث كفيد ورن يينجي بإزوين

است گردید بر گذرت دیر مختفرکه موسوم مکیوکی ، و آفود و کولی بود درآمد ا دال طرت این منزل چه بیان کنم که رنجیره بندی جبال د باکتر جا تراکم اشجار

بودكه از طاحفا أن طبیعت و مشتناك میگردید جیای صحراتی سراسر!ک بسبب ديراني بيشه شيران وكمينكاه دزوال شده است، دري ولا بضيط دنس انگریز بشکاربان تاکید معبل آمده که مرکس بانگ را بقتل رساید وه بون انهام

ادست وہرکہ بیٹیر بچگاں بر ایستر خون غلطا مذینج ہون سلوک درجلدو ی

كام او، لهذا بروا درمستغدا ينمعني است كميوں سك بشكارا ويردار وطعية مقصود ما صل ساز داگرچ ازین کار نیایان قلت شیران شده بایس محافظرکه

م بربیشه گال میرکه فالی است ؛ نشا پرکه یکنگ خفته باشد

ورقديم المايام مقام مرقوم نهايت آبا وى واشت ومنجله بنده سركار سركارى بود قرار داده كؤاب دوالفقار بها در مفرت جنگ و در قبطه حكومت

راج تى سنگھ نود كەعىرى و د لادرى اوصرب المثل آ فاق شد ، و بجرأت وسمت بدمقا بلالواب سعادت الشرخان بها ودمريوم صوبه وارط كرنابك

آن قدر بردا خمة كرعنقريب فتح ما مراز انجاكه دين متين ليون قادر بريق و

Kappai CS Attiyur CI Kilmalai CY Gingee CL

بهاراعظم جاءى ناصمطلق قرى است وسعاوت وظفر نصيب اسلام بجيله مبارزان لذاب

مدوح لفرب صمصام خون أشام مدار البوارستا فت ويحل وقوت مين متعال رئيس موصوف بتسخيرش تفرت كال يا دنت، دري مقام يك قلعُه زين

ووز كدس ماط دار و بنام "نصرت كراه" شهرت يذير فنت، حيد يواب معلى

برعايت خطاب خودنام روساخت والحاق ازان سبست كوهكر دول سكو واست

که بر سریخی قلد محکم مرتب شده ، و بنام علیجده است تنهارگرفته کیے کشن گردی دویم رآج گرده اسیوم شاباش نیکری بهارم کرب گرده اینجم باندرگره ه که ایل امتیاز بربها در گرده سنای ساخته اندر شعشم چین گرد مدر سفتم چنبا رکوه اندرون تلعه

مساعد خصوصًا مسجدي بناكروه لواب مدوح درنها يت صفوت است

ك كو با قطعً خِسْنوليس بنظامي آيد، وعارات عاليشان است كم دو بخرا بي و ا نهدام آوروه ملکه نام ونشان تعین باتی نما نده ویز بان صال این رباعی اوا

مؤده ہے مخبل کہ خونش را ہاکو می گفت

بإخلق سخن تحيثهم وابروني كفت برکنگرهٔ سراش دی فاخت

بنشسته می گفت که کوکو کو کو

بالفعل عارت مفت طبقه كه سيركا وراج مقنول بود بشكست وريخت باقى است دموسوم سيت كصناره تاكبا احوالش بريكارم كة قلد وبرانه محص

شده، دبسبب انبوسی است بارصح انی راه آ مروشد مسد و دکر دیده ، وصورت ويلاني أن أبا دي جد بيان كنم كربجائة مزار إمكان دوخاندابل اسلاً وقرب

Raigarh et Kishangarh et

بحن يوم گارسته إرزيم

بنجاه فانهٔ منود باشد، آب و بوایش از سالهائ دراز متغیراست، داستعال آب مورث مرض طحال و شکم کلانی و مبرال بدن و تب شدید و نا توانی است منگرآب تا لاب و لذاب گذار فی المجلد بهتر، اکثر مزارات مردان فداست، که بیشتری از ان بنزا کم درختان و فارستان نهال شده و چندی چون نشش بر آب محرکر دید و منگر فیصی از آن باکه مشتم و موج و است بفهرست تحریمی آید

حضرت حافظ صبن قادري

تدس سرهٔ الزی عبرا مجد حضرت والدهٔ ما جدهٔ راقم سطور مدفلها العالی ورعصرخود فردی بود، مها حب محال که ظاهرش بنهایت تشرع وصلاح آراست وباطنش بتقدس و وینداری بیراست، ورقرات قرآن مجید عنونهٔ اعجبا یه واودی مجاری بر د که مجن صوت مرغ را از بردا با زی داشت، برگاه و افری مجاری بر د که مجن صوت مرغ را از بردا با زی داشت، برگاه واب آصف جاه منفرت مآب وزیر دکھن وار و این سرزین شد بجوش اعتقاد بهلاقاتش پر داخت و سمت نواست، قصد کو تاه آ نجاب و رعفوان سنباب بزینهٔ خلافت از حضرت شاه مصطفی قادری خوامرزا وهٔ عفوان سنباب بزینهٔ خلافت از حضرت شاه مصطفی قادری خوامرزا وهٔ حضرت سدیم را و محر بردس قدس سرته بها پوست پر و مفدیم ماه محرم متم مسئه بهزار و میندر دینجاه و مشت ، بحری بیرونی حصار مخلوت فاک خوامید سند به ایخ تا این خوامید بنا می تا در خوامید بنا می تا درخ و فاتش شعرای معنی است سه

اذكرم مصطف بجنت برو

گردو بیش گنبد شریف او میدالی است فراح و بارد نن دیند درخت نیز ی دارد و مصنون این بهت بذاب با بائے عاشعا علیه الرحمة والرضوان سرآ ب

مادق می آید سے

بهاداعظمايي

چنال نا در افتا و در روضهٔ که در لا جردی طبق سیضه

اندرون تلد قبروالدهٔ آنجناب وگنبدواا دکه سندعالی خاندان ومروصالیج بود موسوم بستید محد و مقرهٔ الیست که بنام نا صرولی شهرت پذیرفته چه ولی مخص برقاتله کفار په واخت و بجها و اکبر بمصدای آیهٔ فخید والله یوجیل بنصسه من بشایم سائیدوین متین ساخت، بیرون قلد گذیر سبدی عبرصین سندی می بردرگی فلامرو با طن، برگاه نضل اللی شارل حال شودا دنی را بنصب اعلی میرسا ند، که خود و در محکم ننزیل خبر میرید در المشد فضل اللی شارل حال الله بود به من بیشای سخرش گفت سے میک گفت سے الله بود بیده مین بیشای سخرش گفت سے کھی گفت سے

ابجدعتن بیاموز ومگوازاب وجر کاندری را ه مراتب سجسب بافته اند

کارد به ای دومیل از حمن جانب بایش مرقد فتحن علی صاحب کشخصی بود کراد مال الله حاحب کشخصی بود کرایات و خرق عا دات ، قبل از دخول با با دی متصل آن تربتی است که بنام رتبه بی بنیم ره وار د، ناحال کرامت و فیض اواین قدر جاری است که برکس مجسن اعتقا دار مزار حمت بارا و استمدا د کند برحم موصل الی المطلوب فوراً قائیز مقصود ممیگر دد اانهی احوالیم خود به ولت صبی بسواری اسپ بگلگشت شهر عنان عزیمت یافت و تربیب شام راجه بینی قدر یمک آن را میگیری نیزگویند ازاد کا و تروب سنگه عم

يمن سيوم بكلدسته دوازيم

راج بذكورستی بختور ناتی سنگه که از قوم راجیوت جوانی است نوخیزه خوشر برائه ملاز مت عاضر شده با دائه نذ ربید داخت ، و بعطائه خلعت مهمالی کارجوبی بوشه دار و دوشاله گلناری ار حضور قامت خود آراست، بها ب روز از ار ناجل و سنت و اناد رای مجند اری بالیگاری دیم که و ر منزل گذشته بلازمت شرف اند و رشده لود از پیش گاو مراجم خدادندی بنایت خلعت کارجوبی بوشه دار و فرد شال گلناری سرفرازی یا دنت .

محكرث تنددوارديم

بفضله تعالی بین بشدیم بوقت یکیاس و دوگهری نیواری مسلود برا طوس فرموده بمنزل بینی پف که با نزده میل است قریب سه پاس شب محل آقامت آراست بمجرو فروج از منزل گذشته به چاولی میلیمی است ویهای کرگزرگاه در آ مرمرقوم می شود و نیج پیچه شرقی است چیمکلال ورد و مختصر و مکان فقر و منظف و سی فاید و یک دوکان دارد - کنگیم دیر مختصر عزبی است اللاب و کوه قریب داه می دار و کورا آمنی می بزشل ادست بیشمه و منزل برای مستر او شده - بیسی بید فیاین شال دم فرب است دو مسیر و عیرکاه و سی صدو بسیت فاید و جهل دد که و چهارمیشیمه آب و دو تا لاب و چید تمکیهٔ فقرار و قلعهٔ منهدم و بران میدارد در زمان سابق بهراه جنگل پیچه در مطاقهٔ کواب صلاحیت فان او دوبریاست در زمان سابق بهراه جنگل پیچه در مطاقهٔ کواب صلاحیت فان او د وبریاست بجن سيوم كلدسته سينرويم

بهاراعظم جابى مشاراليه صبطكرويد، جاعدوار علاقة مسربهيد ارا آغاز سرحد تا اينجابمراه ركاب بود، لبذا جنابت تهاك مهتا بي طلائي بوٹ وار ووسستار چے ندری مترخ مدبراتی سرفزار دمفتر فرمود _

بفنله تعالى بشب لؤزوهم بوقت بشت ساعت وه دقيقه لسواي مزلور ركوب منوده بمنزل آرتی كه چارده ميل است وبېنگام دواز وه ساعت فينم بالارون افزود - بائة رأحتِ خلائق كه صرف بهت خاص بران است یک روزه مقام فرمود حین حبوه ا فروزی دو دب بنظرمنور وركدشت يكيه، إ نُدراون ويرعزى است كرجبل فان وحيشمه آب وارو دويم ويُناكَمُنككم شرقى است فيها بين بروو قريد رودے ميگذرو نشي فاند و دو دو کان و چهارتا لاب وسته حیتمهٔ آب و یک مکان فقر دارد - آرنی تاسیت مختصراً با وشائی که از قدیم الا یام جاگیر نار داراست با نفعل راج ترمل راد کار فرمانی آنجا میدارد و در نگر که موضع است برکنا درو و آنجها سکونت اختیارکرده - تغصیل آبا دی اینکه دوسی و درگاه مفت سنهید و بنج مكية فقراء وبينج مزار فانه وصد دوكان وده حيثمة آب ودومالاب وقلدوارد ويكصدوسي وبدازا لمتعلق است ومحاصلش سالامذ شخيبنالك روبید با تند و چیزے بیشکش و محصول سایر بکمپینی می ر سد، را حبر مذکور تریب شام حافیر بارگاه خلاوندی شده بادلتے یاز وه اشرفی نزر مرداخت

يتمن سيوم بمكندسته ميزتم د لعطلئے عطرو گلاب و با ندان برست خاص در امائل و اقران عزتت دا عتبار نهایان حاصل ساخت ،اگرچه تهور و دلیری را دیگان مشهور عالم لكن مركاه بحفور بارياب مجرى شد با وجود صباحت ما حت زنكش يروان مؤود دي تكلف بشكل روباه نا تؤان بيش شيرز مان بود از ملاحظهاي

صورت شعرجاب سعدی شیرازی منا سب حال انتا د س

كرم تثيراست دركرنتن موسش ليك موش است درمصان يلنك

غرض ازرعب رئيس باطاقت جواب بروطاق شده ونقديمست ہے یات ، وکیل راج مذکور کہ درصحبت اہل اسلام تربیت یا فتہ است مِعنو ن صرابطتل بران منى بر ند و مريدان مى برا نند ابهرمفدم كارشاد حفور می مثلہ درع من جواب یا بیر آ فائے خود میکرد والا ایں مصرع مصدق مقال اوبور ہے

يول گنگ خواب ديده د تقرير عابزاست

روزوديم مم قريب استوا حاضرودلت مرامنده ظعت والدارمهنابي ا مخاب د دو شاله گناری مجفور و ضعت دیگر بصاحبزاده بلندیانگاه كذرا نبد المحفورنيف كبور بنايت قلعت جرات بهناني طلائى با کخواب سرخ عاندار و دو شاله گفناری بایک راس اسپ نبله مع زین و سامان زرووری ویا ندان وعطرو کلاب در بیجنسان ع وانتخارے حاصل تمودا واز حفور قدرسيد بعطائ فلعت جالدار نفرني كنكاجمني د كمخواب عوده ويا زران مع لوازم عربت برعزت افز ود منيا دنت بهنددام يحن سبوم ككرسته سبزرتم

بهاراعظم جازى بالكف كه باصطلاح منود سسيد إنامند مرحمت گرويد و در جلدو سے ای مراحم کداز عهدر باست لذاب جنت آرامگاه تازهان لذاب رحمت مَّب رحها الله تعالي تدرا فر الش مرتبه و تفاخر با سلاف اونشده بو د شکریه بهر دو حضور 'نذرگذ را نیده خواست که به مقابل سرعنایت نذر على كذراند، خود برولت بمقتضائ مرهم معاف فرموو، زيراكهمت والا نهمت امیرخلاتی په ور ما مصروف این معنی است که هر کیے ازاقاعی وا دا بی خواه موا نق با شدخوا ه مخالف از فیص خو د بهره باب شود وانظر مرکار خاط احدے بازنگر دو، غرض مشا رالید بعیریک ساعت حسب الحکم را ہی شد ، از روز خروج نوے کہ فراہمی اسباب تشکر با ہٹمام کلکٹران ورسر منزل بعل مى آمد، ہم جناں راج مرقوم بدرستى وخوبى نا دوروز سبرحد ثوثي سررایه داخت، بهاروزمسر کلک کلکرودیم چوراز ملازمتِ حضورمبره اندوز مثدر موافق معول عطروباين وغيره مرحمت مكرويدروازبا ورجي خانة توده بفت فوان بفرودگا ه اور سبير، ناگاه بوقت نما زعصر گرو با دسينا ل دور وشور ازجانب شال برخاست كدازكترت غبار بمؤنه تشب ويحوربل مقدمه نفخ صدر بنظرة مدر ورآل عال لعِض خيمها خِنائك شتر سبرعد بأبناك مدَى در رقعى وطرب مى آيد رقصال شد د ايجونعن مشاركة روز كار وجدو حال پیدانود، چندخیر و قنات سرسبیره نها و و خیمهسیر قریب حرکت ركوع درآمد فضل حق بحالى عزبت زركان مشمول گشت كهوا باعتدال در آمر دالا فبام خيم و قعو د مسافرين درين ببراو جبال وبهم وخيال بود - حافظ

بهاراعظم جاآى

يتمن سيوم ككدستهميزم

مطلق وكريم برحق ج ورحضرو بيه ورسفركرم عام و ترحم ام شا بي ا وال ما بدوسيلكان داراده ممعدان آية كريمه وهومعكم ايفاكنتم ارآنا و بلا إلى ناكبانى ونس شيطانى وركنف حايت والمان فودرساناد محكرواً له الاطهار بيزروز كذشت وشب رسيد داروعكى لميوس فان از بربان بزار خان عزل شد و مکیم ما قرصیین خان نصب گشت د فد بھلورخا نہ بروجہ انٹرخان تقرر بافٹ ۔ آ نشا زے مرسلہ *را ج*مزہور بصحِن خبيهُ مَا ص ا زا فرونقتگي جلوهُ طا وسي مي تموود وقرب روياس شب بلئة تفريح مزاج ودفع ملال ملاحظ رقص فرمووه مى كويندكه ورا ل محصل عشرت منزل صدائة ترانهائ يمن بصيد دلهاكاني بود- وعزلياست سهنی از خاطِ عشاً ق تغنه آستناسو بان وار زیگ کدورت می ز دووه ج عجب صداے خوش را حت ول غریر کان است ، بلک توت روح و رُوانِ بَىٰ لَوْیِ اِنسَان ، بِشَرِطُبُدِ ارْحَمْ وْمِبِهِ خِالَى بِاشْرِ وَسِخِبِالِمَاتِ فَاسِدِهُ عارى ، محدو كبرى قرس سرة كرسينه الله اركيج عرفال ملولود دركماب من نکن کہ ہے مرشد فہم مضامینش وشوار او ور داستان تولیف شاع می فرایدے حس جی کے تبن مذراک لاگے اس چی کو بھال ہے آگ لا گئے

در بیشترکتب وصف صوتِ خوب مالا مال است، خِنانکه ام محمد غزالی رضی الدرعذ کرمقد الئے اربابِ شرادیت و بینوائے ابل طربیت، وسرا مر ابل مذہب ما بود درطدرم نمائی احباء العلوم واد تحقیق آن وادہ و تبدیق شروطش پر داخت، از انجا کر معین ابنائے روز گارمت صف بنجا تئے باطن الد بمنزله لوستاه است وملك بجائة عروس مركاه جناب فداوندى بملاحظة مك موروث حلوه او وزننو ديگونداس لطف بظهور نيايد، ورز مان تيسن

مقام مذكور بطراني ماكير از ميرمحدي فان بمشير فردوس آرامگاه محدساه بادشاه كدمنصب داريا دشاسى دمروقا بل بورعلاقه ميداشت وبجهر عكوت

واب مروم بنام والده أباج الامرامحدعلى حبين فان مروم كدمنكوم فودلود تقرر یا فت، دیہاتے کر الگذر ورا مدرقم استنامی شوو۔ وکیتیوی شالی است تا لاب و چیتمه آب و منطف وبست خانه میدار و وامراک

ينزيا بطرت واقع الابكان ودوحيشه آب وسي وينج فامة وسد دوكان وتلد شكسة ميدارو - ورعصراواب سعاوت المدفال مرحوم برلئ ا مزا جات احشّام و غِبره سجاً كَبر دار كُلُو ، مقرر لود . د بر باست لواب جنّت

١٣٩ با تنسوم كلرستيارة آدامگاه بنام سیّد فتح علی خان که امیرکیروازا قارب روسا ، ملکب بنگا له بود جاگیرمقررگشت رخوسور نیز بها ل سواست دسجانب مذکور واقع بنیا بين مردوجاينج ودكان بشارع عام موجوداست. تمرين شالى است زياده انهِ عنت مدم كان وبهشت دوكان و چند قبطعهٔ باغ ويك تا لاب كلان و يها رحيتمهٔ آب وقلع منهدم منده و دفسجد ويند کيه فقرمبدارد اگره منزل دریں موضع تقرر یا فنة لودا مابرائے وسعت میدان درویه مرتام باوی

كه به فاصلهٔ يك كلفرى ازال لبيداست مزب خيام كرديد و آل نيز مختصر شالى است كى بانب راست اكن وبسوئے چيب تالاب دا فغ شدہ ، دريں مقام بهرستيسر دامة مذكور مبلا دمت مصور معز زشدند ، از پيش گاه عنا ياست خلاوندى سد دست خلعت ما بتا بي بوشه وار و فرد شال گلنارى وسم تفان كخواب ازالجمله دومهرمات مشرخ ويك بوشردار زرو وبوكيل او فردشال تشرخ بوط دار مزومرهمت مثدء دا زجاب قدسيه بمشارالهم سسه دست خلعت مهتا بي طلا بي جالدار ديك تهمان كمخواب در د بور وارو وو تهمان کمخواب عوده موره داروبنام مرده خلعت مامتا بي بوره دار ويك فرد . مثال گئا ری عثایت گرد پدر

تتحكدست بإنزديم

بفضله تعالی به بیست و و دیم روز سکت نبه مهنگام طلوع نیر گیتی افروز مهردل فروز با بخلعت زر کار و جوام را بدار بر نگے که خورست بید تبار شعاعی زیبا در می سوو نسبرایا ہے خود زینت نازہ بخشیرہ برنالکی زردرنگ کہ طلائی کا براہا

يحن يوم أكلدسته بإنزيم بهاراعظماني از ملاحظ أن شرمند كيها دارد مع براد روالا اخترتا فضائے جانفزلئے رُمْنًا ك متصل توب فانذاست فائترشده ارسواري مرقوم فزوداً مدىسبرسبري تخت و اوج طالح برنیل گردوں شکوه کراز عاری مبزوالا جائی عزیت واحترام ی ماہر علوس ميمنت ما نوس فرموده بشوكت تهام وشان مالا كلام متوج سيك خرامي كروير دورجيك سواران ترب بهمراى جزل سويل كسرت كرا بنجااست مع كرنل کول برک وکرنل فول و و بیج سر داران فوج ومسطرکوک کلکر اول ومسارکاک برسم استقبال الآنجا حاصر شدندا ورتابش أفتاب مشبر إكه علم شده بودراقي أن ببرق سرساني مي نمود او بهجوم خلائق برائے طاحنط تسواری خاص بریگ شتا قا ال عبديود، غرض بشكوه وتجل لوقت بندشدن سشش كموى روز بدادات فالتحم مصرت فيبيو قلندر قدس مرة روشني بخش دارا لاماره قديم كه عبارت اله وارالبور محديور عرف آركاف صانها الله تعالى عن الشرور والكافاست است گردید جزل و غیرهم را بنایت عطره یان وغیره رخصت کرده ورا درمل فرمود ، وبجزل مرقوم تورة باروه خوان و بكلكر اول تورة بهفت خوان مرحت منو د مقا ما تیکه آن روز برنمگذر درا مربه تسطیری آید تُنکُ بِینیچه خرد که را سنه مشهالی است وزيا وهاز بنجاه خانه بهردو جانب ويننج دوكان و دوجيحقرو ووحيتمه وجيد قطعه باغ دارد- وُرَّمْنُاك بهنگام درود دااب دُوالفقار فان جِولانگاهِ اسسپال بدوچندمكان ومسجر كمتوشا وبريشته سنگ دارد داتو پ خانه كريكيه فقيرى است متصل آب وبنام شاه صادق طبقاتی ا شنهار دارد، فی الحقیقت آل ربين ملوك عداعلا مراقم سطور يودكه بفقرم فؤم حسبته ليرعطا فرمود له درسنه يكرزاد ودومدوس ويك درآد كارط وفات يافت.

يحن سيوم گذرسته بإنزوم وآنخاب ہم درہاں مقام مع بینداہل خاندان خود بحله خوشاں آسو د۔ برخی ازا وال مدمطے بحیزعبارت درمی آید، تابرجریدهٔ رودگار وصف کماش إتى ماندر وسرشخص بمعائينه ما حوالش مد عائة خيرو فالحربيا داردرنام نامى واسم گرامی اً مخصرت محدحسین عرف سشییخ احد بود قرّت و داکه دما فظه و استعداد فارسى بآل مرتبه واشت كدورا لازمان مقابل آل كسے بتدرت بوده باشد ودرفنون عربيه بإيرتحصبل المطول رسانيده وصاحب شغل ورماضت وتفوى وعيادت لود وادمريدإن نامور حباب سلطان سبرعيرالرحلن قادرى عليه رحمة النوالبارى كفلف رشير وسسجا وه نشين حضرت ميران سيرجحر مدرس قدس سرهٔ فرزندار ممبند فطب بلااشتیا ه حضرت شا و صبخة اللُّهُ ماتِ رسول الشراود روح التدروجهم واعاوالينا فتوحهم منيت حق طويت خودرا معروف ابواب خيرات وكشاكش قفل حشات مى داشت ودرمنصب دنیا ہما عتبارے ما فند کراز حضور حضرت اور یک زیب بر ضرمت سوائے نگاری وليدادان برفدمت خفيه لوليي احس آبا وكليركا ما موركرويده ولبده یا دشاه معلی بمقتصائے ہزار شارت ولی و تفقدات قلبی تطریجو برشناسی بخرت ميرساماني أنجاو عطائ خلعت وحاكير حبيفرا بادكد برسقرا بإد زبال زد عوام است ومحاصلش سالار نست وجها رمزار رومه لود مرفز ازفزمووه چے نکے نگاہ عنایت و قدر وانی روزافزوں میداشت بخطاب خانی کرامرام ای زمال گویے ع وشرف می مرد ودرال سلطنت عظمی از بت بهفده شخص

Gulbarga (R. S.)

بعن سيوم كليسته ما ينزدتم

ذى اعتبار در آرزوئ سالهائ دراز رسسيره بيسى وسفايش امت تكليف دادا سجناب بمقتفائ أزاد مشرى ببلوبهى كردويا تناس برواخت ك فدوى خود را سخطاب خاكبيائے احد مخاطب كرده و به مي نقش نگيس منوده برگز تبریل آ ل بعمل شخوا بد آورو ، چول جناب ظل سبحا بی مرقاً بعدا و مے دریں امربباللذ بالغذيبين آمر وباسدفال بهاور وزيراعظمكه بإحدموصوف محيت وسلسله شاگردی دا شت تاكىد فرمودكه بهرسخو مرضى مشا دالب برقبول خطاب بيارد، يوں بيام وزير مهروح موصول شدبري منوال جواب واوكه خاكسار ادكارو فدمت بيزاراست وخطاب را آفة مى داند ازيس دوز ترك روركار

می ساز د د گوستهٔ عزلت اختیار می نماید که سه بهيج أفتِ مذر سد كوشيه تنهائي را بجردا ظهار مذكور مازم فرودكاه كرديرو قدم بكنج عا فيت كشيد، ازانجاكه بإدشاه ديب بناه قدر دان ابل محمال بو د بعدة ما مرائت بارگاه عالی شان بخشی دفائع مگارا بارعلى بركب فان، بيش عبر مطل وزستا ده به نهايت دلجو كى واستالت حعنور طلب فرمود وارشا وكردكه لي سينج ورآني مرضى تست تا يع آن سم اما ترك خدمت مذكئ كدمثل تو تقوى شعار وامانت واركبار بروازان مني يأبم معًا بعطائ عبوس خاص ومعا في وجه تخرير كه سالامذ سي بزار روبيه بووروأنم احن اً با د نمود ، آنخاب تا دوسال بسر برایی آن بر بایت و کفایت بر داخت وبجوشنش محبت اللى ازامور دنيوى خودرابر خواسته خاطرسا خبت درس اشاء مکتوب مولوی محترسین شهید قدس سره که با مام صاحب مدرست

له دوسند شااره ورحمد آبا دبدرستهيد شدا

يتن سيوم بگلدسته بايزديم

شهره آفاق و فرد و قت گشته و مشرح نفل و کهال او در می مخصر گنجایش پذیر
منیست، فالد زاد و خربورهٔ جدمعلی و از روئے نسب بنی عم بر دبنام آنجناب
موصول گردید و بعنی کلات نفیدست آمیزای فقره بم تسطیر یا نه که دنیا تماع
منیست که عاقل از بهرآل دست از حیات ایدی ایشوید- بهرطال از فرمست مالی
خود دا برآر تدکه بج خسران دارین حصو لے نیست بجرد و مول نا مه مرقوم و
مال حظم آل بمنمون م

سمندناز كويرايك تا زمايز بوا دلوله مجت ومردنت من غالب گردید، فی الحال ترک خدمت و مو د د کا غذا سته فا بحفور یا دشایی ارسال غود، از وجه تحریر که یا نز ده هرار دویه جن إددست بردات منج تنهائي نشست و بحصول كنج قناعت كم القناعة كنزيح يغنبه آبره درخوا بمش ديزى برؤونسست برجيرانهاب خاب ظل سبحانی فلدم کانی بوساطت وزیر ممدوح برام طلب رسبیدو بختى موصوف كرات بجد معطے رسىيرہ براس العنت قديم فهاتش نمو د يغوائ ترامة بيدلامة حضرت ميرز اعبدالقا وربيدل عظيم أبادي علبالرحمة كدار رفقائ اعظم شاوبها در شاهزا ده بود وترك صجنش نمو د كاركر نشد ونيااكر دمند نخيزم زعائة ويش من بستدام مذائ مناعت بيا وسي

من سیدام حدت ما حدید رین بعد چندے وارو او کواف شده تا مدت برائره میات بودو تا دم زنرگی استخاب نواب سعادت المندفان بها در مرجوم بموانست وحن اعتقاد اکرادقا بماقات می رسید، دبرسوخ دل مبلغ دو صدر وبید ما بوار برائے خرج باور جنجانہ

الحاصل

ازنفل بپررتراچیدایس ناخوش بودآن عودس دربر کونا زکمند مجسسین ما در گردنام پیررچه می گردی پیرخویش باسش گرمردی

بتمن سيوم ككدسته إنزوتم

پیروری این سرری افزاری افزاری

بندہ کو تو ماحب مرے قوت ہے خداکی اس کا مذکر مہوفے توکیا بند ہ خاکی

ورتسطيراي احال مغاات سواري كرباني ماند بحيطة تحريري أيدر دولت يوره چند مکان و چند مقابر و پھتر میرید مع حیثمهٔ آب داد و و چو پیرمحل که درانجا بود از پایرانهدام یافت وباغ سترراس بنا شدو نخاس یعنی مقام دفت دواب و بازار شاه گنج وو بیور دردازه که در است از ابواب سنتهر یناه د بازار سورج مل بخشی و بازار نمییو قلندر و بازار میرا سدا دمگرخان و بازار محووشاه د بازار مركا ر وركاب بازار درآمد- اكنول برخي انه ا حوال این سرزمین انگارش می یا بد- با لفعل در معمورة قصبته ار کاف لسوے جذب از مانب رود حله مكانات خرد و كلان سوائے مكانات نقراد كلبها ازروكة قرارواد وفروومزار ومفصد ولادوجاراست ودوكان سدصر وستنادو تن معهذا آسوئ نهركدراني يبيط ووالاجاه نكراست ورمنازل أثنكره مرتوم خوابرسند- تفصيل مساحدوا تنار دگنيد ومقابرمسجدعا محكه بهنسيوم أكلاسته بإنزوهم

بصين آن ومن وجاه دگنبد اذاب سعا دت الشرخان بها در مرحوم وقبور اكثر مومنین است خصوصًا سبد محداین که ببیشترا شخاص که بنتگام نوم او از قلبش مدائة ذكرا للمستنيده اندء وقاصى سنينج محدملساني ومحدعبدالمد مفتى عرف ميا بضاحب ازحمله ابل التركود ندء و درمقد مات شرعى بإسس غاطرا مدسيمني كروند، بم درال اعاطه مدفون ابذء ونظام الدين احدخان بها در داماد لواب جنت ارا ملكاه با وجود تيابت صوبه دارى فقرمشرب بود صاحب علم وتقوی در ما ب عاد نن شده ، مسجد ایزرون قلعه مسجد شاه صادق حسبنی چشتی که مرد مزرگ بو و ح گنبداو و قبور دیگر د مقبره عبدالرشبیدخان بهاد مرحوم مدارالمهام بواب مطلح که به نیک طینتی و مواخوایی خداوند و نفع رسانی م عالم شنهور بود در چوک بواب داو دخان است که فرددگاه چندول نشکر

بو د داب جا بربیجها دلای اشتهار دار و این هرسته مسیدها نب شرقی دارالاما^{ده} كه درسند يكرار دود صدويك بجرى در محدلورع ف أركاط وفات يا نت و درا عاطر مسير ما مع مد مؤن سند- مولوی با قرآ گاه المتونی الم المحده تطعم تا این مخ بری گونه نوشت سے تلم في كرسينداش درعهم الهجي مجرِ محيط ميسنه و جومش

علیش ماخلوص مم اعرستس علماد بود ما عسسل مقسرون دا در بناکه سندر مرمرمک مشيع جاين ميورش فاموسش رضى السِّرِعِيْدُ گفت مروش نواستم سال رحلتش أرعقل سے درسند پیجزار و دوصد و ده بہری د فات یا دنت، مولوی با قرآ گاه بدینگونه تا رہنج

أنحكه بفضل وكرمت بإير بمنتها رساند خان ملندمرتبت بيرادع ابهت س ر ننة برون ازین سراا ٔ دول دویژه و کنانه كرده زخلق جان فزادرول وجابي خلق جا ا زر در در در در قرم آه نظام دین بمناند مرس به است ۱۲۰۰ تا ۱۲۰۰ ه سال بجوماي الم حبت دلم جوار تعلم

بضي عدد سردر دكم وال است اين تاليخ بري أير

بمن سيوم كلدسته يانزدهم واتع كشته بمسجد وآتار شريف علاقه مركاء مح كنبديا يإصاحب مرحوم ز ند نه محدوم سادی قا دری علیه الرحمه است که محدوم موصوف به تعییرش ير واحنة ، مسجد وككنبرت العظمت التله قا درى مع بيشمة أب مسيشيخ نترر مسجد مورت شاه مسجد ميراسدالندخان مع حيشة آپ دمراومقيرة او مسجد عضرت طيبيو قلندر قدس مترة مص ميشمة آب وكنيد ومسافر خانه ونقار خانه که نوبت وگهر یال بران نواخته میشود دبیاتین آن مقره سنگین ناشام واب ناصر جنگ بها در مشهد است اگرچ دید شهادت نعش آن شهید يخبسة بنياد اورنگ آبا و در روضته موخرت بربان الدين غريب قدس سترهٔ نقل منو د ندلیکن اواب جنت آ را مگاه کیلددے تمک خواری و دواست خواری بجلئے سپرد نواب شہادت انتساب بنائے گنبدکر دہنوز بایتام نرسید کے مربانی منتہی شد

مهاعد مرقوم غربی دار الا ماره است یمسید مولوی حیال علی، مسی میداحد عوث ياير مع كنبراد المسحداذاب شمس الدوله عوف بيذا صاحب مرحوم كه بسجديك كمان مشهوراست، مستجد سفالي مع بيوتره مزار حضرت عنّان غاں مردر، مسّحیرمسکین شاہ دگنبداین پیر مع مسافرخان،مسجد مع مقرة مغلاني مستحد غلام رسول خان، ستحد شاه غلام حسين درگامي مسجد عافظ عبدالعزيز، مسجد عافظ كربي الشرع گنبدو نقار خانه بههشا لي ا واست تفصيل مساحدومقا بربيرون شهريناه كنبرشريف تاج يوره مع مسحدومقره غاندان صبغة اللّه ومقرهٔ احدادِ آي عاصى و قبور ديگر و خالفاه است وحيتم كه آبش نهابت فوشكوار ومصفااست، دجراع خانه باكيفيت وار دكد درخط

چىن سىدم سىكلىرستە يايزدهم كرناك بم بيلوشة آن نباشد، بي مرمت شده قبل از چېل و چندسال كه ب مرمت کشته لو د خاب دالدِ ما جدمغفو رومصرت عموی شرف الملک میرور يزران مرقدهما وحبل الفردوس متواهما تبحضور لؤاب مزدوس مكان در باية ترميم آن ساعى شدندازاً منجاكه بذاب مط اليه مشترى جنس حسنات بوونى الفذر بدرستى آل برواحنت وجناب شاه صبعة المشرقدس مسره بترول دعاداد كرحق تعافي بيراغ لوردشن دارو، مجيب الدعوات ناوك وعا بهدف اجابت رسانيديع با وجودعوارض كثير جار بايش رياست بدولت سرائے اورسید، او تعالیٰ تا تیامت چاغ دودمانش برنگ مبر ا نور و ما ه منور روش فرما پر ، منی وانم که این سعا دت اعظم که عبارت از مرمت آنجااست الحال نضيب كدام سعاد تمنيراست ، مقبرهٔ بها ورصيني تکیته کهتیل ینداد سرکدده بیرون تهرنگ در دارهٔ گنبدموصوت مع مقیره جا عبذب شهربناه ذكيه سمت مغرب اوست مسجد احدطا مرخال مع كنبد او كندرين الدين على خان مشهراوستا و كه مردومنصيرار يا وشابى واز قوم بنوالوا بيط بودند قرستگين سعيد محربيرزا ده كهسجد وگنبدا و انهدام یا فته گنیرسن اوره به نهایت خش قطعگی است مع مسیدوخانقاه وقبور وحیثمهٔ آب، گنبد حضرت انترجامی مع مسجدنا طیار وسراو خانقاه اعیرگاه همه بجانب فرودگاه هرادل تشكراست با كارلمى مشتَبر شده وعزبي شهربناه است، تکیبه ثابت علی شاه متصل مین لو**ره برکنار رود عجب مکان ولکشا**ا

كروري آبادى بيج مكان بكيفيت آن منى رسدكه عيو ترة قرش بيجو برج منتن إست ومسا فزغانه وسرائح متقدد وساية درختان خصوصًا سباية

چمن سوم ، کرتمانزدیم

چهار درخت مولسری کرتیحت آن تخت سنگین گذاشتد اند. لطاخت دار د ونمونه كشيردري جايادي لاند- مقرة سيدكريم محدقا دري ح مسجد سغالى دمتسجد سعاد تمندخال مع گورستان متسجد سفالی لقان خان سجد الوالحن ذ اكربيرون و ماور در داره وانع است - مسجد دادُوبگ اسمه مع گنبد حضرت شاه نا صرو و کمگر قبور مع مقبرهٔ خیرالدین خان مرحوم دخانقا د د لوان خانه و نقار خانه با چند درختان است ومیرگاه مستجد یونجی مسجد ومقرة شاه محد على متولى بيوترة قبريا دانترشاه مع قرستان درصحين رنكين مسحداست كداز صدمة طوفان وتموج بهرار بأبه ابندام بإفته وسمه عانب شال رود وا نع شده . معهذا بمساحد مقابر دري خطّه والداد وكه بقرصت فلیل مطلع نشدم ، واکثرے ازاں برابر خاک گشتہ کہ الڑے نہ دیرم شے آہ کس کس کتی میٹھ کے ہم یا وکریں عنم مجنوں کریں یا ماتم فر ہا و کریں بیان آ تارمیا دک که درین آبادی شیرت دار تد-

بیکے منجلہ علاقہ مرکا داست کہ در منگام ریاست جنت آرام گا ہ بہ تخویل و تو لین خلام محی الدین طالب العلم بی و واکنوں فرزندان او مامور حذمت گذاری اندسسے روپیہ ماہوار برائے فاتحہ و مدومعاش فا دمان مقرم است و مرکا نش کمی از مسی مخدوم محدوج ۔

ددیم بنیز از علاقة مرکار است کمتصل دارالاماره واقع و برائے مصارف صدر و بیدیا بوار معین و ده کس مخدمت گذاری مشغول -سیوم ہم متعلق است دبتی بل ورثهٔ فلمیرالدین فان متولی يهن يوم بكلدسه يانزيم بهاراعظم خابى ورجنا بيلي آنار علاقة كغمت الترشاه قادرى أنارعلاقه سبيد مخدوم بغداد درجية إهاحب بإزار، آثار علاقةًا مام شاه قاورى درشاه كنج، آثار علاقةً غلام محى الدين ا نناسى ، أمَّ ثار علاقة حاجي ديواك ، أمَّ ثار علاقة عبرالرحمان متصل و الدر در وازه - آثار شریف مع قدم مبارک علاقهٔ شاه خلیل الله قا وری مرحه دراکارشی است ، با زار ولی رجات درون شهریناه ، با زار فیپوصاحب،

بازارمیراسداندخان، بازارمحودشاه، رکآب بازار ، بآزار قلعه، بازار تصبه، ديوآن بازار، إزارسيخ منهاج، بإزارام صاحب بحثى، چندا صاحب بازار، ناتربازار، ازا خاز د بیور ور وازه تا دېلی در واز ه با تغیل ایس قدر

بإزاراست ، چندا بینچه سنسال رویه تلعه ووارا لاماره پیچه میرغلام حسین خان جنوب رویه آن متصل نتهرنگر دروازه واقع است، کا آستری پیده، مُزْسَم نا يك پوره امبندي پالم اربيدى كالم، شَا نَا دَ بَالم، گُولَّرُ بَالِم الْمُ الْمُولِيَّا الم اللَّي المُ

بتامه مشرتی است، با دارشاه گنج بوقت تعییرشهریناه در ا حاطهٔ و بیور در وازه آمده الاجاكيج بإزارسورج مل تجشى ، وآتى بإزار ، بازآر مخبرخال ، بإزار سسبير مصطفى بازآرطام رفان، بازار حاجى ديوان، صاحب زاده بازار كوه بازار كه از با زا معلام حيين مشهوراست، بازآرسيد محدييرزاده ، خواج بازار، ديميال سى باداره بازاردي الدين على خان، بأ تارمبرخان، كوني سنى بازاره بازارامام

شاه قادری همه بیرون از و بلور در دار ه است ، آبا دی کنارهٔ خندی کریز بان بنود از اکل مُورْشهره دار د، تقاب ددی، حسن پوره ، اگاری ، دولت لوره ، جهر آویه و خرد ، جو سرلویه و کلان ، ما نصاحبه پیچه ، جو کی مصری خان منجن پوره اجراست بوره مهم جانب مغرب است امشعلی اوره اآبادی چویه محل

يحن بيوم كارسته إنزوتم

آبادى تريية خامة غالب يوره سمتِ مغرب او است "ماتج يوره آباج خال يوره جاب جونبن واقع گشته ابواب شهریناه که بعالم پناه استهار وار د مفصلة فیل وطور در وازه ، خان بها در در دانه ، کیسرسنگیدودلی یعی در وازه مختصر د کی در دازه، را یخی در دازه ، کا تستری در دازه ، ما نشکاط در دازه ، تاج بوره دِ فَى مَنْ مَهُ رُكُّ وروازه فهرست باغات سركار ازشهرتا والاجاه نكر لو مكم كه بورود رئيس ما باعظم باغ شرت يديرفته ، على باغ ،حس باغ حين باغ بنورا غ الزَياغ دالا حاثاغ، لذاب بأغ دآنزا باغ لذاب عدة الامرانيزگويند، بيكم باغ بآغ سيد محدفان ابغ سيد فتع على فان ، فرخ باغ كيك لكه سوائ إي يند قطعة باغ شهر إلى بم المداحوال شيركه بقيد قلم أوردم، بالفعل اين قدراً بادى است، وبهتگام وروداداب دوالفقارخان بها درم وم وصوب داری او اب داؤ دخان ، وبعده بهنگام فرما فروانی قرم بنوالوا بیط عبارت از نواب سعادت الله خان بها در واذاب علی دوست خان بها ور و اذاب صغدرعلی خان بها در واژاب سنمس الدوله بها در مرحومين غفرالشُّر لهم وتنجا وزا للرُّعنهم باين معوره بحيُّرشا ه جهال آباد می گفتند ایدازال نصوبداری اواب شهید، دادای ریاست اواب جنت آرام گاه علیمها ارجمه مم رونق می داشت ا زحین نزول حیدر نا یک که مرتبه از مراتب تا راج ظم رسانی وزگذاشت منوو دیرانی پذیرفت و خرابی یو ما بنو أرومترتى است اوتعالى بري امت مرومه ترجم عظيم فزايد ورفاه حال وال بنعرت کال نصیب کندے

المدوالعجل الے شاہ کہ ہے وقت مرد جاراعداکتیں دین کے کر سستا صل بِمَن سيوم "كلدسة بإنزيم

اكنول شنمة وصف اوليا وصلحا وفقرائ ابب لمدرحة التعليهم المعين زیب صفحه ی کنم تا ذکرخیراً ب با بلدمراد آباد دل با شد و حائزهٔ مداخی عطا شود کرفعل مسنون است ، زیراکه جناب موردوعا لم صلی انترعلیه و آله وصحیه والم يحب بن زبررصى الله تفائى عنه در طبد وف قصيده با نت سعاد ويجكربن سعيد لوصيرى درعالم رديا برقصيدة برده يغنايت صلها پرواخت دىخلى كريم ورحم عميم ازا فات وارين ازا وساخت، برعايت ايس المرتحن روساء ديندارينز لمبتعيب آل لازم مى دارندا بينا كداناب جنت آرامگاه بمير المليل غان البجدى بيدكد رانيدن الورنا مدار خلعت ووت له وسنجيدن خان مرقوم در پهٔ میزان ازرد پیها که مبلغ مفت هزار د دبید شده به *پیرفزاز فزو^د* وجناب خداوندطفلى راقم يشخص ازيازمان سركار درصد عظيم تامركم منظم مختصريودا فزدن تراز حوصلة اوعنايت كرد وسرقرازيها بمؤويلين بمرحميت دومزار روید نقدو دو شاله وتکیل در ما سه اش که عل تنصیف جاری ست بود سرطبند ومفتخ سا حنت ، بركاه ابل دنيا بياس سنت نوى چني مراعات اذ ثنا طرا زان خود معيل مي آرند برآئينه باعانت امرائ بارگاه كبرما كرعبارت از حضرات اولبا است حسب دلخوا ه حلِ مشكلات اس خانه زاد حناب عذت الورئ على جره وعليهالتحية والثنارخا بدگرديد، و دربروو جبال نغ

شادباش لے دل کہ آخرعقدہ ات وامی شود تطرهٔ مامی رسدجا نیکه در یا می شو د

چمنسیوم، گلدست پانزیم

حضرت سيرلي محرقادري

نبيره فرزندويجا دهنشين قطب بإلاشتباد حصرت شاه صبغة النكر نائب دسول النرقدس سرايم سرآنداد باب سلوك ومقدائ ابل عمر خود بود ومشابه از شكل مقدس جناب وسسيلتنا حضرت سلطان الادلياء على مده وعليه التحبة والتناء، اوصاف ويزركيها تُسْ خارج از اندازهُ مشرح وباين، وقت كربرائ ملاقات فيهو قلندرك مجذوب بحت والنطفائ وحر ا بين الدين اعلى قدس سربها بود تشهريين مسرامي شديش از دردد ا مخناب ازا تشراف باطن مخدام ی گفت که انسان می آید براے ستر مارچ بما رند نی الحال ایسششش ی بمؤو وبا دب با و ملاقات و کیم می فرمود، لبسد تشريب فراتي أسنجاب مستاية واربائكشات أن مي برداخت وبمحوشمثير ربنه خودرا از لیاس از او می ساخت برارا ب انتخاص از خاب مطلح سلسلة الادت مى واستندا واكثرا ملاف راقم رحمهم الشرتعالي بواسط اوار نغت باطن حظوا درروا تتدر كما بے است از مصنفات آنجناب در علم تعوف موسوم بتجليات رحاني مثرح نفس رحاني كرتصنيف والد بزرگوارش حضرت سلطان سبدعیدالرحمٰن مّدس سرهٔ است که دادکیقیق داده وبتدقيق كحال مرداخة اكركس بخدمت مرمندكابل باستفادة آل يرداز يوانتي ازعلم مقائق ببرة بردارد وآنخاب متصت وسيه سال عمر عزيز خود صرف معردت اللي مخوده تنايري مفتم ماه مادك ربيح الاول سديكزار د کمیصروسی دہشت بخلوتک ہ تدس رُ نے نمود وور دسط گنبر تاج پورہ اُسود

م ١٧ بيمن يوم الكالمستريانزدهم

بهاداعظهابى عقب مزار بنبض باربيبر والأكرآ نجناب است موسوم سبيد محكد ثاني مشهور يدستگيرصاحب كه به بيست و دويم شوال المكرم رخت مستى بر داشت، و سجذب محبّت محصور مولى شتا دنت ، دخايل وكحا لاتش أويزة كوش روزگار است شمهازاں برقم می آید کہ کیے ازمر مدان اوجعفر علی خان نام جاگیردار کرکٹ ياله ببفيض تربيت قريب بمرتبة ولايت رسيده وا زبس شهرت متماج بيان نيست مركاه ادن مريدي باي رتبه فائز شده باشد منصب مرشد ص قدراعلى خوامربود وتس على مزا در أغوش جاب مطه قرخلف رست براواست مسير بشاه صبغة الترثاني عرف حضرت شاه كه لب لباب احداد المجاوي ورحمة التدتيالي عليهم جمعين بوو درعين سلوك خرق عا دات اوجول أفتاب نصف التهمار مبورا گردیده، ازاکٹر تُقات مدر با فنت رسید که بریشت حضرت معلّے اجماع موبنوع بدوكه تنامى الفاظ سورة اخلاص معاينيرى نشدوآ نزانهايت اخفا مخ مموود بتارسخ بست وجهارم ذی تعده سه نیم زار و مکیصد ولؤ دُیمِهار وصل حق یا فت واین مصرعه مشعرسال دفات اداست سه

فروت رزد انتاب دان

فردندا رحمندا سخاب مهمنام حدامي حؤداست ودرب نفسى وصاف المنى وتقدس ویے ریائی زیب قلم کی ناطک اکنوں سرمسندخلانت قطب الاشتبا شکن دارد، بإ دی مطلق ظلالِ با کمال او برمفارق ارادیمندان با قی داشته بوطنتش بموارهٔ سِلسلهٔ بدایت دنین ماری دارد آمین ر

له درسنه يجهزار وكيصد وشعست ومذوفات يا نتم، عله يعين ميدمحالحييني القاوري درسن كيزاد كيسر ومقادوم فت مجرى متولد شدوتبايخ سلخ جادى الاولى سنريك زارودوصد وجيل دفات يافت

حضرت ثاني شاه صبغة الشر

بی عم خاب معلّے درمزرگی ونیفی باطن شہرہ کا فاق بود، دہمرا ہی عديزر كوار فو دحصرت ميران سيد محد مرس قدس الترامرا رهم بحرين شریفین زادهم النرشرفاو تعظیماً عنود، بعدوقات حضرت مدرس مدوح در مدمية ممنوره اعظم الترتعالي عرته وارداي لواح گرديده توطن مزمود ديس از چندسال به بست و پنجم شوال برار مقبی شتافت و در و سط گنبر حن یوره آرام يا فنت بأغوش خلف دشنيداً نخاب موسوم بسيد محدم كيلن وبقفيا سيد محى الدين قا دري عرف برشاه صاحب فرزنداوج ما در مدفون امذر الحاصل برفردے إزاد لاد جناب قطب بلاا شتهاه تالع شریعیت وصاحب طربقت است ایں ناچزراج یا راکہ شرح بزرگیہائے شاں سح رکند لبذا بر فرد با ده کش خخامهٔ جام قدس سِسرّهٔ ختم می نماید. ایں جس ہمرطلائے ناب است

ایں فامہ تنام آنتا ب است حضرت طبیع قلن روس سرالا کبر

مقتدائے عادیب زبان بود کہ بیشترخن عادات از وصا در شدہ اکر اوقات بررختان زقیم اقامت میراشت و دوری از معورہ اولے ی پیداشت، اگر جا نزر دااز کھے حرب می رسدیر فوراً اٹرش برحبم قلندر محدوج نبایاں می گردید، وافرہ می زد کہ مراز د، اہذا اہل گذر بجوا جراو بہائم دا زد وکوب موقوت عود ند-

جمن بيوم مم كلدسته يانزيم

أكرحة فلندر موصوف بمقتضائ حبزب هميشه عرماي مامذا مابيش بنج شخص یسترعورت می پر داخت کے جناب معلے کہ احوالِ مرکت مآلِ او قلمی شد و دیگیے مدما دری را قم کشرح بزرگی إیش در کلدست نفر تگاره و تم آشنا گردید نام سركس باتى بالفعل مجفظ عاصى نيست - مجذوب مطل بهفدهم ذى تعده بلك ياقى رسيد وورعين آبادى مابين ويدر وروازه و وأرا لا ماره براحتكرة

حضرت اشرعامي

قدس الشّرسرةُ السامى، نام اصلى اوسسعيد مسرادتتْرساكنِ لغِيلُود تقدس بنياد وازطريين ىسب اوسجانب وسيلتنا حضرت غوث الورى على عبره وعليالتحية والثنا منتهی می شود و پیرش موسوم برسسیدعلی و ما درش موسومه بفتح شاه عامی موموت دراً واحز عهد لذاب سعاوت المرخال بها ورفائر شده ورجبال لاله بينيم سكونت در زيد وباعث شهرتش محداحن التنرغان مرحوم كماز قوم بنوالوابيط منصداریا دشامی بود گروید، تا دم زندگی مرامیم خدمتگذاریش بانتهارسانید حفرت مدوح صاحب كشف وكرامت ومجذوب سالك بود، يعني بهيشه میذب او برسلوک غلبه می مخود او معین او قات برنگ فقرارشاه سبهاگ چور بهامی ایستنید وگفتگوئے رنا زبر زبانش می رسسید، خان مرحوم ورادل طاقات أسناب رابشكل شير منشكل دمير، واز بوش رفة ليدازا فا قرمعت كرديد عرف محذوب موصوف يزمعني اسم ادوارد كه انتر البسان سنسكرت معي راز

ا درسندیک بزار دیک مدرسی دیک بجری وفات یا نت ر

چمن سيوم انگدسته پانزدهم

آمده دابل آن زبان از داعقادے پیداکروند دبای نام شهره دادند، بیجهارم شعبال معظم سندیم زار دیک صدوم نقاد ویک مجادبهٔ حقیقی برقام اعلی رجوع بمود، دبخیمه کاه بیش نشکر که باکارسی معروف است بخطهٔ فاک آسود، شاه غوت جامی قادری عفرالمسرا و زندخان مرحوم که ازان بزگوارفینی شاه غوت جامی قادری عفرالمسرا و زندخان مرقوم مع برادر کان بیجسین برد بمواهیم او وزوم اش برقفا مدفون اندوخان مرقوم مع برادر کان بیجسین بارخال بیرون گنیدب بیمین و بیساراک دفن یا فته اند بالفعل جانشین بارخال بیرون گنیدب بیمین و بیساراک دفن یا فته اند بالفعل جانشین درگاه فرزند میانهٔ مثاه مرحوم موسوم برمولوی حسین یا رخان بودکه شخص لایی وختری اخلاق است.

تحضرت شاه ناصرعليه الرحمه

ا والت میان سلوک و میزب بود د در و قت خود مختم ، بر بست و بنج شوال از دارت دنیا آزادگردید ، د کبنا رستهایی جنبار بآب د تاب یا دناصر مطلق آر مید ، بمقرهٔ متصلیش کسانیکه دیر دمین نبهان شده از تلی میگردد خیرالدین خان بها در کال ، محل او کریم النسا بیگیم و خدرت بیگیم خوابر خور د فراب جنت آرامگاه دبیران ادغلام پیر مخاطب به صمصام الدو له خیرالدین خان بها در صمصام حنگ داه دکان لزاب منطی ، امیرالدو له خیرالقا در خان بها در امیر خبگ کرم د نبک طینت و بهدر و زو ظبیفه خوالی حبرالقا در خان بها در امیر خبگ کرم د نبک طینت و بهدر و زو ظبیفه خوالی دمار استخال داشت دنهایت کریم الاخلاق بود بخصوصاً با را تم بیاس میساید از کمال خاق و مروت بیش می ایم ، و در ایسی حالت حتی که دفت خوان ادراد و دیار دوایام بیاری نیز در تعظیم و تواضع سر بو تصور تنی نمو د و ما صرد غائب ادراد و داو و داو د خاب

أي ناجيز يكسوبود، فدايش بيامرزد ومقام جنت عطافرا يد النجلاف بعض ا قارب آل مرحوم كه نسيت آنها يا او جول مصنون اين مصرع است م بسياربودفرق بيلية وسرطاؤسس

دود يندار برغلط در دماغ شاب بيجيده كدنسوء اخلاق طريقة درخرو ميدارند واب فاكساريا تباع مديث شريف "التواضع مع المتواصعين

والتكبرِّصع المتكبرّين "كاربندشده بآنها وست بسريني شود، لهذاآن

جاعه و چند برزه درایان دبیگر در حق این عاجز تهمت غرور می کند در حقیقت حال ازال بری سستم و آن گروه ضلالت بیژوه بخدا سپروم، جناب سدی

ستيرازي حسب مال اي مياز حضال بيش از بإ تضدد مشتا وسسرا ل

كسي كدلطف كندبرتو خاك يايش باستس وگرغلاف کند در دوخشِمش انگن خاک

اعتما والدولد عيرالوالى خان بها در وا ما وحييا نذك اب ممدوح كه طاللجلم وصالح ومرد مخروقدر دان الم كال وسى فانص دربرا دران خودود با

حصرت والدما جدراقم محبّت قلبي ورسوخ دبي ميداشت ملِكه استفادهٔ

المده، شخص خوش اخلاق ورنگین مزاج بود، خوامراً نها مساه بخلط بگیمی و ایره، شخص خوش اخلاق ورنگین مزاج بود، خوامراً نها مساة بخلط بگیمی ایرالدوله مرحوم مع بسر کلال موسوم برضاً حسین غفرالسر کام

چن سيوم گلدسته يا زدتم

حصرت عنان عال مقرر عليه رحمة التذالاكبر

کل سرسبد گلزار جها ن و فرد میخای دوران بو د کرهیتم روز گار چنین فرد صاحب كمال كم خوا مدويه حضرت محدوج نسبت برا در زادگی نواب متهور خان بها در خویشکی که عده بخشی نوج وامیر کمیر مرکار نواب نا صرحنگ بها در . ستهمید بو د میداشت ، عرض درصورت ایل دنیا و لی جلیل انشان بود که جیل كنج يويرانه ينهال كرديده وخورا در خيدا بيطه متصل حدول نهر يكلبة ناريك برتگ چراغ ا فسرده واسته، د نفع ظاهر بدین منوال کدر نین می تراست بد درو درازمی گذاشت و بیج کس را برورخ د بارینی داد ، و بسان گوبرشا بوار در صدف مکنون ہود، بنائے شہرتش اینکدا فزوں ازشعیت مال است کہ مزاج چناپ قبله کا پی روح الند روحه الزکی بعارصهٔ اسهال وموی سخت علیل شده بود ودرستبان دوز نونیت بدوصد دست رسیده ، وا میدز ندگی منقطع گشته جدما دری او که مرد مقدس بودب بب داغ به ما دری و بے بدری جناب مدوح بمضون سه

اے دل بیکار آخر عمگسار من تو ئی ہم چارع خانہ ہم شیع مزارین تو ئی

فرزنداحب و جان عزیز خود میدانست که با تخبید قطهٔ مجنت و تعشق حفرت بیقوب با حضرت یوسف صدین علی نبینا و علیهم الصّلواة والسّکنام مطابقت تمام واشت، از معایند بیاری بهداوی و تعویز و عزایم شوریده و اربر کوچ و بازار تفایت از معایند بیاری بهداوی و روانگذ ر ماتی شده بتعدس عد مظے و ما حظامور تنظیلوی فرمود ، شخصے اجنبی وروانگذ ر ماتی شده بتعدس عد مظے و ما حظامور ت

بهاراعظهاى

جمن يبوم أكلدسته بإنزوهم

پرینانی کرمنل بید مجنوں لزال دائیجوعت بقد بیجیاں بود مستفسر طال شدر آنجا ا بترقع این معنی کہ ہے

مرف اذعیب برول آید و کارے بکند

باظهار سرگذشت برواخت ، شخص معلوم گفت که بزرگے باین نسکل و شایل و صباحت و ملاحت درین شهر کمیاب باشد بر فلان مقام مقیم است و به مثال خودار خلائق بهینان مستور دار و که شب قدر از چشم عالم بحیثم خودمشابد

منوده ام کددیدهٔ از نابنیانی آشوب دیده بقطرهٔ آب و عافے اوجیکو برش آن درختنده کردید اگر بیجر والحاح بالتاس در و دل بردازی برآئین آل صادب مرت ناجه باطن خوابد ساخت، باستاع این از بدجا نفر ا با وجود غلیجه ضاطری

سهم آسا بدروازهٔ او که منونهٔ مدیقهٔ مدیابود رسیده به گلبانگ دستک پرواخت ، پرسید که کبیتی واز کهائی ؟ مدموصوت کبال در دبرنگ نا لهٔ عندلیب جوایه که دلش را رقت مجنشیدا دا منود ، معًا تا دروازه رسید وواکوه

ا مذرون طلبید، واز سرگذشت استفسا روزمود ، ما جراے طفل بے ما در و پدر وصد مد بیاری کہ بیالت نفس شماری رسانیدہ بود مفصل گذارش نمو و بعداندک تابل از استماع بے اختیار نغرۂ زوہ گفت کہ شاویاش فرزند توفقر

صحت می یا بد ، دتا مدت سلامت می ماند، وبفضل و کمال و راحت رسانی فلائی مشته روزگر و محسود عالم می شود ، بعدایی مقوله بعطا سے سه نقش رخصت داده فرمود که کی الحال و کی بشام و کی بصبح فردا بآب شست بخشانی داز کیفیت سنب وروزا طلاع نمائی که طبیعت میگونه می باست دا

یوشا کی داد کیفیت مثنب وروزاطلاع شائی که طبیعت چکونه می باست دا الحال بوجب حکم آل مردخدا تعبل آور و درتهامی روز پانزده بار و بیشب دو بتمناسيم بمكدستها زدهم دنده اسهال شدواز صبح موقذت گردید، دیرممدوح محصوراد بکرال بشاشت ما بنرشده ازا وال مزاج آگی واد، خرمود کففل شافی مطلق شایل حال گشست واحتياج علاج نيست ورعوصه ووروز حضرت قبليكاي روح المعروصه الزكى يخدمت سرايا بركت او يقدم خود آمده بيا بوسنس سر فرازى يا فت ا ذویدن حضرت مطے نهایت مسرور نند وید عائے خیر مر داخت انظر شفقت أنجناب خورست يدركاب برجناب مغفرت انتساب والدما ودراقم بيجوماه لأ ترتی اکشنابود وادان روز بظهورای معالمه بجوم خلق بران بزرگوار بوتوع أمراجيل ازدحام عالم طاحظ وثود ابجد ممدوح بربندى م گفت كراہے یڑے میاں "یعنے کے مرد بزرگ ایں آنت یعنے اجاع بے شااست والا ارین کشاکش آزاد لودیم، جواب داو ے

کہ بیج کس نز ندبر درخت ہے برسنگ

أسخاب بغربا درمقام خود وتنبيك ول مى خواست بارميداد واغنيا را دخل تمى شداچة نكه لزاب جنت أكرامكاه ولضيرالدوله بها در مرحوم بيشتراو قات باداده طاقات أنخاب دفتند ومحروم أمدند القصه وروضع سياسيان مرد فدائ إوركم مصداق مديث منيف كمد مومن في قباء وكمكافز نى عباء" بساجد يومثان خعومًا اكثرا شخاص زما ننا بگرداد كخ ابندرسير جناب مدوح صاحب بإطن والمي مجامِره ورياضت وصاحب اعال واشغال بود واگرکسی را از بهیت مشرف میکرد درسلسلهٔ علیهٔ قادریه داخل می مؤد أكرج لبعض الم مشيخت روز كاركار فنيض باطن بميحه شاخ نشك برستكي مي دار ند در نفل و کال دسیسلهٔ نقراً نخاب انگادی سازند، دلمفظ دنیا داد^ی

چمن بیوم مسکلدسته یانزدیم

بهاراعظمايى اتہام میکنند انہی خلاصة قولهم، اے یاران منصف بحق متصف سیے انصاف كمربع وازتعصب دعناد بارآسيدا كرحضرت سلطان ابرابيم لمخي ومضرت خواجه عبيدا للداحوار وحضرت علا والدوله سمناني وسلطان المشائخ مصرت نظام الدين بداوني وحضرت امير خسرو وبلوى قدس الله اسرارهم وا فاص الله علينا بركاتهم كه تعبض ازاب سلاطين المرارومبشيراك امرائے كا مكاربودند؛ واميران عصر پيش شردت وا قدار آنها نا چيز محض اند چه قدر دولت باطن داشتند، وكوس ولايت لوافتندكه او صاف سال نقش صفحه روز كاراست ودركت احوالي ا وبيا مندرج واحتياج ايضاح ندار د ، بنی دانم که ایل انگار مبه مز دحینی ا فراد بدستخط منصب ولایت می بردازند بابمقتضائ بندغفلت وجهل بحدف خطاب دنيا دارى خطاسخ یران می کشند، دری جابریا وه گونی وسست اعتقادی آنها شعرفیاب سعدی شیرازی قدس سرهٔ الزکی صاوق آمد ہے

حائے کہ بدل صدمشسرر زو حن يوسف بخس نيرز و

ا و تعالیٰ حلوهٔ مردان خدا تا اید مرقر ار دارا در وچنین منکران را از زمره مادور كناد، عبلة معترصنه كه درميان آمده بود بإتهام رسسيرو باحوال ما بقي تسطير ى كىنى أنخاب درسىخى كوئى نسبت شاگردى از ميرزا مظرمان مانان عليه الرحمة والغفران بمراه العام الترفان يقبن مى واست، ديوان مختصربندى

وارد البحال منانت ومفاين سراسرلطانت چنا تحاي بيت مخلص وراستغنامي

مشرب سردرسے واقف کو ٹی کیونکر ہو سکے عوض خود كرتا نہيں ستاہے سكانے كى وض

بحن بيوم الكدسة يانزديم

به ببیت ونهم ما و رحب المرحب سندیکمزار دیکهد د نود هیری ما پیره لغمت رندگی ازیں عالم بیجید و ما قامتیگا و خود آرمیر ر

شاه عظمت الله قادري

ا زمشاریخ مشهور و بزرگان این سشهراست. سبباحدوف بابرىبدترك علاة روز كار ازشاه مرقوم فلانت یا دنت، مروصا کے بودر

شاه محرعلى على الرحمه

اذقوم بذالوا يط بود ازسسلسله مردان شاه كليم المكروطوى قدس سرهٔ در محلهٔ احدکلیم خان مرحدم مدفون است و درعصر لواب علی دوست در در خال بود اگرچه درعالم دنیا ضرمت بخشی گری داشت و مبدترک آل دارونم عدالت شدلكن وندارى وتعدس اويمرتبه كمال شهرت يذيرفة كرمسامة مقطوع اللسان برتحريرش عابزكه برددز نباذ بنج كأن بمسجدبت الحرام بجاعت ا دای فرمود بنا تکه صدیاکس از جاج بیت المدر زاده العرشرفاً و تكرياً بشهاوت اي معنى بيش معاصرين خود بايرداختدا واكرے از مقيمان اين جاكه اكنول بقيدزندگي مستنداز دا قم ظامرسا خند، جول درامور

غيران بست بتوانز رسعير شك را د فطيه باشد مرشدش درخط موسوم ادادستة

تراز کنگرهٔ عرش می زمنند صفیر ندانمت که درس دامیگاه چرافتاده است

زرانمت که درین دامگاه جافناده است بعد و نضیحت برترک خدمت سخشی گری بو د که سجمال تقوی بسوئے السبت

چمن بیرم گلدستهٔ پایز دیم

به و نفیعت برترک خدمت جسی تری بود در سمان سوی بسوت اس . -یا جی گری فرمود ، غرض چیز یکه از یا دالهی بازدار دسان نیا است ، داگر بکاروار دبیوی رج ع الی انتر دار دعین دینداری است دلیس وَ دلته دش قایله مه

ىنى گويم كەاز عالم گيرا باش بهرطالت كەباشى باغدا باش

ہیں دنیائے محو داست کہ قا درمطلق کبرسشمہ لطف اعظم نصیب فرا بد وہنگام دست رس توفیق فدمت یا در کلال که زاد عظیم عقبی است عطاکند بریں مضمون دو بیت از تنوی شریف و کلستان می تکارم که دفترے است

واحتیاج بطول ندار و سے چیست دنیا از خدا غانل شدن

نے تلاشِ نقرہ وفررندو ر ن ک کریہ میں مال وجاہ است وزرع دیجارت

چو دل با فراے است ظوت شینی

بسبب دکوب ممدوح مغفورتمصنون سه سگپ اصحاب کهف دورسے چند پے نیکال گرفت مروم ششد

دراسب سواری آنقدر تا نیر بو قوع آیر که بو تنت مهم برغنیم دانه و کاه غیمت می خورد د فاقه برخود گوارای داشت شاه مدوح بسیوم ماه صفر فات یا نته.

چمن يوم گارسته پانزدېم

بإدالشرشاه

بیش از چهل و بهشت مال دری آبا دی اقامت واست از نام دنب وسلسلهٔ در و بیشی و وطن اوا حدے مطلع نیست لیکن از رجان در و معند می در مید معند و بیش و وطن اوا حدے مطلع نیست لیکن از رجان در و معند می در مید می در و برگر با ستداد کند متنش می در سید بیش از اظهار در شوریده برانی بر برسخن کله یا دالله منظم کرده از ای الفیر اوا طلاع می داد ، اگر مقصود شدنی است مطابق آب می فرد ، واگر بوقوع اوا طلاع می داد ، اگر مقصود شدنی است مطابق آب می فرد ، واگر بوقوع آمدنی نیست ، موافق آب ظاهر می مؤود - قبل از چید روز رحلت متواتر نمیگفت آمدنی نیست ، موافق آب ظاهر می مؤود - قبل از چید روز رحلت متواتر نمیگفت کرا سیم براست مواری خرید می کنم ، در سهان یام بیرا نفان سیم ایمان بی آب میشون بازگا و رحهان بی قص مال می نصیب شهادت دسانید او عنظریب آب

ی سیرود تا مهر تا سرده ایر تا کرد. پندامشت شگر که جفا بر ما کرد پرگردنِ او بما ند دا ز ما گذشت

مقولهٔ شاه مرحوم در عرصهٔ اندک رنگ تا نثیر مذیر دنت که عبارت از اسپ قاتل است بینی بروز جز امقتول راکب دوش قاتل می شود -

امن بير

که بابین پیرصاحب چهومشهر راد و ، در با زار محودشاه کویهٔ شهال متصل حویلی سسید فرمدالدین خال کو توال مرحوم مرخون است بمیگویند کورتب چن سيوم ، كلدسته بإنز ديم

بهاراعظماي غوثیت داشت د بهرینج شنبه اعضایش از هم مگرا می گردید برمان وفاتش جيل وشش سال شده با شد-

م الله الله الله

كربينة منك بميدان مد نون است ، نام آن كربوه چهنال بندا بود كه

كنيركان كرسيخة بوقت شب درال مقام بربيشية فسق مى يرواختندا يول مسجد بنا یا دنت بنوربندا اشتهار پذیردنت و بینے اسلام بُنڈا نیزگویند، احوال

مناه مدوح كدمردمقدس بود جنال بسمع رسيدكه جول بزاب ناصر جنگ شهيد وارد این سرز من گردید بشب تاریک با تبدیل لباس تن تنها بخدمت آل مرد

غدا رسید، می بیندکه بال آسا مشول مراقبه نشسته وارجبیش چرب بدرکال

لمعات مودنت بهو بداگشته بر آواز قدم اذاب متنبه شده برسيد كهيت واز كجاآ مدى جواب وادكه منم غريب مستى بسيدا حد، باز گفت كه نمى دانم با يدكم بسراغ خود اكاه ناكي، گذارش كردكه با نواه خلق شخصے كر مجدف

نا صرحبَّک بدنام گشت مهیں عاصی است ، فرمو وَلِکه ای صاحب رتبه بلند ووزير دكن مستى بيرا ازب مالت آرى، بجرالش ير داخت كدازماه و

شوكت دنيا تنفركلى دارم، وخوا بإن منصب شها وتم، باز برس عنوان لب جنباں شدک اے با با تو دنیا دارستی میکون دعومی قرصادی اید، جواب اس سوال چنین ا داکرد که آنخضرت از صفای باطن دیمرا قبه باید دریا فت ،

براً بَينه صدق وكذب منكشف مزا بد كرويد - بمجردات تماع بعل آوروه ديد ك با تصنع صورت حال باين كرو ومستعدشها دت است، گفت اے با با بيحن سيوم كندسته يانزيم

بهاراعظمايى شاد باش دازمند من وغم آزاد كهاز حضورا تدس جام شرب شها دت

بخوم حمت گشته ، باید که نابت قدم باشی د نسیر حزدی ا بدی فائز شوی به

أنزالام در ذصتِ تليل بفتورتهك موالمان سيما ارستم يهت خان كه ا فغا ن بے ایمان دیرورش یا نیته این خامذان عالی شان بود کمجمال پریشانی واکنات

طرفان وصدمهٔ بارش که ازعز "هٔ وی حجه تا متّا مزد هم ماه محرم علی الاتصال يو^و

وبهلت یک لمح نداد وخسارهٔ مال ومتاع و بلاک دواب بمضمون سه

اول قدم عشق ہے گھرمار لطانا محراب من مشمشيرك كردن كو جمعكانا

كرخول سے وضوير ناشهادت كادوكا موسرخرو والمارس معشوق کے حانا

بهغديم شهرمحرم الحوام سمك المطاع بغلوله بندوق اذ وست ظالم بير بمست بمواج شهاوت رسید و بچاعه شدامه کر بلاکه نسبت فرزندی ازان خاص

أل عبات بدر كلكون كفن خولى قياء تسل خبر جور د حيفا سر با زمعرك كرم عبل الموكل بالوكاء سيتل الشهاء العلى جده وعليه التحية والتأ

داشت فالمزكر ديد، يناكم ارج كفته آزاد ملكامي متعراي معنى است ب نواً ب عدل گریز عالی جناب رفت

فرصت مذوا وتبيخ حادث شتاب رمنت درمفدىم زماه محرم سشسيد شد خرماً وگفت لاصرگرے آتیا برفت

غغراللله له وسعل الفردوس مسكنه ، ليض الشخاص مي كويندكم عنكام ورود

144

چهن سیوم بمکرسته باینزدمم بهاراعظهاى الذاب شهادت انتساب بزرگے دیگر در آنجا آقامت داشت و گفتگوواما

سراسكي ميان صافوترناترت بي بي

رحمها الله تعالى بفاصله تليل از دارالا ماره سمت شمال در راه نايرمازا کی ج د دون اند، اسم سامی اً نہا ببزرگی شہرتے دارد، اگر کسے براے حصول

مد عا درا ب جانیت کند بفضله تعالی جارکامیاب می متود ، شر نا شرکت بریا ن دكهنى بمعنى فى العذراست، در خندق جانب نتهر نكر در وازه قبرے ينايا فته كه بحين تعيير شهريناه وكنديدن آب بصدمه كلي صفا از زبين حون جارى شد

چوں حفرہ مودندمستورہ عفت نشاں بنظراً مدکہ بالباس سفید بخواب راحت است، معّابنهال ساخة تربية ترتيب داوند، مثال چنين نسا رارابه رنان باید گفت که بصفت رجال انشر حشرد ننتر خوام ندیا فنت امهدا بساادلیا

وصلحا دورويشان آزاد وري خاك تيره رفتة انذكه اثريه ازانها ياقى نلانده، اوتعالى بطفيل آل غ يقان لجر رحمت وخاكساران صحرائے مجتت، رنج ظاہرہ باطن واقم و ورسازہ، ویجھول گوہرمقعودیسا حل سجات رساند سے

مبيب ابتك بي سركردان بصحرات بوس مارب يه ديوانے كوكر ما بندانے عشق سترمد كا ا زسخ يرتفضيل آبادى سشهرم سرگذشت كذشتكان برواختم واز.

رد دادِ مفورا جالاً بطراتی روز نامیخ بقصد قلم می آرم، به بست وسیوم برفت سلم باس روز بزیارت حضرت طبیدا دلیا حضرت انترجا می و بزرگان

١٤٩ يمن يوم گذرته إنزدتم

حن بدره و نتأه عظمت النُّرْ قا دری قدس النُّراسرارهم و آثار تربیف علاقة سركار كم بتحديل ورثة فلميرالدين خان است مستفيد شداز درگاه اول

دستاد مع تردکان واز درگاه دویم نقط دستار بدر مرکارگردید، بس از فراغ آل بمقتضائے نیت خیرطویت که مصروف امور حسنات است

بهاراعفم جارى

تسكن عبادت ارجه نظير بيادت است اما برنکتهٔ رعبادت زیادت است

برائے بیار پرسسی شرف الامرابها ور ونجم الملک بها در تشریف فرماشده منزرز طریقهٔ سنتِ بنوی بجاآورد، به بست وجهارم سمت را نی پیچه که آن سوی مخراخ

رودوا فع است السوارى سكهساون طلائى برأے سيروتما شاے آبا وى مرفون و طاحظ، فوج علوه افروز شره لیشب معاودت فرمود ، فی الحال در حام

مرقوم پنج بزارخانه ویا تنصد دوکان و چندمسید و دو تالاپ و مفت بیشمه أب ونسبت قطعهٔ باغ وبارکش متعدد وگیاریسین عمده است و منالی

خان بِينِهُ ولاله بعض وغيره ازال علاقه دارد دا قم دراً با دى شهرسب مع گنبر حضرت شاه نا صرو غیره که متعلق را نی پیشه است بخامه در آورده مفهاریز

اگرچاذا ل فارج است المستحريرما جدو مقابر درال مقام اد لے دانست ، برلست وبنج در محل اورسم شادى عله نظهوراً مرداز حصور بجيند

الماميان بشب دعوت ضياوت ممرسيد مينا مكه يفرط عنايت مراقم نيز كمرريا و فرائی شده بودكش بهارص شدن ورم از ساق تا پشت يا و درداً ل اضطرارى داشت واز فصد تنعية أن عوده بذو لهذا از محفل صدر مقصراند

يمن سيوم گلدسته بإنزوىم

بهاداعظمايى وببرس بيران على وازخان حال قلعدار آركاف كنارياب عوى شده بودند في از با درجي خارز تورا مرجمت گرديد بربست ومشتشم حن رضا خان بها در عنبر خانی جاگیردارا دل کندا مع بسرخود کر حبیر رحسین خان نام دارو بوقت چار کھرای شب حاصر بارگاه خداد ندی شده بادائے ندر پرداخت، دیه عنایت عطر و کلاب دیا غران سرهایتهٔ فحز و مبایات حاصل ساخت، درس اشّناء مشرف میرسامانی افراد حساب يخت گذرانيد، دران ميان وزاد كينت فاتحر فايحَم جناب ظيفهُ أوّل كرسرآمر الل تحقيق و پيشرو ارباب تصديق ، دا فع كفروقاتل زندين اعنى حضرت اميرالمومنين الى بكر صديق رضى النزلوالى عنه وارضا ، و لا حرمنامن بركاته وفاتح مقدسم جناب ام المومينين حضرت عائسة صديقة رضى النّرتعالى عنها لمقبه بحميراكه احب طوتكده محضورا قدس شابنشاه دين يناه ماصلى الشرعليه والدوصحبدوسلم لودموجود بودا رئيس ما بمقتضاف نسبت خالص وتائيددين متين ما مدت دراز مزاكرة اي امسمائه مقدسه ميداشت وازاستماع اين احوال بركت مآل حايلة بربعض حفاد محلِس لمببب ميرات رفض آنها مستولى گرديد كد كويا كياب شامى بل كياب سوخة

> بیت متنوی شریف مطابقت تام پذیرفت سے ِ خوشتراک باشد که ستر ولبران گفته آید در مدست دیگران.

مسيخ شدند نعوذ بالله صفه ومن سيئا ت اعالهم بعورت مال اي

بحزل مرتوم كم بتقريب طاقات فائز حضور شده بودموا فق معول توره از كاول بقاضى امدالدين احدخان وعبآس حسين خان يسرمحدا حسن الترخان كربملان

بهاراعظم جارى يعن سيوم كندسته إنزدتم مرد كشد بودند توريام ووزان مرحمت كرديد، تماييخ سبت ومشتم بيش ارطيع آ قُتَاب با چِند با نکی تشین و سواران ترب و غیره مجلوس سکمسادن طلائی بیزم والموركراد محدلور مسافت بإنزوه ميل دارو بپوشنش نيم آستين وكوشش پنج شال سفید مهرمات مستعد حلوه آرائی شد دمیرون دیدور در دازه سواری مزور فر د د آمده بهل اسیان رکوب مزمود و تاکیخی گذشه که بفاصله د ومبل این طرف ازمنزل مقصوداست فائر شده برعاری مع مرادر والااخرر و نن افز اگر دبیر و يوقت يكياس ددن بقطعهٔ وليور نبتوكت وشان عرِّقة بخشير موانق سمو ل برقلع توبهائے تعظیم مرشد و نشاك بر با گشت كرئل ارس فوٹ اجیٹن باج كرنيار برائح استقبال رئيس أعظم اوادائه مجا درميران روبروث تلعصف أرابودند وازاط ات وجوانب برائے ملاحظ سواری خاص از دحام خلائی گشته تاخبه مرکم و مشاؤاليهما بمراه ركاب بووند بعد نزول اعلال بعنايت يا ندان وغيره وخصت وموده لورهٔ مفت خوان دینج خوان مرحمت نمو د، در را مگذار چند با زارو پیر جات مذکو^ر کم با حوال صوبه مرتوم متد واقع گروید حاجت اعاده ندارد و مساجد و مقابر متعدد وا نتم شده ۱۱ زانبچله مقبرهٔ سید شاه اسه میل قا دری متما کی و نبی شاه قا دری

واقع شده ۱۱زانجله مقرهٔ سیدشاه اسهٔ حیل قا دری متما کی و بنی شاه قادری کم مردو بزرگ طریقهٔ مشیخت می داشتند، تراست پوره کیصدو دواز ده فا وشش دو کان دسته قطع باغ دارد، نهکه بیچه کلان مسجد دگذید سیدادلیا دارد که مردمقد س بود و بز مانش بنقاد سال منقضی شده برائ مصارت معین وارد که مردمقد س بود و بز مانش بنقاد سال منقضی شده برائ مصارت اسلام درانها دکند، بیچ مدد خرج معین نیست، لبابن که درین ز مان حرارت اسلام درانها غالب است و درین جاا کمنه انها است بتعیم بردد به داختند داک غرا بصدت غالب است و درین جاا کمنه انها است بتعیم بردد به داختند داک غرا بصدت

دل از و حبر طال خود گندمت مسجد دینیره می پر دازند؛ واز حضورا عانت می خوابپذر

۱۸۲ چرسیدم بگدستها بزدیم بباراعظم جابى عِير بناكر ده سلطان النسابيكم مرحمه عوف باعمى بلكم وخركان نوات أرامكاه مع حيثمة آب و دو صدو پنياه دستسش خانه و پانز ده دوكان و چار قطعهٔ باغ ورانيا است، نیماین این ودید آئنده غارے مست کرزاید از قد آ دم عمق دارد که بسبب سيل آب ازكوه لوقوع آمده، وصورت حدول پذير فته، درايام ترسكال آب در آ ں جا ری می ماند، وہرود آرکاہے می رسدد تنند کیا کم چیدخان نشاج د چند كلية خس يوش ديگه ال ديك تا لاب ديك دوكان ديند سزار درخست نیره که اکثر مسیکان اَرکاط و و بلیور از نشهٔ بهی آب آ نش دوزخ تیزمی کنند وبهوائے غفلتِ شیطانی خاک بسری شوند، از اغاز سرحدای ویه قربیدود يتريزاب فرش سنگ است كه درايام برسات مشدت كل ولاله كذرانسان ونواشی دستوار ملکه هوف غرق بود وازین کارسسا فرین را حت عظیم رسسیده كِنْلَ مِنْنْ دي صينيراست مور على آن المجكى كنظه نيزمى كويند وآن حيثمة آب است که برکنا رهٔ آل بعزات و دوغ مزوشال بکثرت جمع می شوند، جه ور ز! ن اردی مور د مجگی بمعنی دوغ د جغرات آ مده چیشمهٔ مزبور حدفاصل است درصوئه مرقدم ومنزل - برتاك مع ديه أنده و جندفانه و كلبه ومند وچهار د کان وچهار پنج میشمهٔ آب و قلیچه شکسته که بگال گرانی مشهور است سيرارو، ازسركارلواب جنت ارامكاه بطور جاگيرينام ميراسدالشرخان مقرد وتا حیات میراساعیل خان فرزنداد جاری بودر آزیاک چهل کلبه و منظ ف دینچ دوکان دارد کیرتمی مسی بناکروه بها درم دوم مع قبور د در قتان ا نبه و چیر و دونتیمهٔ آب و دو دوکان ومکان گفتکروشاه مستان که از سیساسله لال شا بهبار بود وبوفاتش افزوں از چهل سال است میدارد-اَلْبِبْل مَنگاً پوْرْ

بهاداعظماسى بتنسيوم ككرمته بإنزدم كَا لِينْ مُكَالِوْرُ مَسْهُ واست، بزمان نواب مرحدم بقاضى سبيعلى مباكيسر شده بود، مفادخان وجهار دكان ويك تالاب وحيثمه آب وجيم دمندن دارد، منجلة شتران با رمرداري كه از كميني بمراه تشكرظفر الله بود درا ل مقام یک شتر بار زندگی خودا نداخت ، تخیجی گنشه متعلق از دیه مواچی است و آن دیر بنام حیثم، شهرت دارد واز و لار در وازه مع منزل بمددیهات عزلی دا نع شده مبلیم لوره اندرون در داره ادل برا مان مرتضی گدفه داست وکاغذگندهٔ انجاصاف وبموادمی شود دبکاغذبیم بیرری نامز دا سست وليدركه ازراك وليورا شتهار دار د ودر قديم الايام عاكيرنواب غلام على فا و يا لكريرا در يذاب سعاوت الشرخان بها درمرهم يو در بعدر حلت او يكو فردنداد لواب باقرعلی فان ولیس از ال بتصرف لیسرش لواب غلام مرتضی علی فان بها در و والفقار جنگ درا کده من بعد با وج ا قبال لذاب مینت أرامكاه كه صوبه آركاك ح بشتاده جارجاگيرو قلعجات از پنجه اقترا ر قةم بنوالوا يط كه بنوا يبط زبان زدعا لم انز يدرر فية بقيطة تسلّط او درآمر این قلد بزر کلید اقبال نواب معلی مفتوح گردید، د جاگیردار مروح محلقه اسیران در رسید، د بها ب مالت پیجارگی جا ب بجا بخش مختبد، برآييًنزاي تصص طولاني است و نعل مقصود، چ ب ما گربضط الااب معتے ور آمد بنام دلی عہد خو د بطریق تمفامقر و خود و محاصلی سابق

معلے در آمد بنام دی عہد حو د بطری معامور و مود و محاسس سبن مبلغ پنج لک ویست و پنج ہزاد رو پیر ملک بالحاق سز کا کی دیئرہ نہ لک بود ، الحال با وصف ویرانی خط کرنا لگ ایں مقام نہایت آبا داست ، می گویندگن الحال با وصف ویرانی خط کرنا لگ ایں مقام نہایت آبا داست ، می گویندگن الحال عمارات مع ا مکنه سفال وغیرہ زایداز وہ ہزار دکا کین

م ۱۸ بشمن سیوم کلدسته بایز دیم

بهاراعظمايي سه صرفوالمند بود، و فين حيث آب خصوصًا جاه كك سندرك بطور

حيثمه است و سودج گنچه که نسورگنه انتهار دار د موج دا ست د چندمقام د گنبد د مشت مسجد و تکیم^ه نفت سراء زیا ده از سی باست*ر،*

قلهٔ سنگین آن بینان درستی واستحکام ترکیب پذیرفته که درین ملک قلعة بدرقلعهٔ مدراس بم پهلولیش کخه امد بود و خش اسلوبی آب برا ب

ما ند كه عروسي است كيكال محبوبي آراتيش يا فية ، وخند قش گرواگرونها آب و تاب ترتیب ما نیته امتصل آن سله کوه گرد دن شکوه است موسوم بسآجره وكوتيره ومرتضى كأهدكه بركيه ا ذانها مصن است متعل ومحكم

تا وقتے کہ بند و لبست جبال با منّد اد مخالف صورت مورچال *بندی وہم* وخیال است، و چوں دشمن مریکے ازاں وست یا فت بلاتا مل برست

عدوے برسکال، اکون سطرے چذاد احوال صاحبد لان اپنجا کوازیں فاكدان تبره سجلونكاه قدس چاغ مستى خود اوزوخته اند زب ايراوراق می نمایم ، و در جائیز هٔ این خدمت عظیم از ار داح بیک آنها استزایے

می سازم، تا دنیا سے محود و عاقبت مسود تصیب مثور، وضفل قادم دنوالحلال ناظرِ عالِ این عجزات تبال باشد

حضرت لورمحرقا دري

عليه دحمة الترالبارى، كه وزوعصرومغتنم وبرلود، اكثر بتخانها را از پایه مرا نداخت و بعض را دیران و بینواغ ساخت، مدفن خود را مم در جاب بنظهور آورد که گروه بیش آل بتکده با است، غرض صاحب قدرتے

يحن سيوم كمحدسته بإنزدم

بد که بزرگیهایش یا د گارز مانه شده ، زیاده از یا نصد سال است که از شیع دی د بنگانهٔ خاک بزراگی بخود د کمنا د رو د کجواب را بیت آسود.

حضرت شاه الوالحس فادرى قرني خلص نزالته وشريية

سيرعالى سنب وستنيخ كرامى حسب، ذاكفتريش مائدة حال، وقدوة اہل کمال بنہایت تقدس و دینداری و تشرع وتقوی شعادی شہرہ دوزگار بودم اگر کسے بدریا فت تفعیل بزرگیهایش تنا واشد باشد ورمصنفات ملامهٔ زمان دما مِع که لات بکیران، اوستادی حضرت مولوی محد با قرآگاه والإدى انواع الله نى مقام النودى كرديناس وشاگروسراسسر اختصاص اوبود معایینه شاید، دار ملاحظه آن بوا تعی حصول سعا دت سازد شاه معلے بربستم شهرومضان الميارك سنديكېزار وكيعدو بشتاد ودو از کارگاہ ہے تی روٹے خود تا فنت ، وہجس خاتمہ قرب مولئے یا فت ۔

سيرعبراللطبف ذوقي مخلص

المردف يرسيد محى الدين ذو في عليه الرحمه خلف رمشيد أنجاب ورنفنل و کمال مم بهلوے پدربزگوار خود بود و در فنون فارسیہ سیا بعنا یع دیدا یع شروان پرداری بس ممّاز که گلِ ننخب گشتان جها ب توال گفت، بسیز دم رجب سه پیمزار دیکید د لا دوچهار بیش از ده روز نرول حيد رنايك ببارگاه اللي تنتاه نت و ببلوسطُ والد ما عبر خو د كه مقبراً انتطعه قرمت داروا ساكش يافت

شاه على سيني حيشتى رحمه النار تعالے

ا ذشایخ قدیم وبزرگان نامور این بلا دبو د قریب معدسال است كه دوييت حيات ميرد شاه مروح وچندمردان ده فدا دران مقره مدفون اندمقره نهايت وش تركيب وصحن آل فضائے جان آسااست كرساية درختان مونسری ورحق تفسیرگان وا دی اضطرار حلوهٔ با وبهاری سیکندا ونظاره اش دیده را نظارت ودل را راحت می سختند، مسجد وگنید نبرهٔ او مع خانقاه م درال احاطه واقع شره ونقارخانه عالى شاك بروروازه ميذارور

حضرت على سلطان على الرحمة والعفال

مردے بو دسیاہ فام مجذوب بحت از سلسلہ چشتیہ میگویند كم مِنْكَام ورود نا يك مُركور تقيراً مرور دنت بلشكربخا طره بيرول شعرات اخبار بآن ورجه بودكه احدے دران بارتنی یا دنت، مجذوب محدوح با وجود تقتیر شدید یونسیم سبک سیرا ندرون کشکرمی رسید نایک مز بورب بدیگانی جاسوسی اذا نیا اخراج نو و درع مه تلیل بازیا فت ، علی ندالقیاسی سله بار کاربنداین حرکت شد و با زدیدا زین معنی نایرهٔ عضبش مشتعل شد و مكم به قتل منود نا چار قاتلال با قدام أن برداختند، با زروز دويم بحيثم خودادرا د نده مناكسند كرد و آنقدر شعلهٔ قهرش زبانه كشيد كه فوراً خرمن جمعيت آنها موخة فاكسترنا يدبدي وجه كه عدول فكم منودند خو و بنييت متوجه بشره بیش چتم با ن مظلوم ہے تقصیر بمنصب شہا دنت رسانید ولاش او بیرون شکر

بهاداعظهابى

يمن سيوم ، كورسة بإنز دهم

ار داند که مزاے ماسومان مینیں است، ازا نجا که ترا نه جا رکخش حضرت خاب مآفظ شیرازی قدس سرهٔ الزکی سے

برگذیمردان دلش زنده مشد برعشی

شبت است برجریدهٔ عسالم دوام ا را مثال چنین طالبان حق صادق می آید بها دوز اندردن لشکرب تمثال زندگان بینات رفتار مشا بره مؤو وازی کارخایان نهایت براسان تكشت ورنكش ميرواز ياخت ، بمعذرت بيش أمد ديا نات دورخي معملغ مدرديد ٍ تَوا ضع كرد ، ازال حاك مفبولان بارگا و الى بريَّ ظا لمان تبول منی کنند بلشکر باین او تعسیم کروه بر دل شتافت و درع در انزک برسم شعبان المعظم برآت رزق وحيات خوليش بكشور خاك يانت واز كارگاه دنیاکه و بال جان و منزل آفات وافتر است سرّانت ر

أمدن بريير

شخضے بود در دمرہ مر دوران ، حالی می نمود ، دیرے کس اوراصاحب کال نمی داننت، چے صورت این حال بچشمایل ظاہر سجن سیرت کما ل ہے می برد، دورے کے عصار حوال گراں مار انتخفیف کرایہ برسرش گذاشت واو با عذرعفت نامبرده میردنت، ناگاه بخاطرش گذشت که دمیگال باوجود بارتليل اجت كيرخ استندواي بيجاره باركران باجرة ارزال بي اجبار داكرا ، قبول كرد ، حالتش ديدني است، ولوا ما ندگي اورسيدني ، بجرد نگاه ينال ديدكه خريط بغاصله بك دست ازمراد بالااست دادين يركاله ابر

چمن سیوم ، گلدسته یا نزویم

ددان، بشابه ای احال بے اختیار برقدمش اختاد و دا داعتقاد ور دادی يونكه اختائ رازنند بيرمدوح ازانفعال فرسود وبزمان قريب وداع دنيا نود، بیدان تلع مدفون است وعصاران از *رسوخ عقیدت بعرس* او بردار ند-

شاه لطف الترقادري

ادا آمارب و غلفائے حضرت قربی بود و بعنیض تربیت آ نجناب درعلم حقالق واستعدا وفارسي بهرة ميداشت ومروصالح ومنزوى بووبسيوم ذی تنده سینه بیجزار و دوصد دسیت و منهجری بعد منر روز از ارتحال جا قبلگایی واستادی روح ۱ دنگررومه المذکی رطت نمود، اندرون آ با و ی سمتِ مسجد لوٰ ایسشمس الدوله تصحن ویوان خامهٔ یود آسود .

صاحب بإدشاه فادري

اذاتارب حضرت قادر بإدشاه عليه الرحمة ساكن كيسرموط مردصالح وكريم صفت بود، بيش ارت جارسال تپ خفيف موجب مرض الموت او كشت، روسيوم بيا رى بابل مسجد اعلام كردكه يس فردا روز حيد است بعد ناله ماً فقِرخانه فقرم رسنج كنند و بوداع بيرواز ند كه روز رهيل است ، حضار مذكور باستاع ايل معنى استهزا منووند، وكلامش قرين عدى ندانستند حول روز موعود رسید برائے نا رمجتمع شدند و لعدا دائے آس با زمرعوشدند واجبا رأ تجدمت آن عارف رسیدند درآن و قت از بمگنان ملتجی شد که بدعائے مغفر

يحن سيوم ، كارسة إنزدم

من یر داز ند که رحضت می متوم ، آنال بری عنوان مجیب شدند که ما مردم امد داد د عائے گرا می مستیم، وبرحضور سامی یا دائے لب کشائی نیرادیم

... زمود تمنی دانم که غفران این عاصی والبسته کدام زبان است ، لهذاالتجا دارم درس گفتگوبسبعت سلام كرسنت است ير داخت وجوالش ماصل مخت يا دراز كرده چا دركتيد ولبعدائے يا مو سرنيقِ اعلى در رسيد، دمتصل دروازه مشهر برشا وَعِ عام سِخاك ٱرميدر

دالدة عيرحقيقي فيبوسلطان شهيد عليها رحمة الدرالوهيد مع چد إلى خاندان حوُّو متصل مقبرةً شاه على حسيني دفن يا خته ، گښد عاليشان خوش

طرح مع مسجدوبا غیر تروتا زه وشاداب میدارد که دار بند تاک با درختان فواكه دا قسام كل خصوصًا كلِّ درومجال فو بي ولطافت ميدارد، بشيترے ارسكنه

اینجاچنی اظہار کر دند کہ ہرگا ہ مرقد بلیم مرح مہ لید یک سال ار دفات اوبرائے تميروا كردنر، كفئش واسفيرومصفا والأش ثابت معائمة بمؤوند، رحمت الهي

بهامهٔ جواست که اگر بندهٔ عابزرا برتبهٔ اعلیٰ رسیاندن خوابد، ادنی منس را مدرج تبول مى رسامدوما خلعت بختايش أراليش مى دبد احسن ما قال ـ

رحمت ق بهامذای عوید

رخت می بها،تمی جو بد

معيذا مقابر متعدد است على الخصوص مقبرة لواب على دوست خان د غيره وا نغى انتهى احوا لهم _ 1

جمن بيوم مُكارسته بايز ديم

جناب خدا وندی بعد ا دائے نا زعصر بسواری اسپ متوجب نظاره شهرگردیده بزیارت این پیر و علی سلطان مجذوب لورانسرم ولد متفدكر ديرا وبرطبق عادت نزرا للررائ صرف فاو مان أسخا رسانير بيدازال مملاقات عطاشاه مجذوب كهبيرون ورطحه لمحمه اقامت دارو واز بنگام زیب افروزی مسندر یاست با مشار الیر تعارف است ملاقات فرموده چیزے عطا مود و ازا سنا فراعت یا فته میکان سنا ه لطف المدروم بتقريب فاتحه فاتز گشت د با محذوب تازه وار وكمورم بميرصاحب مجذوب درمان موقع ملاقى شده حسبته متراز و چيز عسلوك ساخت و درع صدً عين بارش بمقبرة حصرت شاه الوالحين قر في رسيده بادليَّ فاتح ونياز برسردو مزارير داحت و درحو يلهائ بنيرة حضرت مدوح كه ہاں نام دارد تا زمانے توقف و مود اگر جدمشا رُالیہ راہی بالا گھاہے شدہ الم خلف رستيداوكه يا مم جد خ دسمى است دباي كمسى لياقة بيدامنوده ضیادنت محضور مع بنا ب قدسیه ومحل عالیه ومهامبزاده وصاحبزادی وغیهم بدرستی ا داکرو، وبهمه ارباب عزت که همراه رکاب بودند تا دوروزخوانها ضیا دنت می درستا و چنا نکه برا قم نیز بکال مجبت فرستاد، روز دویم ورود بشاكر مبيشه وفوج سركار وغيره قريب دو صد نفركه ممراه جناب قدسيه بمكانش

آیده بودند طراحة مها نداری ا دا عنود ، جزاهٔ احتر خیرالجزار مشار الیه مجفور تسیع عقیق که بیرک حضرت خواجه بنده از از بود مع دستنار سغید بردید داد به تناریخ بسیت دنیم بودت کیپاسس دور سبواری سکهساون طلائی بعرایی سسیر بلا احمال دانقال با چندر نقا مجمین آ با دعرف کسیلاس گذاهد که درقدیم

يحن سيوم أكلدسته بإنزوهم

الايام ماگيرلواپ عاقبت محود خان پيررلزاب بدرالدين حسين خان بود واز و بورمسا فنت سنسش ميل وحصة جهارم آن وارد رونق افر التنده درمال مقام خامه هیج تناول و مود، ولیدفراغ نازعهرازانجامستدرسواری گردیده تا باقی ما مذن یک گفر می روز بخیمه گاه معاودت بنود، از د بلور بمنزل حین آباد دوراه است ، یکے از جانب تالاب جِتیشری بود که دراننائے راه گنید ناذك رتن است وآك كينزك عبرالتُدخال جاكيرداً رقديم ترويلور بود و قصة اش بالواع بماين مى سازند، خلاصه اش اينكه او صاف رجال الله داشت انهی، و دوسته دید حابل می سود ، درگیے سے از محا زی علیہ سمت جتوب است بالائے سورج كُنظ وعيركاه كراركش في انگريز دران راه دا قع و وسعت میدان میدارد، دری را مگذر دودیه متصل منزل مرقدم دا تع شده ا ول إِزْكُمْ مِاكث لم بين سشمال ومشرق است تا لاب و چِنْدَ كليد وارد، ثا ني أروز كه يك مسجدودوحيشمة آب و يك تالاب وينجاه فانه ودو دوكان وجيشروارداكر جسوارى خاص ازمهي سوكذر نوداما براقم واكتربهرا سياس تربت را و دا مروشد بیشترراه نوردان ارسمت تالاب اتفاق گذرا فتا وا دری راسته کیفیتے بود که ازابتدا تا انتهائے آن چبرترهٔ سنگ بست است كرسوارد بياده بربهان عبورى كنند وجانب شرقى آن الموصه ورازست لى زار به نهایت تطافت وسرمیزی است که فراش کار خانهٔ قفا وش زمر دی گسترد ووران زمان اعاطهٔ ابروتموج آب تا لاب جانب راست وجنبش سيزه زار عانب جيب درحق عزيبان وطن وحرارت زدكان رنج ومحن اعجازم يبحالى

بهاراعظهاى

چمن پوم کلرستها نزدېم

لبکار می بردک حیثم ناظرا نفارتے و خاطر فاتر را راحتے می بخشید، ہم دراں حالت ترشیح خفیف بد فع شدت گرمی ایں ایام که آفتاب ببرج ثور دراً مر نونهٔ حرارت دورُخ داشت مضون برحاً ق سَلامًا یا در لم نید و

ئونهٔ عوارت دورخ داشت مصون برها و مشالاها یا دولم بانساط وارام بمنزل رسانید براههٔ این شعرآ بروبیار آمد ہے پرمبزه اور یہ آب رواں اور ابریہ کھیرا پرمبزه اور یہ آب رواں اور ابریہ کھیرا

د ایدانه نیس که مین گھرمی رمون اب هیودگر کرمی را این کام برابی نه فردو اگرچه جناب خدادندی بایی خاکسار بهنگام تشریف فرای حکم برابی نه فردو لیکن بدو دجه رفتن آنجا فنرورا فناو اولاً اینکه مرتد دیده کا دری راقم خبل

المله الجنة متواها بآن مردين است وزيارتش بردمة اينالوان الرام مهات، نانياً عمر سحريرا وال منازل است بدا بمضون سه بدام مهات، نانياً عمر شور دكر برآيد بيك كرشمه ووكار

باتا مل با وصف تعب مزاج نسيم آساروان شد، وقفے كه راقم سطور واخل منزل شده بزيارت مطلح اليها از صدق اخلاص با وائے فاستحه كسب سعادت مى ساخت بہاں دم سوارى حضور بفاصله وه تيرمريّاب

کسب سعاوت می ساخت بها به دم سواری خصور بعاصله ده بیرتریاب ازا منجارداند شد، احوال حسین آباد این که پرگند الیست که محاصل آب سالاند هفتا و هزار دویسیه بود یک مسجد و صدم کان سفالی مع خس پیش و دوازده دو کان و با غات متعدد دارد، انبه آسنجا بکال شیرنی بسیر دراندگی و پوست باریک و بوے خش استنهار دارد خصوصًا انبه شاه بسندوا منه

ر پرست باریک دیاست در اینه باغ پینجدر وانبه گدسی مارو کدار ستگین بدرالدین حسین خان پیند دانبه باغ پینجدر وانبه گدسی مارو کدار ستگین ضرب آن حزبیجاره تاب نیاورده علوله اجل خورده بود مشتهرا فاق گشته

25

يهاراعظهايى و تعریف نله کوہی آل چے کگارم که آب و ہوالیش حکم بل بل واشت، ور حکومت ن اب جنت آ را مگاه سی بز ان تسلط ذاب مرحدم که خیرش برحم تشام يوداگراميران دا برمنصيب اعلیٰ رسا ندن ميخواست ْ يعلُوق وزېخرطلا ئی كابل العياركه نصيب آنها ست مكردن و دست ديا أرابين واده مخلوتكاه حص مذکور که مشایه با لاخا مذ ججیم است میرد حارسان آنجا که قطعاً پیشدت ن خازن او دند می ساخت، اتفاتاً بعض کم طالعان ازال قصر لمند نزول می المؤديد، واكثرے ازانها بفرصت اندك بكال راحت بتا بیرآب وہواے آنجا بسير سنبستان عدم مي سننا فتندا قصه كوتاه جناب خداوندي پيش از نوب آفتاب برسواری مذکور از و بلور قصد وار الا ماره فرمود ، د تو پهائے تعظیم مرشدا بدسرراه برائ ملاقات عطاشاه مجذوب آاز مات توقف بمود وقرب لازر سه پاس شب زیب سراحیهٔ خاص افز ود بغرهٔ رمضان المبارک روزستشینبه مخطوان بعد نما زعصر كصاون طلائ بباغ رائے جی تشریف فرما شدہ سرشام معاودت مملاظام وزمودا بدویم سشهر موصوت بعد ملند شدن یک و نیم یاس روز بیزم عا گیر کلو که از صورته مرقدم مسافنت وه میل دار د نسواری بهل اسیال با چند با نسی نشين دهلو سختصر تشريف فرما متده بركنار تالاب كينت كاك كه گذرگاه برحاشيد أن واقع وتنكى وارو فزود آمده بركوب كساون طلائى بعد نصف النهار فاتزگردید، دیراتے کرراه دراً مرتلی میشدد- أنط مطهر جذبی است تالاب وینجاه خان و دو دو کان وارد وجاوری تبلی و چند دوکان وحیشت آب متصل اذاً ن است ، ينيت كاك بم مثل اوست و مالاب كلال دارد ، و في كاك ہم چند فانہ و دوستہ دو کان دارد ، گُرگیہ ہ سمتِ اگنی واقع سبی و دومقبرہ سوا

چهن سوم بگندسته پانزدیم

يبن يوم كدسته ما نزدهم

بهاراعظمايى تبورکه باطلم آن وارداست و دو صدوبیست خانه وسی دو کان و تا لا

ودوسيَّمة آب ميدارد، وآب كيے ازاں بمكال شيريى ولطا فت وّماثير مضمشهوراست، مقام مرقوم درزمان پیشین طاگیرزین العابدین خال میری بور کہ نقش نگین ہے

ال ربّ العالمين تحويل زين العايدين

ميداشت و بنفتضائے نيت خيرطوبت با دصف فلت محاصل آل كدا ذروى دفتریهل بزاد دد پید بود بسایلین از یک تا هزارعطا فرمود و کسے را از درخود

محردم نمی انود ، د جدعلوه افروزی حضدر درا ن جا این که بایشاه بیگم مرحومه بت صفد رحسین خان مرحوم من خان مهروح که از عمده محلات لذاب چنت اً دام کاه لود و داحت النسا بگیم مبروره دخرّ خوابر بگیم موصونه مخفوره محل

لذا ب فردومس مكان دراها طرمسجداً سنيا د من يا فته الذمقصدوريارت قبور آنها بود ونس كه خصيصهٔ رئيس ما خشد لى دندگان وراحت رسا نی *روح مردگا*ن است، او تعالے باچنیں تو فیق خیرنام نامی آنجناب برصفحہ جهاں یا تی واراو،

وعو بیماے عال ومآل نصیب کنا و که دریں وقت نازک ذات فیض آیات ولى نعمت مار حِله مفتهات روز كرار است الوقت عصر بمبسجر تشريف فرموده بادائے نازو فاتح مرتبن و نیازیر داخته بمقرة مستان و لی ازمشا بیراسخاست وشاه عزيزالدين سيني حيشتي كمراز اولا دحضرت يتبغ برمهنهٔ حذا سرزاده حضرت

حواجه بنده لوار قدس سره لو د نهمنت نموده لعد فراغ فاستحه وغيره بجيمه كا ه معاودت فرموو، وصفر رحسین فان حال برا در حور د بیگیم صاحبهٔ دویم چیزے

ازنمکین وشیرین بمقضائے ہے

بهاداعظهاى ارستل المثكل لنصف من جراد توسیلیانی کن اے عالی نہاد بر المدة مراسرفائده حضورادسال كرد ، مؤو بدولت بسرور فاطرك قبول بديه مسنون است ذائقة فرمود، وتبقريب الغام آ دما ل كر به پيخت ويزاً ل يدو اختند، چيزے عنايت فرمود، القصر از انظار دتناول خاصه فارغ تُده مع بمرابيان ركاب بنصف الليل محلى مفراً راستد كنانيد ولبوارى مزکور میدسته یا س شب رونق دارا لا ماره بخشید، بشب جهارم دعوت میز یجنرل سوملی وغیره سرداران ان نجاد همراسی بمکی سیجل و پنج نس فزمو د بطور مکیه مرا در منا ذل گذششد آرائش محفل به توع آ مده بود البخیال طهور با فت مستزاد

برا ل اینکه دار بندعظیم الشان باستونها سے که برگ سینر برا ل بجیده ادد می وارالاماره ترتيب يذير فتذكركو بإسروجو يبامه ورصحن ويوان خابذ بمؤوارشده وصغوف قناديل آويزال كرباستي وصفائي برنگ خط كمكشال بودزينجة كرفية، الغرض حباعةُ مرقة م ليداكل ومترب وتماشائے رقص قريب دوياس شب رخصت ما فتذرو بفرو وگاه خود ما مرمو شامهٔ شتما فتندمه بماریخ جهارم دد: بوقت سیستر میرد در گھڑی روز ما چندکس بسواری بهل اسیاں بنواب ماغ جلوہ ا فرا شده تا شام مرا جعت فرمود- بتاریخ پنج نسواری مرقوم بیدنها زصح بزمار ادلیائے تاج پورہ قدس السّراسرارهم سعادت اندوز شدہ نجس اعتقاد با دائے میں نیاز پر داخت، خاب مرشد راقم مدظلم العالی که سیاده نشین در کاه مطه جاه

لِ مستداراً في نايب رسول التيرُ ليهية مثل صبعة التير قدس سروا وا فاض علينا برکاته واز مغتمات زمان است ترک درگاه دستارے برسر سردار ما بیجید

چنسیم اکدرته پاز دهم

يتمن سيوم كلدسته بإنزوهم

ببارا عظمابى ا و تعالي بيركات ارواح آل بزرگان كه حكرگو تشكان جناب سرور دوعسالم صلی الشرعلید. واکه وصحبه و سلم الذلولی لغمت ماطول حیات و اعتلائے ورجات نفيب كند وبطفيل بهال اسسائة مقدسه براتم يرجرم وخطاكه بربيت مفتم

ما وكذت تدحسب تمنا في صيمي تجسن طالع ارت أبالي حود ما صل مود بعني ب اسلهٔ بیت آن فا ندان برایت نشان درا مد بعزت وحرمت بر فع ماسدین

ب منت مخلوق بإیخاج رساند دیمراکت دل بمصقلهٔ ذکرا نشر محلا فرا دیر ای سینهٔ خالی اگنجیدٔ محبّت وعرفان خودعطا نیاید- وبایل وعیال بخوبیها

حال و مال بمواره ورظلال حایت واروایس ظاکسیار معبدی خاطر بفحوائے أُدعوني أستجب كم وست وعابر ميدارو و تفضل فاورمطلق كم امن بجبیب المضطرا ذا د عائ فرموده ورم، تبول می خام سے

بارب تو پناں کن کہ بریشاں نسوم مخاج برا دران دخوکیشیاں نشوم یے منتب مخلوق مرا روز ی و ه تااز درِ تو بر درِ این کنتوم

لعدسته ببرردن بجلوس سكهساون طلائى بزيارت مزادرهت بار معفرت عثماك خان مردر عليه رحمة التكرالاكبر، وشاه نا صرد لى قدس سرهُ الزكى مستغير شر، درس اثنا برائ واحت خلايق على الحنصوص به تسكين صاشين ومسافرين

كدار شدت حرارت نيم جال شده بو وندم صمون ه ابر در یا دل زوست گوسرافشاں می رسر اے صدف وامن کشاکا رہے بساماں می رسد

بهاداعظم جابى بتمن يمم كدسته يانزونم رحمت المی جوش فرموو وم ریک ارجیوا نات و نبا آت اید تر نمو د- جناب فداوندی مبسداق م

أرك ارك دهمت في بركنهاكاران فوش است

در سال رشحات بطف رحیم برق تروتازه برنگ کل بیشد بهار براغ

يك لكبه كرسمت والاجاه نكر است عبوه افروز كرويده ورمان مقام افطار الأين و تنادل فر دو بشب برولت سرا نهفت بخود، بنار سط سنستم بودت مرائع

یا تی ما مذن پرنج گھڑی روز بسواری پہل اسسیاں کو ہچیۂ انبیا اُوم علی نبینا و انوجی وعليه المقلواة والشكام كه از دارالا اره فاصله ينج ميل دارو تشريف

فرما شده بزیارت تربت بزر کے که موسوم بسید میران حسینی ورآن جا آسوده است پرداخت، و درا نجاا فطار نموده تصد دولت خاندساخت، بهفتهاه بوقت يكياس روز باعظم باغ برسكهساون طلا ذرونق بخشى تمود ولندسكم

یاس روز مراجعت فرمود ، دری عرصه بزیارت آنا رشریف علاقه سرکارتصل دارالاماره وزيارت بعض فتورحضوها مرقد حضرت طيبية قلندر قدس مره مستفیض گشت و بمیلا قات سیدعمان که مر دمهر مجدّدب ومشرف احوال

تلوب است ومشهور بكنوان مستفيد شد، وحسبة ٌ لِسَّر جِيزِ وَاضْع فرود ارْجِيبُ او آتار مزرگ يا ندته مي شوو و بوار صنه فالج زيس گيرشده، و آقاب وندكيش قالب بام رسيده، باين خيره مرال بآن والمندة نا توال اذيت ى رسانند و وست بر احضرا و دراز مى كنند، الحال نا و تعبيكه رئيس ا درال

معورهٔ اقامت داشت اكرًا وقات بزيارات و طاحظ با غات بنگار أرا ی متبر به جمن جهارم در بیان طوه بیرانی از انجا نسوئے دالا ماره مرال عشرت اساس و آب منقسم برنه کلمسته است

کل رست اول الم دو کردون و بروت ما ندن دو کولی دو نربیم بهان تاریخ که روز دوست نبه بود بوقت ما ندن دو کولی دو نربیم بهان تاریخ که روز دوست نبه بود بوقت ما ندن دو کولی دو نربیم سقط الراس که عبارت از مراس است وازیخ به سال دار الا مارهٔ اخیراسان به تقرر یا فقه سته کردید و مجلوس عماری خاص مع مرادر والا اخر با رادهٔ منزل کا دیرینی باک که از دارا لا مارهٔ محد بور مسافت نه میل دار دمتوج جلوه نما تی تنم میکار مع و فرج ممرا بهی مرکاب سعادت حاصر دمر دور جنب ملی را تی بینی با جزل دیر و داران بیرون د بلی در داره مکنار دو دیرائے مجرا بهرد و جانب صفارات ما شاشا نیان آنقد را جناع مؤوند که شار آن خار چاز اندازهٔ بیال بود اخود برولت تا با دی والا جاه نگر بجد ع و ب آفتاب که در اثنائے را ه منزل مذکور واقع آت

ك لااب محدها والاجاه بما يريخ بيبت وبهم وى حيسا اللهيرى الامحدليور عوف أركاف بارا ده و فع حله حدر اليك رواد مند وادراه وطور وكذا باتم بنا يريخ غرص محرم سماله حبر من كرى و فع حله حدر اليك رواد مند وادراه وطور وكذا باتم بنا يريخ غرص محمد بازدهم رجب شماله ها برسيد وازا منا بكولار ونت بيدت وراك نا تا ما مود وادا منا براك بازوهم رجب شماله ها بوطور آمد و بنا رسيخ بهرهم رجب سند اليدم محدليور عرف آركا ف رسيد لوقت شب بنا يريخ مذكور از محدليور واذ شده از راه كمنجيو رم بنا رسيخ بست و ميم رحب الممالة همرى برينا بين مراس رسيده آل وادا الامارة خود معاخت -

بها داعظهایی

يحن چهارم كلدمسته دوم فانز شده بياغ يك لكعه نزول اجلال فزمود و يا فطارو تناول طفام يروحة در بها ل مدیقه شب باشی منود ، در را بگذار در کونیث که آن را دُنویشریز

گویند شالی است مایل شده مدول رودویل و باع سرکارموموم بزاب اغ وسسم جارباغ اشخاص مقدد ويفدقطه باغ علاة منخانه دارد، مهرديال وال

ر. بیراگی خارج از شاهراه استِ، نامیرده بکیمیاگری و سخاوت نهایت شهرت میدا

. گلدسته دويم

بفضارتنا كأباليخ استم بوتت برآمدن جهار ككرى روز نسيوارى مكهداون طناكي بفا

ين ميل ادكاويرى بإك دراُون چيرى تجترك الين وزدكاه الشكراد دادت يكياس روز نزول فرمود، دیهات و پیمتر که عیور موادی از انجاگر دیدر تم اکشنای تود

نيابين واللجافكر وهيمتر أينده كواسحة الست بجانب شال مشهور بربها ولاي ببرص كه برال مسجد و قبر مشار اليه واقع است، كونيري في ميم بعت دوكان ويك

عيشم آب ومندف وارد استور أنكى بها وطرف است اينجاه خامد د دو باغ ومندف و چشمه آب وجدول دارد که از یا لار می آمد و بتالاب کادیری یاک

مى رسد، درا نجا گنبد سے است مختصر سندی از دید، کندالور که دومستوره عفيفر دران مرفون امذ اليك يؤشدان وديرك كيلن فيابين بردد موالنست

تام والعنت تهم ليود برگاه مستوره ثامنيه اذين دامگاه بنجات يا دنت دمندره اول "اب مقارقت ما وروه ار حضرت مجيب الدعوات طلب مرك عوو

في الحال ما وك التجابهدت ا جابت رسنيد وجان بجان بخش كذرا نيد، دران واحد ہر دو خاتون عفت نشان ہم آغوش خاک تند ند و بفرط اسحاد برابل سے ميكرمير أسووندر حجا المترتباك _ بهاراعظم ابی جمن چهارم کلاستسیوم بهارا عظم ابی کلاستسیوم بهار کلاستسیوم به به این کرمشهور بعاشور فا آبایی رسی فاند و بینج و د کان و باغ و کلید فقر طبقاتی کرمشهور بعاشور فا

دواز ده عنم ست دارد وحینمهٔ آب که دران شخه گل خرستید سب دارد وحینمهٔ آب که دران شخه گل خرستید سب دامی میشود و بهارے داوه می دم دموج و دعیدگاه کا دمیری پاک در بهی جا است ، کادیری پاک بز ان بیشین جاگیر سعا د تمند خان جرسی بو و بجانب

است ، کا دیری پاک برز ان بیتین جالیرستا دسمندهان جدی بود . جاسب مذکور واقع سه مسجد و دوت مقبره و چند کلیهٔ فقر و تلهٔ شکسته و بالفدفالهٔ دچیل دوکان و یک لالب و ده چشمه آب و بیست قطعه باغ امنه و غیره و باغات روز افز دن از حد قطعه میدارد - پُفا کیا فرش کا باغ نارجیل وحیشه باغات روز افز دن از حد قطعه میدارد - پُفا کیا فرش کا باغ نارجیل وحیشه

باغات روز افزون از صد قطعه میدارد - پهاچا ورق بات مار بین و پسمه ایب دیکیهٔ فقر دسته فامهٔ و چهار دکان دارد - سیسی تیختر دران بنیت تکا دیک عاشور فامهٔ و چهار دوکان و دومیشمهٔ آب موجو داست ، اوجیزی چهتر

دیک عاصور مانه و چهار دوه ای دو د پسمه اب ر بوره مست از پیری پسر سنه قطعه باغ دحیتمهٔ آب د چهتر د مندان د ده د کان دار و دمیدان او دسیع

الكارسية سيوم

بفنله تنانی بعد ناز صبح بسواری مذکور بی سی استی که مسافت سنسش میل دارد تریب برا مدن چهار گھڑی روز نزول اعلال فرمودر و

ديها تفكيقرم سنكر فتح الركزشت مفصله ذيل بهراً ولوربرسرراه واقع و خانها في المربر الم المات و خانه المات المات المعلق المربر المات المعلق المربر المات موسوم به المنت المتعلق الربير كلي إكث موسوم به

واحد شاه جمیرلوش ساکن گو ما موازگروه مقیم شاهی که از خانوا ده علیه قادر سی است از سرکار دولترار رئیس ما بنام خدمتگذار آسنجا چیزے مدد معاست و

يحن حيارم كارستريوم

مقرراست سننگر بالای چهر بهشت دو کان دیشه آب و پید کلبه دارد رد بردسته آل چند درخت بها و تمر مبدی است ، شنگر بالوی نام ما بوکار بود که بنگام وردد نواب معادت است مناز فی بری مرزین از قرف بود که بنگام وردد نواب معادت استرخان از دفن بری مرزین از قرف بکار آیده بود دار انقلاب ردزگار حوال سابوی مذکور معنون این اشعار که شاع سے در ایام سلطنت حضرت اور نگ زیب قصیدهٔ مدیم بخاب در اعلاے راقم علید الرحمه براسے حصول مدعا با ظار بریشان حالی گذرانیده برات معقول جیب دوا مان خود عوم و مؤده بود استعاری بخود

خالی است جیب و کبیشه از پشیر و دام مخایج توت شب شده ایم اندری دیار داریم جامی چل ول عشاق جاک جاک چل طرهٔ برال شده وستار تا رتا ر مامال زرحت و بجت نداریم اپیج چیز فرشم زین و ابر لحانست پنب وار بانی قیاس کن بهر حسالم برین نمط پوست یده نیست در نظر مروبوست یاد دستم بگیر و جو بر مندست مشیر آ مدار عریال شدم جو بر مندست مشیر آ مدار

ا فتان وخیران حذورا تا اکر کاف برور دارالا ماره دسا تیدواز برفرد ملتی می شدکه تا حصور عرض رسانند ، احدے نظریه تباہی حال او لمتقت تکشت مگر

ان نام ال شاعر ران بوده منه مراوازال مولى محرسين عرف شيخ احدموائح الخوالموقى ماما الم

مردے معراز خدیت گذاران اواب مدوح از نام واحوال نا مبروہ مجضورا طلاع داوو ازاں جاکہ شرفا علی الحضوص بکسا نبکہ حق تعالیے از عهدهٔ ریا سبت سرزاز می کمنر ترجم برا حوال بندگان المئی مصروف می دارند و تدارک محسن و ذی حق سخوے می نا بند کہ برصحیف و دہریا وگارے ما ند فرمود کہ اندونش

بهمن جبارم كلدسته جهارم

و ذی حق بسخوے می نایند کہ برصحیف وہ رہا وگارے ما ندفر مود کہ اندونش بطلبید و حذ و برسسم استقبال برخاست نظر تصورت حال او کہ ور ایام ما منی ثریتے واشت و بوتت مشکل تسبلوک بیش آمدہ متاسف شد و درجاری

ماضی مرویے واست و بو وت مسلی تسبول چین امدہ مساطعت سدوور میں مرتب سائل مرتب سائل مرتب سائل مرتب سائلت مروت سابق میں مرتب سائلت کے مرز مدیدے برال متصوری باشد عرض سابھوئے مرقع م منجلہ زرم حمت برائے

را حست مسا ذان بنا چھتر ہمو و و تا حال باقی است و ملبسان عوام بچھتر شکر ما برہ سنہرہ وارد، و آمزلاً ریادہ از صد کلب وست دو کان و بیک تا لا میجیشرہ آب وارد - فیس چھتر لیے چھتر او احداث ما بک دو کان وحیثمہ آبسیسی چیتر او احداث ما بک دو کان وحیثمہ آبسیسی کیا کسیسی کیا ک نقراے طبقاتی و یا نزدہ دو کان وحیث ہم آب کہ سنگ بستہ وخوسش

مکان نقرائے طبقا تی و باننزوہ دوکان وحیثیمہ آب کہ سنا۔ بستہ دخوسس اسلوب است میدار و بفاصلہ تیر برتاب چندخانہ اہل اسلام ومحلّم بہنا دکلبہائے دمیکے ہنو داست سمگی قریب کیصد و پنجاہ باشد و مندف و تالا بے است و دو باغ موز د نارجیل وارد ازیں جاسر مدکک طرح توربیا مایں رسید دان کنجی تاسعید آبا د علاقہ کلکڑ چنگل بیٹھ داست۔

المرام من المرام الم

بفضله تعالی بتاریخ دیم بوقت برآ مدن سته گھڑی روز نسواری اسپائینزل تحیی که پنج میل است علوه پیرا شدو تا یا زویم مقام زمو د مناسیان منزل تحیی که پنج میل است علوه پیرا شدو تا یا زویم مقام زمو د مناب (R. S.)

شال دا نع وجدد لش نیزازان مقابل است - یی آبینی بم بفاصله مسفوراست وحیثمهٔ آب برشارع عام بطرف مبذب موجد د شورگیا کیفتر مع دو منزطف متعلق از دیه دویم است دو حیثمه و دوکلیه و چهار دوکان دارد رمیتیری دیراست

ازدیه دویم است دو خینمه و دوکلیه و چهار دوکان دارد مینیژی دیماست که تالاب و دوجینمهٔ آب و مندف آب برشامراه است و مکاناتش بطوفانه که بعد دوماه از د فات لواب جنت آرامگاه بظهور آمد سمه بربا د شد و نام مقیال نیز از سیلاب اجل چوب نقش برآب محوکر دید آرے جد مخلوقات انجا کی آنها فنااست تا بیک تا سف او نیا یم که با تی مطلق خبری د بد کل من علیها

آنها فنااست تا یک تا سف ادنهایم که با بی مطلق خبری دبدیل من علیها فان و بیعتی وجه دوبل د والحبلال وائد کرام به بای مضون شاه سراج اورنگ آبادی که بهندی گویاں شاعرف ش منکر داز شاگردان رستید میرو آبی شابها به آبادی که مرآ مریخته گویان میکد با فی آب شده بردسش خوب براغ سخن روشن میکند سے

ر سے ۔ خوابِ استعقام سی کی بہی ہے تعبیر ۔ * در در سام کا میں تا

سب تو فالی ہے مگر عبوہ حق باقی ہے دلی محد پیچے کی مسجد و جا ہ وسینے کہ کہ طرز مطبوع تیار شدہ است و بست

فاند ابل اسلام وبهال قدر اكمنهٔ نسا جان بندو ويك دوكان ميدار دويين مقام مضرب خيام گرديداز كنجي اتصال دار دركنجي دراصل نامش كنجن تكولود دمنجله مشده سركاراست ومعد قديم كفارچ قوم مز بور برائ برستش از راه دور د دراز مي آيند، زور وشوريت كنجي خروكم آس بمازكني كلال درب دار و از شیطان مشهور تراست تا کها نولسیم، در کنچی کلال بطیفیل ورود حضرت با با حمیداولها کدار خلفاسے حضرت این الدین اعلی قدس سرها بو و و و فن آنجنان

چمن جہارم کلدستہ جہارم

به اسخاب قدع آمره ، عجز و سرنگونی آس سنگرلان است و إلّا بابل اسلام گام برداشتن مهال بود ، القصد شهر لست که بالفعل این قدر آبا دی میدارد که گنبد ولی میروح د مذمسید و پنجاه فائد ایل اسلام واکنهٔ برهمنال و وسیگر گفارستم مهزار

ولى مروح و مرمسور و بينها و فالته الل اسلام والله برامان و و ير سار مرار وسل مرار وسل مدد و كان وصد قطعه باغ وكيد و دو صد دوكان وصد قطعه باغ وكيد و دوار حد . منهد و دما جشمة آب ولست و دو يده و جيل منظف و شصدت

وپهارچیز و منفه و چهل چیمهٔ آب دلست و دو پیلیه و چهل مندف و شصدت ی بیخا مهٔ ازروئے دفتر قراریا فته، بیا زوح لبد فراغ نیاز عصر بزیارت مضبح آن "فذا آگاه پهره اندوزگرویده بمسجد ہے که دروقت لذاب دوالفقار خال امیر بمراک

ادموسوم بغضنفربها در که بنظامت آنجا مامورشده بشکست بنکده مرتب مخدوه بود تشریف فراشده با فطاروا واست نیاز معزب پرداخت دبقدوم بینت لزدم لیکاشانهٔ وولت میزرساخت، چنا نکه تاییخ گفته نا صرعلی سرمندی که اردنقا

بها در مدوح و درعصرخو د سرآ مد شعرائے مند وستان بود ، موید مضمون کست شکده و طرع مسی راست و درآ سنجا بر لوحهٔ سنگ کنده شده - س باعی آل خان غضفهٔ حسبگر وسشعن کاه مسجد آ راست نقش بت کرد تبیاه تا ریخ بنائے اوعتلی میسکو پیر

اینک شده من مطلع بسیت السر

بظفرالدوله که با نفعل فدمت دارونمگی با غات محدبد رو ساتگره وارو دوشاله گناری و سخصیلدار دا لا جا ه نگر خلعت مهما ای بوشه دار اربیشیکا ه عنایا ت

حفورمرشت گردید-

مسكلدث تتنهجم

بنصله تعالى سنب دوازدهم بوقت دوا زده ساعت ده دقيقة سوارى كسادن بمنزل وَانْ فُرْوَاشِي كارْتقام كَرْسَتْ يَازْده مين بنيداست قرميه يكياس روزار بيردك آبادي والاجاه آبا وكد نسيندركم مشتراست جلوه فرما گردید دشامی الل سنکرا زاندرون گذر سنو دند بعید دصول بخترا، مذکور متحتی گشت کراز دوزگذشت بآبادی مرقوم شدت دیا است وازرو کوریش شریف مالفت این معنی بنبوت رسیده که بهرها اً فت دبا با شد درانجا گذر نباید کرد ا ذا نجا که خدا وند ما در اکثر ا مورمثا بیت سنت نبوی سیدار و حیگو مذبرا ب مقام قدم گذار و از جانبے كه گذر موارى فاس شد و يهات مفصلهٔ ويل بحي وراست ما نده ر مرب و مربول و م ودیه دیران است که بیج چیز دران آماده نیست از راسے که گذرات کو و تفصيل ديهاتش اينكه نتبر فظال يدفي حبذي است مسيد سفالي وينج خامذ ويك باغ دحيتمه وجيحتر ومندفف دارد ، مقيال بيه ينزيهال مواست ينجاه فار و یک دوکان دمکانے دار دکہ درانجا عسکرعلی شاہ دیارا علی شاہ پر فون اند و

حدو لی جاری است که از رود کیخی می آید و چھڑ و باغ نارجیل و تار^ط بزاست رست الیم پیچه هم بآل طوف است محلهٔ بر ممنان و یکھدو پنجاه فائهٔ نسا جان و پنج دوکا د حدول رو د دورختان متر بهری و چھڑی دار د - گزگ بیچھ نیز بہاں سمت

واقع شصت غانه ومستت وكان ويك مندفت وحيتمة لؤطيار وتا وبمردو

بهاداعظم جابى جانب درختان دارد- بِهِ فَي دَاكَ ابن جنب دمشرق دانع ببیت فانه كتباورزا

ديك يهتر وسلم عيمة آب وتا رفي بندوار ويراحاتم بيي سى فالذويك دوكان و دو حيث مذآب و قطعهٔ باغ مى دارد ، أَيَّ وَأَكْ شَرِقَ است بيست فا ندم

مزارعان و یک چهتر و قطعهٔ باغ دارد - وِنگورِی صحرا تی است کف دست که یک مدول مختصر جاری است چند خانه بطرف جنوب بفاصلهٔ اندک

ارشابراه واقع ویک تکیه فقرومندون دارد-سینورم که بوالاجامآبا وستی وآبا وكردهٔ لزاب جنّت آرامگاه است عارات انگريز و چند باركش فوج و بنایا فته دد بنالین بارو یک رجه به سولچردری گیا رئیسین قائم می ما ندا کشر

ادقات فراہمی لشکرمرائے مقابلۂ خالف بہیں مقام می شود درینجا کے مسجد ومقره وهزار خانه وصدد پنجاه دوكان دچوتره كوتوالى ومنرم بل وجين قطعه

باع است، بید آبا وی از علاقه ال موضع تا دور میدا نی است مزاخ که مطلقاً ا زبهایه و آب تعلق نه وارد باعث رنج و کریت غربت زدگان است بعدهٔ وَالْذُرُواسَى است كه فرودگاه لشكرشده -

الكارشة شم

بفضله تعانى بتاريخ سيزديم ببدطلوع صبح صاوق بسوارى مذكور بمنزل مو دیمورکه بانزده میل مسافت دارد، بوقت چهار گوری روز رونق

بخشس گردید و تا چهار دیم مقام فرمود و تفصیل و دیهات سواری اینکه نیندریی چهل خامه ویک دوکان و تالاب و دوجشمهٔ آب و کوه دارد- بنا و لور از شامراه عاً نب جنوب بفاصله مي ما ند لكن حيثمة أن برسرط ه است رسكاً واكيشي شالي است

چمن چبارم کلاسته بفتم

کیمدودوفانه ویک تالاب دارد - سَرْیَنَمْ بِیْنِی داستُ سَرْقی و آبا دی حبویی دارد یعنی بسیت و پینج فانه ویک دوکان و چپر و دو حبیتهٔ آب ویک تالاب و تطعه باغ است ریوسی فانه ویک تالاب دو تطعه باغ است ریوسی فانه وسید دوکان و دحیشهٔ آب ویک تالاب و قطعهٔ باغ دارد رکرسیندگال بم بسیت و پنج فانه و یک چینمهٔ آب و تالاب دارد - میسیت و پنج فانه ویک چینمهٔ آب و تالاب دارد - میسیت د آبا دی بیشال که جسیت و پنج فانه ویک چینمهٔ آب و تالاب دارد - میشهٔ گیری نیز بطرف مذکوراست چهار فانه و تالا به مختصر دران باشد مودی بیش آب و دو باغ درد و تالاب و معرفه و دارد و در در نام این آخر بهسیت و پنج فانه و سید دو کان و دود بیشمهٔ آب و دو باغ و کیک چیتر و تالاب و معرفه و دارد و

الكرست مقتم

بفضد تعالی بتاریخ پانزدیم بوقت کیپاس روز نسواری مزاور طبوس فرموده با چند با ایمی نشین وجوعده بمنزل فرنگی کنده در باغ علاقه مرکار بوقت بلندشدن یا زده گھڑی روز ملوه آ داشد کرنل نوبل سروا رگئی در مراب اسلاکی گئی در مرد و کرنل گیارٹ بین آ سنا و برگٹ میجر بارج بلی مذکور که دران اہل اسلاکی وایئ بین از در دور تیس ما کر بست در دا مان کوه برسم استقبال سرگرم نوکری بودند - چنکه از وقت مجد و آرجفور سخاد نما در دا مان کوه برسم استقبال سرگرم نوکری بودند - چنکه از وقت مجد و آرجفور میجاد زمنو ده کره آ فتاب بنها بت گرمی رسید تا ب شدت حرارت نیا در ده به تاب شدند و بیارکش مرا حجت کر دند که در بی تا اب شدند و بیارکش مرا حجت کر دند که در بی تا ابتان چنین حرارت

Gun Regiment et Col Noble et Modichchur el

Barracks Major ca Garrisons of

بعاداعفع

كى نشده بود. برگاه سوارى خاص فائز كر دبير موا فق معول ا تواب مرشده گولندازان حسب قالزن با داے سلام صف آ<u>را دی</u> طلیح نشان عزت بریا

دیهات دغیره که بسواری در آمد برقم می آید- بیرنسگنتور پنجا دفاید ویک دوکان ومالاب وحشمة أب وارد على نبرتم سى وينج فانه ودو وكان ويك حشمه أب دیاع و تالاب و کوه دار د - کویتیزی چیمرسته دکان ویک حیثمهٔ آب و تالاب

واردر بندلن عاوری دوازده چیمتر و دو د د کان د یک حشمه آب دارد کلم طاوری

يك عيبتر ومندف و قطعه باغ دحيتمة آب دسته دوكان ميدرو كينيوارم عيتر سه چیز دیک مندن و دو دو کان دخشه و باغ دارد و مقبره فیف بار حضرت

متيح حين قادرى عليه رحمة المترالبارى المعروف ببدوت مهيركه بمراه ميرطبه بقاب كفار بدكيش يعنى نفارئ برتكيش ورضفوان جوانى بمعراج تهاوت رسیده بود بهال مقام واقع است که به نهم و دسم جا دی الاولی بتقریب

عرسست سيدمعلى بزادان عالم جيركا فرو ويندار فراهم مى شوند و يكوه وتسحرا اليجو

شهرعظيم أمشان مى مؤيند، رئيس ما توفيق يزمر طريقية اسلات خود رجمهم لتكرته الم برسال بزیارتش تشریف فراشده در باغ فرنگ کنده اقامت میدارد د بوقت عصر بمزاراً ل شهيد طا ضركتبد با دائے فاتح و منیا زو تثیرین وغلاف

دخيرة سعادت حاصل مى فرايد- مترويبي دري ايام بناكرده ميحر جزل رظاما كور زمزوبها در است كيصدو بنجاه ودكان وعدالت واكمنترسفالي وياركش زب

Kadapperi CF Tambaram (R. S.) Perunkalattur el

St. Themas Mount (R. S.) of Pallavaram (R. S.) of Kollam CV Muoro Per de

بمن بهارم كدرة مشتم يهزادوست بالين بار بالغعل در گيادليسين آنجااست بطريق عادت برائع مجرائ معنور صف آرا شدند و صدائے طبنور ملیند نمو وند بعیشمتراب د تالاب وباع بم ترتیب یا فیة ، هرد وزا آباد کیش روبیر فی است از تراین خیال مفهوم می متود که درع حد منید سال بچه مرداس حوا بدشد ملکه از ان رونی و درستی افزو ب با برکه چنین سردار مدنر متوجه طرح معمور ه گشته امت برآئين تجسب نامورى وخوش وصلگى خويش بانتظام آل حوابدبردا تفهیل آیا دی منزل اینکه مسجد سفالی و مقرهٔ شاه علی مستان که مردبزرگ و مجذوب بود و قریب بنجاه سال که بنهم شهر مذکور از دار فانی رخت مستی برواست وببارگاه باقی ستان دار شتافت و ما تضدمکان ال اسلام

وچند تکیئم فقرا و ہزار عارت انگریز و ہزار خام ہنو دو دو مازار مقبر کیے بنگالی بازارود یگے بازار کان که ببازار فرنگی کنده مشهوراست. بمگی د کاکین تخیناً تریب سه صدخوا بد بو ر وکو سیم مع قلعه مختصر و پنج با رکش ومك حيشمة أب وسطه قطعهٔ باغ سركار در يا ده از صد قطعهٔ باغ انگريزا دارد - باطفعل در گیارلین استحایک رجمت مذکور سواران و دوستا لین گولندازان با پیشدستان آنهااست بوقت سیرپرکزنل مرقدم وغییره

میلازمت حفد بهره الدور گردیده یا ندان وغیره حاصل کردند و بخصیلدار بعنایت فرد شال بوشه دار و بییره و کمر بند ما بهت بی سرزار برمود.

بفضله تنالئ بّاویم شانز دیم بوقت بلندشدن دو گھرای دودلمبواری

۱۶۰ جن چهارم کلدسته شتم مهار دار در و عدارندک حون برق

بہل اسپاں بروش باغ کہ فاصلہ دومیل دارد ورع صداندک چوں برق میک سیر جلوہ افزور شد دلو قت سواری موافق قالون الواب تعظیم مرشد بعد درد و بباغ ندکور کو لندازان سرکار تو پہائے عزت سرمودند داکڑے از علما و مشاسح و اہل خاندان و طائرین کہ ہر فردسے در آرز دے مقد مصد د سے

چوں گوش دوزه دار برا دنٹراکبراست

یوں وس روره درب سر برا الله جال جهاں اوا سا ادر کمال محدیت بے افتیار سیاب وار براے طاخط جال جهاں اوا سے منا وندی دوید ند از نز ول نشکر دہجوم شاشا نیان آنقدر کرت بظہور آند کہ حکم مشہر عظیم الشان پرانمنو وہ کہ اگرا عظم آبا وگویند نیااست مہر وا عداز ہمراہیان رکھاب آل قدر بشاشت واشت کہ گویا بدادا الملک مرا در سیدہ سرمایہ جعیت ا نیا شت ور نج وطال را یا مال ساخت رئیس ما درال مقام بہ تہیہ اسیاب میزمیر واختہ بہ سر داران ہمراہی رکاب ظفر انتشاب وسرداران فوج منرو بیٹھ وفرنگی کمندہ کم بہیئت مجموعی طفر انتشاب وسرداران فوج منرو بیٹھ وفرنگی کمندہ کم بہیئت مجموعی

ظفراً منساب وسرداران وج مروبیت و در می منده مه بهیت بموی بنجاه کس بود و غیمه باش برکنار نهرسعیدآباد بنجاه کس بود و فیمه باشت مای شان برکنار نهرسعیدآباد از با کمین باع روان است نصب شدو صد با قنا دیل چمنی دوراست

اد پی بال دون است سب در ایم بیقین می دانم که از روز بناسه این برخ که در قدیم الایام مفت قطع او د و تحبین سلیقهٔ او اب و دوس مکان باغ که در قدیم الایام مفت قطع او د و تحبین سلیقهٔ او اب و دوس مکان بدین و ضع ترکیب پذیر فته باین اسم مسیمی گردید - تا حالت چنین دولن دابادی فتنده بود- القصم مجلس میز به تکلف تر تیب یا فته و با کو بان که از وابادی فتنده بود- القصم مجلس میز به تکلف تر تیب یا فته و با کو بان که از

مبدة أركاك بمراه نشكرها ضربو دند و لوليان مدراس بحصول كو بر مراد

۲۱۱ يحن جهارم مكرستهم معدف دار لب کمتا ده رسید ندیمهمه شب پیش ایل دعوت داد مارب دا دند و مطربان و لایت انگستان با ذاع مزا میرتا گنبدخضرا صرارما ذند

كلدست تتمنهم

بعضله تعالى بتاليط بهفدتم روز پنجشت ببدزاغ نار صبح كه له بهنوز آفتاب عالم تاب از در میچه مشرق سربر نیا ورده بود مهر خلایل تراین يرور ما بخلعت رزگار عده كم نقاش كاركاه قضا بزاران كواكب را برجام تزاد نقش نموده، وجوابراً براد بوجود باجود خود ريب كحال بخشيره برسكهماون طلائی اندک را ه روان شده بعاری خاص نشکوه وسجیل بینا که حورستسیداز ا نن خا در مودرای شو و رخشندگی فر مود و برا در والا اخر نیز کخلعت فاحره وجوا برآرا يشي يا فية مورجل جنباني براب ساء اوج طالعي مود بیشم بر دور تشین سواری چه بران شایم که به تفصیلش ساحت این اوراق تنگی می ساز د بهذا ا جالاً می نسکارم که بهنگام طلوع نیزگیتی ا فردز بردونشان

طلا کار کم بر نیلان فلک شکوه واشده عجب صولت و شان نهایا ب میکروکه بقدرت عظم قا درمطلق دا نتاب جهانتاب برعلم مذكور حله ه نهاميكر ديد - وزيب سوارى راشوكة مى بخشير، بلاحظاش بيانتياراي شرير صيد با دامد بهواسوارده شايد مراسشهنشه حسن

كم أ نتاب في زري نشان كمول ير

بمراه آن طوع یعیٰ پنجهٔ طلائی که آیا ت فتح و نصرت بران کنده می شو د وخصيصة جلوامرائ عظام است موجود بود درعقب آن قطارست ران بہاراعظم ابی اناتی رنگارنگ کہ بہار چین و فرنگ کی میکرو و صداے رنگہائے اجلہاے باناتی رنگارنگ کہ بہار چین و فرنگ کی میکرو و صداے رنگہائے آل کیفیت آواز خیر بیں اوامی مخود وسیس ازاں اسیان لؤبت کہ برال صوت شہنائی وکرنا و نائے ترکی بلند شدہ، وصولت وطنکہ بگوش ہموا خوا بان راجے و بخالفین بیستے رساندہ، کثرت بنز با باساک را می برایری خوا بان راجے و بخالفین بیستے رساندہ، کثرت بنز با باساک را می برایری

خوا بان راحته و مبنا تقین مینیج رسانده ، نترت بیز به به سات در ت بریمن و بیری بری و دری بریمن و بیری با ده میسری می بیری د ، و ناچنج زهر آلوده میرسیگر مخالفان دین و دولت کاریتر ناوک می نمود ، بیرین و میسرهٔ سواری

مبارک خاص بردار وبرق انداز ار دوسته معلی صف آرا، و مها دول تجلی افردنس و نا نکی عنایت سلطانی و نانکی مخیل زر د و با نکی سبز رزر دوزی حجها لروار

وناسی عمایت مسلطای دمای مسی در ربی ق میر در در این است مین در در در این است مین است مین از در این است مین از در بارواق لاجردی وسسکهساون سشیر د بان و سکهسا ون طلائی و طبره سامان در جلوس واسسیان خاصه با ساز طلا د نقره مهیبا، سواران باریکای سیجلوپیش

عاری، دورلس آن عاریها و بودج باجری شاری، پس ازال کثرت با لکی نشینان و ترب سواران سرکار باسواران رجه بیمرایی گرم جولان بسیس

بڑالین بارکہ ہمراہ رکاب ظفراً نشاب بود وہل یا دشاہی وولی بہلما ہے رنگار نگ اسپان جلوہ می مخود، بدہ کا اٹی مراتب کہ سک زمین از تا شائے رفضت وشان آل بے نشان سندہ وصداے ہرود نقارہ کہ از صدمتش

گوش مخالفان کراست بلندگر دیده بنظارهٔ سواری بهایون عالمے از اعلے وار نی ایمچونرگس حیثم واکرده، وجول کل خورستید برست منتظرت ست سواری

حضور باین طمطراق قریب جهار گھڑی دور از را و رائے بیٹھے تا چیو ترہ کو تو الی رسسید، ازانجا تا باغ نظام الدین احمد خال بہا در مرعوم بک رجم کے سولجر بنادیق بدوش گرفتہ بقا عدہ سلام صف آ داستہ طنبور می نو اختند، حوٰ د 711

بهاراعظم جابي يتمن ينهارم كدمته نهيم بددلت بسرسواري برباب مسيد والاجابى توقف فرموده بفاتحر جناب لزاب دحمت مآب اورا دسرم قده پر داخست، وبمقتفائے معادتندی بترویج روح پاک میدوج سرایهٔ دو لت ایدی حاصل ساخت، بید فراغ ازاں تا باغ کمپنی کدا قامتیکاہ گورنران است فائز نشرہ بقتضائے مجبت بتقريب طاقات محب صميم خؤ ديني گورنزبها دركه بوتت نهضت سبقت موده بود تا بنم ساعت بنگامهٔ صحبت گرم دا سنت گررنرمون بجوشس العنت قلبى باستقبال رسيدا وتويهائ تفظيم مفررسوك تويهاكه بسبب مراحيت ازسغرم قلع سرشده بود سرگر ديد، ولعطروكلاب ويأندان والدوكل كدرسم معولى است مع بمرابيان تواضع مود، رئيس جواب ىجنت ما بدرخصت بهال شوكت داخل دارالاماره شده بجاربالش رماست زیب و زینے بخشید، ویدیدوول آر زو میزان نور دراستے دسیا میرانیک خواران مخلوص عقيدت بادائے مذرير واختند، وازگهر مراد جيب و دا ما ن فودرا ملوسا فتندام رأ مينه صدائ شاديات بجارسوط عالم بلندا واده كرديد ودربهال عالمت بطراتي المام اين تاريخ ميمنت الزبخاط عجزماز

الزميروسقر أكده أل سروراعظم گردیدول فلق چوگل تازه و خرم درمال درودش دل من گفت يكاك لے آمنت باعث آیا دی عالم بعدور درارمني مذكور ليني شاطوراز عطائ دوشاله غيره كلتاري مرفراز فزور خسايان

بہاراعظمای

بد درو و درین جامتحق شد که دوریت الال فرخنده نال ماه رمضان المبارک

بحوضع رحمت أبا ودعيره بالبت ونهم تلمركذ شنة اوقوع آمد وميني متربعيت يناه بشهود وم شبوت رسير، درس صورت ر در خرج ازدالاار أم محدلور سنتم ماه يو دروز . د نول دارالا ماد

النجاستدم أن ازمين حساب ببنب بيست ووديم بسياه كربتقريب

صنیا دنت فراہم نمو دہ حکم فرمود کہ ہر فرد سے از حیاعہ مذکورکہ برا سے نشست آنہا خيمها عقب ديوانخانه مهايون محل بريا شده بود سيروتما شاكند، و فحلي بلطبع

بانبساط فاطرداد طرب دبد، چول این ارشا دسرز د سمگنال نعت غرمتر قب

ينداشته يءمحابا أيجول طفلال كربروز حميداز وبستان نجات بإفة مطلق العنان مى شوندتىگا يوآ غازنها وند وول را از منكر آزاد ساختند دور سبگار آبازه بناح بض

که بهنگ مرمرا زاختراع حصور ترکیب یا فنة است شست و شومیکر دند و ما شاره کا

كرماب حركت وتفريح ميكند ملاتضع ورال دست ويامى زوند و بعد لموولعب مشغول تناول سندند- بفضله تعالی به بهت علیاے ولی نعمت مایده متعدودر

دلیوان خامهٔ مزبور و نفت خامهٔ که بحجرهٔ مزش با ناتی مشهورا ست گسترده شد،و بلا وُ تَفْنِين مِع مَرْعَفُرو فِيرِني وَمَان وكباب ومَثَمَن مرغ وحِيْد مَان خُرَشْ و

لب حيث ولوراني وميوه وشيريني ترتيب بذير فته الغرض يسرورخا طرار كال یه تکلفی کار کام وزبان ساختند ده پیوتر کان خوان بغیایندات تند، زمیا که اهد

ا ذا نها چنیں مرتب عظیٰ وعزت کمری نبخواب ہم ندیرہ کو عراں عز ما در بندوق برداری وصفائی سلاح و ما لش اسبان وا دائے قواعد لذکری وسمرای نشکر

تاراه دورو دراز ومقابه باغنيم صرف تشده، و بردا عد سرآ مال و ا مانى جهال

بهاداعظ جابى الوداع خوامده ، حكومة ا فطور اين كارِ اعظم منشرح وفا مع البال نشود، دىمصقلة سردر د حميت رنگ ازائينه دل نزدايد بيد فراغ ازان برائي یان وا نعام موافق طلب نیم ما به مریک که عبارت از صفدارد جاره دار و اجين وحوالدار وعلدار وسيابي باشدم حمت كروه رخصت فرمود، رئيس ا كالمخلق وآ دميت وام عالم سكاراست فرا خور مرتبه مركس ولجوتي وعنايت مود وبسيا و بنود صلا ونت خام عظا گردید ، و یک یک ازاں سیرعائے قلبی و معقد دلى رسيد مكتال الزنة ول مدعائ از دبا وعرو دوست بروافقد و بخوش دلى تحصول نقد مقمود ازال مقام سرا سرارام كه از دور درود درا نجامقيم لودند روان شدند، خود بدولت درس سفرخرات دقیقه از دقایق مهات بهفت وكوشت بزج بمضمون سے بچیکن کیشرکال غارت سا ۱. ن ور با کن بمن ده الني داري اعدامت ماشاكن ولوَّ مِرامور مِن فَي وكلي فروكد الشَّت نفر مود، وببب تو غل كار الم ورعايت از دست گذاشت ؛ دیمفرن مصرع متاه صونی سرمد که سه مردان باے دارجمال بائدار نیست

خيايان ﴿

برهال رعاما ومرايا غواب وخور برودت نمود واكثر لشكريان خصوصًا بيؤو لعدم وبا دلعض ازال ازام امن ديگراز مراس تا ناگور مشريف قريب سير صدکمس وازانجا مامعاودت تلت آن بلاک شده مامشد مرکز سررسته استعلا

نظرير كارساز مطلق ميداشت وباين شدت حارت ردره ماه صيام قضا ننود، دیرناز جاعت وادادمنو بی تصورنفر مود،اگر با داده سفراز ماگر نیم مور

مروارای کرقریدا بست متعلق از را منات دانمقام میروع مسافت بشت منزل دارد ، بقریب زیارت حضرت سیدابرا بهیم شهیدو درا تناف راه بزیارت مصرت سد فخز الدين شهيد عرف كاف يا با صاحب قدس سرهاكداد اجل اوليا في اين بلاد يو و ند ميداشت، الم غلغله و با و آفات راه آنسوكه سبس تنك وتاريك است بتوا تررسيده، دري صدرت ا ذيت خلايق بود ورنيج أنهاا دروے أية كرىميہ وماجعل عَليكم فى الدين من حرج ممنوع لهذا بهلونتى ومود الوابين مرحوبن باوصف تسلط و مكومت قلمرو كرنا تك از بنگام بهم كولاركه در ماه رجب سنديكېزار و مكيصد وستناو و دو بعل آمده بود كرع: م ربسفرمذ بستند، دگوشته عا فنيت اختيار كردند، آفرى برمجت جوال وولست ماكه با وجود عدم كار فرما في مك بصرف ككوك ردبيه برين سفراعظم عزم بالجزم فزمود وتجدعات ولى رسيده مراعبت بجأب دارالا ماره تمنود، قادر مقيقي بطفيل حبيب عود صلى الله عليه والدوصحيه وسلم ومحبوب اوعلى حده وعليه التحية والتنا بجباب خداوندى ماحذيبها سعال وآل

واقتدار کمال مع سایر علایق میرگاه سلامت داراد وسیر عائیکه باعث سنهائ سردر و دلجهی ما بوا خوابان است فائز کناد و بمنا لفین دین و دولت که بعض از انها لفخوائے آیئ کر سمیہ یقو لون بالسنتھم مالیس فی قلو جم

ر من من بروسے ایہ تربیہ بھو تون بالسائم مائیس، دم محبت زرہ مختلط می شوند جوں نقط غلط محوسا زاد ہے سام

بحرد وأله الا مجيا د بطفيل سنبنشه بغداد

خابان

را تم عجز مرسنت كه بمشقت ما بها چيدونه د چير شب بتحرميا يه اوران يردا حنت، جزا مجنق حقيقي بتدارك آن ناظرا حدال مياز خصال مع إمل و عیال شده همواره بهعیت نضل حود دار دا دار جله مصایب و آفات دنیا دایج

دعقوبات عقبي كمنف حايت رساند اللهم احسن عاقبتنا في الاموركلّها واجرنا من خزى الدنيا وعذاب المتخرة

عسل تم سالتي بعون الوهاب سرباعي

اميدكه باستد بمكى صدق وصواب گرسبووخطامے شدہ باشد واقع دب اغفى لى انك الت الوهاب

بففل قادرع ومل وعظم لم يزل وتقدق ردح برفتوح وشا منشرع في عجم

حفرت رسول اكرم صلى التنزعليه وآله وصحبه وسلم واعانت وسبله معظم يعني با عزت الاعظم على مده وعليه لتجيتروالمتنا بشنب دوار دهم ماه مبجل ربيع الاول به المسلط من المليل و لا وت باسعادت ما عث فلود كائنات وخلاصة موجودات است بعدا دائے ناز مغرب شب مکتنید کتاب بہاراعظم جابی تالیف ایں

عاصى عير مظاهر؛ غلام عيدالقا درالمتخلص بنا ظر كان التيرلين الا دّل الي الاخر بن غلام مى الرّبن مع بنخلص مغفور مبرور م

ملاء الله قبرة بالسَّوس حسب الحكم شهسوارع صر كشورستانى ، ر د نق بخش محفل كامرانى ، لونهال عدليقه جوانی ، بهار گلستان رندگانی ، مرار ملک و ملّت ، سراج روشن دولت ، ما ه منور سيهرا ارت ، يتراعظم مرج رياست، لذاب والاجام امير الهنداعظم جاه، فخوالامرا

> بر حرف خطاكه رفته باشد زقلم مويند آب نطف و باران كرم الحسل ملة على تمامه

Abu Ahmad Muhammad Abdullah, a great grandson of Moulvi Abdul Wahab Sharaful Mulk Madar-al-Umara Bahadur, of whom a mention has previously been made in this preface,

I came to know of the existence of the original manuscript of the said book, lying with the said Hajee Abu Ahmad Muhammad Abdullah only when a greater half of the book was lithographed and sent to the press. But after comparing both the mar uscripts with each other, I found that the present work has been re-written by the author, and it completely differs with the original one in language and the arrangement of facts, sentences and passages. Hence there was no question of comparing the two manuscripts with each other and recording their differences in reading. I referred to the original manuscript only certain doubts which came to my mind, at the time of editing this work. I feel that my efforts to write a more detailed introduction in Persian will be much appreciated by the revered readers and scholars.

MUHAMMAD YOUSUF KOKAN

Reader, Department of Arabic, Persian. and Urdu, University of Madras MADRAS-5.

MADRAS 25-2-1961 the first in the year 1238 A.H. – 3rd February, 1828 A.D. and returned to Madras after visiting Nagore, Tiruchirapalli, Gingee, Chetpet, Arni, Arcot, Vellore and Conjeevaram etc., on Thursday the 17th Ramazan 1238 A.H. – 29th May 1823 A.D. The journey to and fro Nagore covered a period of about four months and lakhs of rupees were spent during this trip by way of purchasing provisions for themselves and valuable presents to be presented to the chieftains, collectors and other officers of the districts. The people in Carnatic had never seen before such a pompous and glorious journey undertaken by any ruler of this country.

Moulvi Ghulam Abdul Qadir Nazir was commanded by the Nawab at the sixteenth halt at Shiyali on Wednesday the 7th Jamadi II 1238 A.H. - 19th February, 1823 A.D., to commit to writing all that he observed on his route to Nagore and back in this journey. He completed the book Bahar-e Azamjahi on Sunday the 12th Rabi the first in the year 1239 A.H. - 1823 A.D. and presented it to the said Nawab.

This book contains not only a brief description of the Royal journey, halt by halt, but also furnishes valuable information about the Muslim saints and savants, buried in places, visited by the Nawab. It also records the names and condition of many important buildings, gardens, mosques, markets, villages, ponds etc., which have now fallen in ruin, and their exact positions can not now be located. It also gives us a picture of the life, civilization and culture, with its noble and lofty ideals, notions and aspirations, prevailing during this period.

Nazir died at the age of 43 years on the 4th Shawwal 1243 A.H. 19th April 1828 A.D., survived by a son, Muhammad Hussain (d. 1299 A.H. - 1881 A.D.) and two daughters, Shahar Banu (d- 1259 A.H. - 1843 A.D.) and Bibi Makhdooma Ashraf (d 1304 A.H.-1887 A.D.) Their descendants are still to be found in Madras and Hyderabad. Nazir has left many other works in Persian and Urdu, of which I have discussed in some detail in my introduction to this book in persian.

I am thankful to Sri T. Chandrasekharan, Curator, Govt. Oriental Manuscripts Library, Madras, for the kind favour of providing me an opportunity to edit this interesting and valuable work. I made a careful study of the single manuscript copy of this book, available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and corrected the mistakes. I also added to it necessary notes here and there, with the help of the old records and writings, available in the personal library of Haji

and Moulvi Baqir Agah (d. 1220 A.H. - 1805 A.D.) and then Lecame a tutor to Abdul Ali Khan, son of Nawab Amirul-Umara, the second son of Nawab Muhammad Ali Walajah, who ascended the throne in 1216 A.H. - 1801 A.D. with the title of Nawab Azimuddawla, Mujiz also undertook tution to some of the members of the Walajah's family. He did not receive better encouragement during the reign (1210 - 1216 A.H. - 1795 - 1801 A.D.) of Nawab Umdat-ul-Umara, the eldest son of Nawab Muhammad Ali walajah.

Mujiz did not accept the post of diwan when it was offered to him by Nawab Azimuddawla. Hence the Nawab granted him a monthly allowance of Rs. 140/- per month, which continued till his death. He was considered as a master of Persian language after Moulana Baqir Agah. Students from different parts of the city approached him for getting their newly composed verses corrected by him. Mujiz died in 1229 A. H. 1813 A. D., leaving two diwans one in Persian and the other in Urdu.

Mujiz had four sons of whom Moulvi Ghulam Abdul Qadir Nazir was the eldest. Nazir was born in 1200 A. H. - 1785 A.D. and was brought up with great care by his father. He studied Persian under him and also got his newly composed verses corrected by him. After the death of his father he was employed in the service of Nawab Azimuddaulah as a Persian Munshi (clerk) on a monthly allowance of Rs. 30/. But he soon became the superintendent of the Royal Library and also as the chief steward of the Royal Palace, drawing a monthly salary of Rs. 130/-.

Nawab Azamjah succeeded his father Nawab Azeemuddaulah, as Walajah IV, on 17th Rabi-us Thani 1235 A.H. - 3rd February, 1820 A.D. Even During the reign of his father, he cherished the hope of visiting the shrine of Hazrath Shahul Hameed Meeran Abdul Qadir, Gunj Sawai (d 976 A.H. - 1563 A. D) interred in Nagore (Tanjore District) and that of Hazratia Tabal Alam Nathar Vali interred in Tiruchirapalli in 673 A. H. 1274 A.D. This was made possible for him by the Major General Sir Thomas Munro, the Governor-in-council, at Madras, in 1823 A.D. The Nawab took, in his company, his mother, his wives, his brother Nawab Azeemjah and other members of the Royal family with many other courtiers, dignitories, learned men, servants and army men. There was a large number of bullock carts, horses, elephants and camels. He started from the Royal Palace at Chepauk, Madras on Monday, the 21st Jamadi

Moulvi Ghulam Abdul Qadir Nazir is a direct descendant of Hasan Fazlullah, the son of Qazi Raziuddin Murtaza. We know nothing about him and his son Abdul Qadir, his grandson Shaikh Muhammad Hussain and great grandson Shaikh Abu Muhammad. except that they had good grounding in Islamic studies. Moulvi Muhammad Husain, alias Shaikh Ahmad, son of Shaikh Abu Muhammad, became popular and powerful when he was appointed by the Emperor Aurangzib, as an Intelligence Officer in the district of Ahsan Abad, known as Gulbarga. He was born in 1064 A.H. - 1654 A.D. and studied Arabic and Persian under different teachers of Bijapur. He married Shahar Banu, the sister of Moulvi Muhammad Husain of Bidar, the martyred, who introduced him to the Emperor Aurangzib. Shaikh Ahmad sent all his secret reports to the Emperor through the chief officer Yar Ali Beg Khan. He was pious and of saintly character and the Emperor had so much confidence in him that he gave priority to all his reports over others. He died at Arcot in 1134 A.H. - 1722 A.D. Nazir also has made a reference to him in his book Bahar-e-Azamjahi.

Shaikh Ahmad had two sons (1) Muhammad Abdul Qadir (1105-1163 A.H. - 1693-1749 A.D.) and (2) Muhammad Makhdoom (1115-1185 A.H. - 1703 - 1771 A.D.) and a daughter married to Nizamuddin Ali, son of Moulvi Muhammad Husain of Bidar, the martyred. Muhammad Abdul Qadir was the father of Muhammad Nadeemullah, who was born in 1149 A.H. -1735 A.D. and got married to Shahar Banu, the daughter of his uncle Muhammad Makhdoom, A.H. - 1758 A.D. But Nadeemullah lost his wife just after a year of his marriage and he himself died at the prime of his youth in 1180 A.H. - 1766 A.D., leaving his only seven year old son Ghulam Muhyuddin Mujiz, to be nurtured and brought up by his maternal grandmother, Bibi Makhdooma Ashraf, the daughter of Muhammad Abdullah, the martyred and wife of Md. Makhdoom, son of Shaikh Ahmad. Nadeemullah has left a short Diwan in Persian, containing only lyrical poems, which though not so brilliant, as to place him among the first rate poets, but are characterised by loftiness of conception, sublimity of thought, chaste language and refined sentiments.

Mujiz studied Persian for some time at Arcot and then shifted to Madras in 1190 A,H. - 1776 A.D. and here he studied under able teachers and scholars like Mir Muhsin Imtiyaz (d. 1199 A.H.-1784 A.D.) Ali Dil Khan Murawwat (d. 1201 A.H. - 1786 A.D.), Moulvi Mir Muhammad Bakhsh (d. 1208 A.H. - 1793 A.D.) Syed Asim Khan Mubariz Jung (d. 1216 A,H. - 1801 A.D.),

of Bijapur. Some of his poetical compositions are to be found, quoted in his book, referred to above.

Qazi Murtaza had five sons: (1) Hasan Fazlullalı alias Muhammad Niamathullah (2) Qazi Husain Lutfullah (3) Qazi Mahmood, the younger, (4) Muhyuddeen Ruhullah and (5) Hussain Shukrullah. Of the last two, we know nothing. Qazi Mahmood, the younger, abridged the famous Persian work of Ma La Budd Shafai, on Islamic theology, written by Nuruddin Muhammad Al-Iji. Qazi Husain Lutfullah was the father of (1) Miran Abdul Qadir (d. 1074 A.H.-1663 A.D.), (2) Muhammad Ali and (3) Qazi Nizamuddin Ahmad, the elder (died after 1100 A.H.-1688 A.D.), who all were men of high Miran Abdul Qadir was the father of Moulvi Muhammad Husain of Bidar, the martyred, who had been appointed, by the Emperor Aurangzib, as the principal of the famous Arabic College at Bidar, started by Mahmood Gawan, the chief minister of the Bahmani Kingdom. He met his mournful death due to a fall of lightning and thunder on the Royal magazine by the side of the said institution and mosque, when he was leading the taravih prayer, on 12th night of Ramzan in the year 1108 A H.-25th March 1697 A.D. He married Bibi Muhammadia, the daughter of Qazi Nizamuddin Ahmad, the elder, by whom he had four sons and a daughter and their progeny thrived and prospered at Gulbarga, Udgir, Budwail, Siddhawt, Arcot and Madras.

Muhammad Abdullah, the martyred, son of Qazi Nizamuddin Ahmad, the elder, held the post of Qazi and Kotwal for some time at Gulberga and then as the Qiladar of Tarpatri, where he fell fighting with the zamindars of the place, in 1145 A.H.-1733 A.D. Of his sons, Qazi Nizamuddin Ahmad, the younger, earned great name and fame, as a scholar, author and jurist. He settled down at Arcot and died there in 1189 A.H. - 1775 A.D. at the age of 76 years. He has to his credit several works in Arabic and Persian. Moulvi Muhammad Ghouse, Sharaful Mulk, Ghalib Jung Bahadur (1166-1238 A.H. - 1752 - 1822 A.D.)and his two sons viz., Moulvi Abdul Wahab Sharaful Mulk. Madar-ul - Umara Bahadur (1208 - 1285 A.H. - 1793-1868 A.D.) and Moulvi Muhammad Sibghathullah, better known as Qazi Badruddawlah Bahadur (1211 - 1280 A.H. - 1796 - 1863 A.D.), of whom we find occasional references in Bahar-e-Azamjahi, are respectively the grandson and great grandsons of Qazi Nizamuddin Ahmad, the younger. They have left several works in Arabic, Persian and Urdu. Greater details about them, can be had from my book in Urdu. Khanwada-e-Qazi Badruddawla, which is under print now.

PREFACE

Moulvi Ghulam Abdul Qadir Nazir, the author of "Bahar-e-Azamjahi", hails from a "Nawait" family, which produced several scholars and poets of repute. His ancestors are supposed to have migrated from "Nait" a place near Basara in Iraq, to Konkan on the western coast of the South Indian peninsula, in the fourteenth century of the Christian era. His progenitor, Faqeeh Ata Ahmad Shafai, was a theologian and a contemporary to the well known savant and scholar Mulla Faqeeh Makhdoom Ali Mahaimi (d. 835 A.H.—1431 A.D.) His son, Faqeeh Makh. doom Ishaq, grandson, Faqeeh Makhdoom Ismail, and great grandson, Faqeeh Abu Muhammed, all were great theologians and savants. Ahmad, the son of Faqeeh Abu Muhammad, held the post of Qazi at Goa, which continued to his son Qazi Mahmood, the elder, (d. 995 A. H.-1587 A.D.), who left a book in persian, "Taligat bar Muamala-e-Goa" (Notes regarding the Goa principality) which contains his observations and remarks regarding the judgments and decrees issued by the other Qazis under his jurisdiction. His brother and brother's son, Mulla Khaleelullah (d. 968 A.H.—1560 A.D) and Mulla Ahmad (d. 985 A.H.—1577 A.D.) held high position during the reign of Sultan Ali Adil Shah (965-988 A.H. - 1557 - 1580 A.D.) of Bijapur. Mullah Ahmad was a mystic and a sufi and hence he was highly respected by the king and his courtiers. Mulla Habeebullah (979-1041 A.H.1572-1632 A-D.) son of Mulla Ahmad, commanded a greater respect at the court of Sultan Ibrahim Adil Shah (988-1037 A.H.-1580-1627 A.D.) of Bijapur; for he happened to be the disciple of and worthy successor to the great saint Syed Shah Sibghatullah (d. 1015 A.H. -1606 A.D.), better known as the "Deputy of the Prophet of God" Mulla Habeebullah has written a short treatise in Persian. Kalimat-e-Kufr (Blasphemic Utterances), by name, and his words and writings have been recorded by his two disciples Shaikh Abdul Fattah and Abdul Qadir, in two works, known respectively as "Rahat-al-Qulub." and "Manaqib-e-Hazrath Shah Habeebullah".

Qazi Raziuddeen Murtaza, with the poetic surname of Razi, held the post of Qazi from 980 A.H.—1572 A.D., when his father, Mahmood, the elder, retired from service; and he compiled in Persian a book 'Tuhfat-al-Haqeer' on rhetorics in 998 A.H.-1589 A.D., and presented it to Sultan Ibrahim Adil Shah

number of manuscripts published by this Library in this series is as follows.

Tamil	***	21
Sanskrit	P9+	18
Telugu	***	7
Malayalam	***	9
Kannada	***	7
Marathi	•••	2
Persian	***	3

All the manuscripts in this series are edited by the Curator of this library with the help of the staff in different languages except the Stotrarnavam that was edited by the Curator himself.

This book is based on a single paper manuscript described under D.No. 529 available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras. It contains 324 pages with 11 lines on a page and is written in Persian script.

Some of the manuscripts taken up for publication are represented by single copies in the library and consequently the mistakes that are found in them could not be corrected by collating them with other copies. The editors have, however, tried their best to suggest correct readings. The wrong readings are given in the foot-notes except in the case of a few books in which the correct readings have been given in the foot-note or incorporated in the text itself in square brackets.

The Government of India and the Government of Madras have to be thanked for financing the entire scheme of publication although there is a drive for economy in all the departments. My thanks are due to the members of the Expert Committee and the Editorial Committee who spared no pains in selecting the manuscripts for publication. I have also to thank the various editors, who are experts in their own field, for readily consenting to edit the manuscripts and see them through the press. The various presses that have co-operated in printing the manuscripts in the best manner possible also deserve my thanks for the patience exhibited by them in carrying out the corrections made in the proofs.

It is hoped that the Government of India will be continuing their financial grant to this library year after year for undertaking the printing of other manuscripts.

MADRAS,

T. CHANDRASEKHARAN.

21st February 1961. Govt. Oriental Manuscripts Library.

The Government of India will be contributing 50% of the cost for the printing of the above works, which has to be completed by the end of March, 1961. With the exception of Brahmasiddhi in Sanskrit and the Catalogue of the Marathi manuscripts, the other works may be printed before the end of the financial year. Except the catalogues and Stotrarnava in Sanskrit, all the other works have been edited by outside scholars and hence they have been issued under the Madras Government Oriental Series as numbers 166 to 177. Stotrarnavam in Sanskrit is edited by the Curator himself under the Madras Government Oriental Manuscripts Series as number 70.

The Government of Madras have constituted an Expert Committee for each South Indian language in which there are manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library, for the purpose of selecting rare and important manuscripts for publication in the Madras Government Oriental Series. Till now the following number of manuscripts have been published in different languages.

Tamil	•••	34
Sanskrit	•••	23
Telugu	•••	20
Malayalam	•••	20
Kannada	***	14
Persian	400	8
Arabic	• • • •	1

Under the same series the number of works published from the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore is as follows.

Tamil	•••	12
Sanskrit	•••	10
Telugu	•••	5
Marathi	***	6

The Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, has published under this series three Tamil works.

An Editorial Committee has been formed under the orders of the Director of Public Instruction, Madras, for selecting manuscripts in different South Indian Languages for publication in the Madras Govt. Oriental Manuscripts Series. The of Madras in G.O. No. 81859 E6/59-15 Education dated 5th January, 1960 sanctioned the publication of the following seven manuscripts.

- 1. Tanippadarrirattu.
- 2. Keraladesa Varalaru.
- 3. Kattabomman Varalaru.
- 4. Kalambakakkottu.
- 5. Uttara Ramayana Natakam.
- 6. Yapparumkalam.
- 7. Palamolittirattu.

Of these, the last one was dropped as it was found to contain a large number of colloquial terms. The printing of the other six manuscripts has been completed in the Madras Government Oriental Manuscripts Series as numbers 55,56,67, 68,69 and 66.

During the year 1960-61 the Government of Madras have sanctioned in Memorandum No. 47522 E6/60-9 Education dated 30-12-60 the publication of the following manuscripts.

TAMIL

- 1. Sivapuranatottiramanjari.
- 2. Tiruvoymoli-Ittupravesa Sangraham.
- 3. Vetalakkathai.
- 4. Homer's Iliad.
- 5. Saptarishi Nadi-Kanya Lagnam.
- 6. Kunrakkudi Kumaran Peril Kirtanaikal.
- 7. Divyaprabanda Akaradi.

PERSIAN

- 8. Tarikh-e-Hafeezullakhan.
- 9. Bahar-e-Azamjahi.
- 10. Sawanihat-i-Mumtaz.

SANSKRIT.

- 11. Nyayaratna Dipavali.
- 12. Nyayasara.
- 13. Stotrarnavam.
- 14. Brahmasiddhi.

CATALOGUES.

- 15. Triennial Catalogue of Tamil Mss Vol. 12.
- 16. do. do. do. 13.
- 17. Descriptive Catalogue of Marathi Mss. Vol. 3.

INTRODUCTION.

The public are perhaps aware of the fact that the Government of Madras have launched upon a scheme of publication of rare manuscripts treasured in two premier institutions of this State, namely, the Madras Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore. Financial help has also been extended to Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, Madras, for similar purpose. Though the publication of rare manuscripts was started as early as 1909 by this library, only 12 works were taken up for publication till 1942. Of these, the printing of three works has not yet been completed.

Only in the year 1949-50 a regular scheme for the publication of manuscripts was prepared and accepted by the Government of Madras under the MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES. This scheme included the manuscripts in all the South Indian Languages in which there are manuscripts in the library. Till now 158 manuscripts in different languages have been printed. Of these, 35 manuscripts are from Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore, and three from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar. In addition, from 4 manuscripts, 3 from this library and one from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, are in the press.

All the manuscripts under the Madras Government Oriental Series were edited by various scholars drawn from different learned institutions. The publication of manuscripts under the Madras Government Oriental Manuscripts Series was resumed in the year 1950-51. All the manuscripts published under this series before 1942 were in Sanskrit. But since 1950-51 the manuscripts in other languages also were included. These are edited by the Curator with the assistance of the Pandits in respective languages. Till now 60 works have been printed including 51 works since 1951.

The Government of India also have decided upon a programme of printing rare and useful manuscripts in the different languages of India. For this purpose the Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs have come forward with grants-in-aid for some of the manuscripts libraries maintained by the State Governments and also for certain reputed private libraries. In the year 1959-60 the Government

Printed by the Madina Electric Litho Press Madras-5.

BAHAR-E-AZAMJAHI

EDITED

 $\mathbf{B}\mathbf{y}$

AFZALUL ULAMA MOULVI MUHAMMAD YUSUF KOKAN UMARI, M.A.,

Reader, Department of Arabic, Persian and Urdu,

University of Madras, Madras.5.

GOVERNMENT ORIENTAL MANUSCRIPTS LIBRARY,

MADRAS.

1961

Price Rs. 11-25



GOVERNMENT OF MADRAS



MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

Published under the authority of

The Government of Madras

Accession No....

GENERAL EDITOR:

Sri T. CHANDRASEKHARAN, M.A., L.T., Curator, Government Oriental Manuscripts Library,

MADRAS-5

No. CLXXVI

